

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

مِنْ فَضْلِهِ وَكَرَّمَ إِلَهِي كِتَابِي تَصْنِيفَاتِ أَمَامِ عَالَمِ تَرْجُمَانِ



بِفَرَايِشِ سَيِّدِ الْبِرِّ زَمَانِ صَاحِبِ الْكِبَرِ بَادِي زَادِ الْعِلْمِ

دَرِ مَطْبَعِ مَدْرَسَةِ الْكَوْنِ طَبْعِ سَنَةِ



و بصناعت اولیاست و بطریق انقیاست و وسعت اغره است  
 و مقصد خداوندان همت است و لباس کریان است و حرفت مردان است  
 و اختیار خداوندان بصیرت است و راه سعادت و جنت است قال الله  
 وانا نكحکم و اعطیکم من برودگار شما ام پس عبادت کنید  
 قوله تعالى ان هذا کان لکم خیرا و کان سعیدکم مشکورا  
 ای خود ای قیامت بوقت خیر ادا دینیکو کاران را برگزیند و بگویند  
 این است خیرای سخی شما و هست سخی شما پسندیده پس چون بنده را  
 از عبادت چاره نیست درو نظر کردیم و راد او را تا مل کردیم و از اول  
 تا آخر یافتیم که راه عبادت را بی دشواری است و صعب با عقاب بسیار  
 و مشقت نامی سخت و مسافت دراز و اوقات بزرگ و موانع بسیار  
 و دشمنان قوی و رانندگان بی شمار و آنچه درین مهلت قاطع است  
 پنهان و یارای باری دمان اندک و همین واجب کنند که چنین باشد  
 از آنکه راه بهشت است رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که بهشت را بگرد  
 و دشواریها گرد گرفته اند و دوزخ را باسانی و شهوات و لذات  
 گرد گرفته اند و باینهرو دشواریها که گفته بنده ضعیف و زمانه صعب

C. 11. 1

Acc. No. 3754

L3754

Shelve 1

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد مر خداير که او ملک حکيم است و جواد کریم است و غرور رحيم است  
 انکه بيا فردي اسماء بنادير بايقدرت خود و تدبير کارهای دوسرا  
 کرد بجهت خود و بيا فردي آدريان پريان را که بر اسباب و خود و پس  
 راه و شست مرتصد کنندگان و دليل واضح است مفرط کنندگان را  
 وليکس خدای تعالی گمراه کند کسی که خوابد و راه راست نماید کسی خوابد  
 و او داناتر است بکسانی که مستحق هدایت اند و درود بر محمد ﷺ  
 سيد المرسلين بر پيشندگان او کنیکو کار اند و با کاند اما بعد  
 بدانيد ای برادران من استعد که الله وایا ناکم صلات  
 که عبادت شمره علم است و فائده عمر است و حاصل بنده است



این طریق کتاب با چنانکه احیاء علوم دین کتاب الاسرار و کتاب  
 قریه الی ایمنه و غیر آن که مشتمل اند بر علم ناس بار یک و غایب و فہم عامہ  
 بدان نرسید قدح کردند و بد گفتند این کتاب بہار را و خوش کردند در چتر  
 کہ انرا معلوم کردند عجیب نیست از آن کہ ام کلام فصیح شریست از کلام  
 خدای تعالی و آن را چون معلوم کردند اساطیر الاولین گفتند پس روی  
 دین حال این اقتضا کرد کہ سوے ہمہ خلق بحسب رحمت نکرست و ترک  
 مجادلہ گرفتہ و از خدای تعالی بخواستم کہ توفیق دہد مرا بہ تصنیف کردن  
 کتابی کہ ہمہ بران اجماع کنند و بخوانند آن ہمہ را نفع حاصل شود  
 پس خدای تعالی کہ دعای بیچارگان مستجاب کند و جامی مرا اجابت  
 کرد و بفضل خود بیشترین کار مطلع گردانید و الہام کرد مرا درین  
 کتاب ترتیب عجیب کہ در تصنیفات دیگر کہ درین علم گردہ ام نبود و ان  
 ترتیب یافت کہ وصف او میگویم و بشنود اولی چنین کہ بندہ را بسیار  
 از خواب غفلت و او را برای سلوک کردن این راہ بجهان خطره  
 اسمانی باشد توفیق خاص الہی در خاطر بندہ بگذرد کہ من خود را  
 غریق در انواع نعم می یابم چنانچہ حیات و قدرت و عقل و نطق

در وقت قیامت  
و از این جهت بسیار  
مستحق است

۱۲  
طبیعی است  
که هر کس که  
در این راه  
باشد و در این  
مسیر است  
و در این  
مسیر است

۴  
و کار دین در نقص و فراخ اندک و مشغولیه بسیار و عمر کوتاه  
و در عمل نقص و ناقص بصیرت و اهل قریب و سفر بعید و عبادت نوشته  
که از آن چاره نیست چون فوت شد تحصیل آن ممکن نیست هرگز  
خضر یافت سعادت ابدی یافت و هرگز آن فوت شد بدست نجات  
کردید پس این کلید بخدای که سخت دشوار است و خطر نبرد  
است و از این است که کم باشد کسی که قصد این راه کند و آنانکه قصد کنند  
کم باشد میان ایشان کسی که سلوک کند و آنانکه بمقصود رسیده اند  
غیر کرده خدای تعالی و برگزیده او برای معرفت و محبت خود و قوی  
گردانیده او برای توفیق و عصمت خود پس برسانید بفضل خود  
ایشان را بسوی خوشنودی و جنت خود خداوند امارا و همه ما را  
از این راه گردان پس هرگاه که راه عبادت را بدین صفت یافتیم نظر کنیم  
به نظری دقیق در کیفیت بریدن این راه و در چرخه بنده بدان  
محتاج است درین راه ازاله و حیل و علم و عمل تا شاید که بسط  
قطع تواند کرد و در عقبات مهمل که او منقطع نماند پس بلاک شود  
بافان کان و العیاذ بالله بر تضرع کردیم در بریدن این راه و سلوک

و حاصل شود و هر اهل علم و یقین یغیب و آن آنست که بداند که مراد از اخلاقی است  
 یکی فی شریک و اوست آفریننده چنانکه گفته بخدمت و طاعت خود بطاهر و باطن  
 و نهی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است ثواب جاودان اگر طاعت  
 کند و عقاب جاودان اگر معصیت و بی فرمانی کند پس چون این  
 معرفت حاصل شود و یقین کند به غیب ضرورتاً برای خدمت چیست شود  
 و خواهد که عبادت روی از او لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز  
 واجب است در عبادت و باطن و باطن پس چون معرفت خدا فی تعالی و آنچه  
 واجب است بر او از فرائض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواهد بود تا عبادت  
 شروع کند و بداند که در امانت بوده و مصر بر گناهای ملوث با انواع معاصی و جنایات  
 گفت چگونه روی از عبادت که ملوث به پلیدی گناهان پس بجنب است  
 که اول توبه کنیم و بخواهی تعالی باز گردم تا گناهان مرا بیاورد و از بند معاصی  
 خلاص دهد و از نجاست گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت و ایستادن  
 بر سباط قربت حاصل شود پس اینجا او را عقوبه قویه پیش آید و لابد بقطع این  
 عقوبه محتاج شود و تا بمقصود برسد و چون توبه کرده و جمیع شرایط توبه را  
 و از قطع این عقوبه فارغ شد و خواست که عبادت کند و بگوید بر کرد خوش می آید

و جمیع معانی شریفه و سلامت می یابیم از انواع مضرتها و آفتها و این  
 منتهیست که مرالشکر خدمت مطالبه جوید کرده و اگر غافل مانم نعمتها از  
 سلب کند و مرا عذاب خود بچشنازند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام  
 فرستاده است و اخبار کرده که ترا پروردگار نیست و قادر عالم حتی  
 مرید متکلم فرماید و نهی کننده و قادر بر آنکه اگر معصیت کنی عتاب  
 کند و اگر طاعت کنی ثواب دهد و عالم بستر و آنچه در خاطر بگذرد و همه  
 و وحید کرده است و بر لازم گرفتار قوانین و میزان شرع امر کرده است  
 چون این معنی در خاطر بنده بگذرد بر نفس خود تبریده و قریع کند و خواهد  
 که طریق خلاص خود بداند و نیاید از طریق مکر نظر کردن معقل در دلائل  
 و استدلال کردن بصنعت بر صانع چنانچه حاصل شود مراد و یقین  
 بدانچه آن غیب است و بدان که مراد را پروردگار نیست که تکلیف کرده است  
 و امر و نهی کرده است پس این بهر اول عقبه که بنده را در راه عبادت  
 پیش آید و این عقبه علم است پس چاره نه بیندازان که در قطع او  
 مشغول شود و نظر کردن در دلائل و تعلم کردن پرسیدن از علمای آخرت  
 که راه نمایند و چراغ است اندیشه تا قطع کند آن را تا بفریاد دعا

که چنین سرافروزی باید خود و چو سنجیه است که او را پیش خوابد  
چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت فصاحت بر و خواب  
رسید و قتی موافق پس اینجا در عقبه عوارض پیش آید و محاسب  
بقطع کردن آن چهار چیز به توکل کردن بر خدای تعالی و کثرت  
و تقویض کردن کار با خدای تعالی در مواضع خطر و بصیرت کردن  
بر بلاها و برضادادن وقت نزول قضا چون اینهمه کرد و از قطع  
این عقبه فارغ شد خواست که عبادت کردن مشغول شود و می باید  
خود را کامل و ضعیف و در عبادت نشاطی و نه در ذکر و فکر فزاعی  
بلکه مائل بخلت و راحت و طبالت ملک به شمره و قصول و حاکم  
و جهالت پس محتاج شد در کار نفس براننده که او را اسو طاعت  
و خیر برانند و نشاطش در کار عبادت بیفزاید و بمانعی که منع کند او را  
از شرم و معصیت و کم کند رغبت او را از ان این نیست مگر خوف و رجاء  
از آنکه اسید داشتن در ثواب خدای تعالی و وعده کرده است از انواع  
کرامات سائقی است که باعث است مرفسن این عبادت کردن و طاعت  
ومی و ترسیدن از عذاب در دنیا و خدای تعالی و از صعوبت آنچه

بسیار که هر یک از اینها اورا از عبادت باز دارند و جمعی دیگر چون ران تامل کرد  
 چهار موانع یافت: دنیا و خلق و شیطان و نفس پس  
 محتاج شد لا محاله بدفع این موانع و دور کردن آن از خود و الا  
 ممکن نیست که بغلبه ایشان عبادت کند پس اینجا اورا عقبه عیون  
 پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقبه چهار چیز تبرک گرفتن دنیا  
 و دور بودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و انجام تقوی کردن  
 نفس خود را چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد  
 باز گشت تا عبادت کند باز چیز پیش می آید ثلور از عبادت باز  
 میدارند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق از آنکه نفس  
 میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی  
 و از خلق دور شدی پس رزق و قوام من از کجا پند دوم خطر کارها  
 از آنکه صلاح و فسادان در عاقبت معلوم نیست و آن سبب غمی  
 دست از آنکه نباید که در فساد بی و مملکت افتسم سوم سختیها و صیبتها  
 که از همه جانب بر آدمی افتد خاصه کسی را که او مخالفت خلق کرده است  
 و در محاربه شیطان نشسته و بجای این نفس مشغول شد چه غصه است

گرد پس پشند او را اینجا عقبه حمد و شکر چون از قطع ان عقبه  
 نیز فارغ شد بجز و شکر گفتن بقدر امکان می باید خود را مطلق  
 و مقصود در پیش و بسی در نکند زد که بپند خود را در صحیح شوق  
 محبت افتاده و از انجا در ریاض رضوان و باطن این رسید  
 و خلعتها و کرامتها از پروردگار خود یافته و حال او چنان شده  
 که بتن بود در دنیا و به دل بود در عقبی و هر روز و هر ساعت  
 بتظر رسول حق و از خلق ملال گرفته و دنیا را پلید دانسته و دانسته  
 این رسولان رب العالمین در رسند و بروج و ربان و نجات  
 و رضوان و از پروردگار اضی غیر غضبان و پس بر بند او را  
 ازین دار فانی بحضرت الهی و مستقر ریاض حبت و بند انجام نفس  
 فقیر و حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم و هر زمان هر ساعت مشاهده  
 کند از سید رحیم از لطف و انعام و تقرب و اکرام و انجیم بیکسر  
 و صف آن تواند کرد و هر روز در زیادت تا ابد الابد پس نه  
 سعادت عظیم و زهی بنده شکست و زهی دولت بزرگ و زهی کار  
 ستوده و میخواستیم از خدا ای تعالی که منت نهی بر ما و بر همه ما

که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری زاجر نیست مفسر را  
 از گناه کردن این است عقوبت و اعث که پیش آمد او را و محتاج شد  
 بقطع آن بزرگوارین دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت  
 آورد می باید خود را فارغ از هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و شوق و عنایت  
 تمام بعبادت مشغول شود بر آن مواظبت نمود در آشنای آن مبنی  
 درین عبادتی که چندین تحمل مشقت بحیث آن کرده است و دافت عظیم  
 میکند یکی ریاضه دوم تعجب از آنکه وقتی در طاعت ربامی بیند و طاعت بد  
 سبب باطل میشود اگر وقتی از ریاضه امتناع می آید بدان سبب  
 در تعجب افتد و تعجب نیز عبادت او حبط کند پس پیش آمد او را اینچنان  
 عقوبت و حاجت و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر منت خداوند  
 تا عمل او بسلامت ماند چون ازین نیز فارغ شده حاصل آمد مرا و از  
 چنانچه باید و شاید و سالم از همه آفات و ولیکن چون نظر میکند خود را  
 غریق رحمت خدای تعالی می باید از بسیاری نعمتهای خدای تعالی  
 که او را داده است می ترسد نباید که از شکر گفتن آن غافل شود و در آن  
 افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فرو افتد و سقوط



ایشان است سرچشمی بینی و مهر چرمی شنوی و از تصنیف مصنفان و  
 تعلیم محلمان و نصیحت ناصحان بلکه سبب ایشانست فرقه  
 فرستادن کتب و رسولان و افریدن اسمانها و زمین و آنچه درین  
 هر دوست و از مخلوقات و تا مل کن در این دو آیت را از کتاب  
 خدای تعالی بخوانی آنکه گفته جل ذکره **أَسْتَغْنَى اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ**  
**سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَكْشَفُ مِنْ**  
**لَعَلَّكُمْ أَنْتَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ**  
**بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا** معنی چنان شد که خدای غرور جل انکسیتی که بیافرید  
 اسمانها و مثل این زمین را می رود امر خدای میان ایشان و حکم  
 ملک او نافذست و را ایشان تا بدانند که خدا تعالی بر همه چیز قادر است  
 و علم خدای تعالی بر همه چیز محیط است و بسنده است این آیت که دلیل  
 باشد بر شرف علم خصوصاً علم توحید آیت دوم قوله تعالی  
**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** یعنی بیا فریدم  
 پریان و آدمیان را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بسنده  
 این آیت که دلیل باشد بر شرف عبادت و روی آوردن بدان

بدان این نعمتها بزرگ و بزرگوار اند ما را از کسانی که نصیب نیست  
 برایشان از این کار بزرگ و صفت کردنی و از زوایای و شسیدنی و  
 و دیدنی بی نفع و بزرگوارند علم ما را بر ما حجت و توفیق دهد ما را بعمل  
 صالح و قیام کردن بر آنچه دوست دارد و راضی باشد که است  
 بخشیده تر از همه بخششندگان و کرم کننده تر از همه کرم کنندگان پس  
 پس این بود ترتیبی که الهام کرد مرا خداوند عز و جل من در راه عبادت  
 بدان اکنون که حاصل ازین جمله هفت عقبه است: اول عقبه علم دوم عقبه  
 توبه سوم عقبه عواثق چهارم عقبه عوارض پنجم عقبه عوالت ششم  
 عقبه قوارج هفتم عقبه حمد و شکر تمام شدن این عقبات تمام شود  
 کتاب منهاج العابدین فی التمجید و ما اکنون شرح دهم این عقبات را  
 بموخرترین الفاظ شمس برکتها غریب: انشاء الله تعالی و الحمد لله و العز لله  
 وَاللَّهُ بَدِيدٌ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ  
 عقبه اول و این عقبه علم است

ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد اولایه علم که اوست قطب و مرآت  
 مدار کار مرد و جهان و بدانکه علم و عبادت مرد و جوهر اند که بسبب

بطلب علم را طلب کردنی که از عبادت باز نمایند و طلب کنند عبادت  
 طلب کردنی که از علم باز نمایند پس طلب کنند علم را بی از علم باز نمایند  
 و طلب کنند عبادت را بی از علم باز نمایند چون معلوم شد که چاره  
 نیست مرند را از هر دو و بداند که علم اولی تر است بمقدم داشتن  
 بر عمل از آنکه اصل و راهتها دوست و از این است که فرمود پیغمبر علیه السلام  
 که علم امام عمل است و عمل متابع اوست و این علم اصل است و امام است  
 و مقدم بر عبادت از دو جهت یکی از برای آنکه عبادت توانی کردن  
 از آنکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه  
 عبادت کنی کسی را که شناسی نام و صفت او ندانی و از آنچه واجب است  
 در حق او عقیده کردن و آنچه در انبیا اعتقاد کردن ندانی و بسیار است  
 که چیز را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است  
 و بدان سبب همه عبادت تو حبط باشد پس واجب است مبرا که پیامبر  
 هر چه واجب است کردن آن در شریع تا چنانکه فرموده شده و نهی  
 که ماموری بجا آری و پیاموزی آنچه واجب است ترک آن از برای  
 تا آنرا ترک کنی و چگونه قیام کنی بطاعتی که انرا ندانی که چگونه است

پس بزرگ دار این کار را که مقصود از افریدن هر دو سر است  
 ایشانند پس واجبست مرنبده را که مشغول نشود مگر بدیشان و نظر  
 نکند مگر در ایشان و بداند که هر چه خرابین هر دو دست از کار تا آن طاعت  
 که دو چیزی نیست و لغو نیست که در و حاصل نیست و چون این دستی  
 بداند که علم شریف ترست از عمل و ازین است که رسول فرمود صلی الله  
 علیه و سلم که فصیلت عالم بر عابد پنج فصیلت است بر امت من  
 و فرمود که یک نظر کردن سوی عالم دو دست ترست نزد یک خداوندی  
 از عبادت یکساله بصیام و قیام و فرمود که ره نمونی کنم شمارا  
 بر شرفترین این بهشت تا را آن گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که ایشان علماء امت من اند پس ازینجا ظاهر شد مرتر که علم  
 شریف ترست از عبادت و لیکن چاره نیست مرنبده را از عبادت  
 و الا علم بی عمل بی فائده باشد از آنکه علم بمنزله درخت است  
 و عبادت بمنزله ثمره است و ثمره مرد درخت را باشد از آنکه علم  
 ولیکن نفع و منفعت از ثمره باشد چون چنین است چاره نیست  
 مرنبده را که از هر دو را نصیب باشد و ازین است که گفت حسن بن محمد علیه السلام

یعنی بر خدا توکل کنید اگر شما مؤمن آید و جای دیگر میفرماید **وَاسْتَعِذُوا بِاللَّهِ**  
**إِنَّ كَيْدَهُمْ أَتَمُّ مِنْ ظُهُورِهِمْ** و جای دیگر میفرماید **وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ**  
**إِلَّا بِاللَّهِ** یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن مگر بتوفیق خدای تعالی و جای دیگر  
 میفرماید **وَتَبَيَّنَ الْآيَةُ لِمَنِ كَانَ الْحَقُّ** یعنی خلق کن از همه روی بدو آید و  
 و غیر این از آیات درین بابست چنانچه در باب فرضیت صوم و نماز  
 پس صیبت مر ترا که نماز و روزه و زکوة را فرض میدانی و ترک این فرض  
 کرده و هر روز را فرما بنده یکم و کتاب یکی و ملک ازین فرائض یکی غایب  
 تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بفتوای که این عقیدت کرده و  
 مگر بفتوای کسی همه هست او دنیا است تا معروف را منکر کرده است  
 و منکر را معروف و علوم را که خدای تعالی در کتاب خویش نبور و حکمت  
 و هدایتی نام کرده است بکلی ابطال کرده و همه روی به کسب کردن اهل حرام  
 آورده و بتسلسل آنکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوة  
 نقل مشغول شوی این ترا هیچ نفع نکنند و بسا باشد که برگناهی مهتر  
 باشی که آن سبب دخول در نجات و میبایستی از طعام و شراب  
 و خواب ترک گیر و چنان گمان بری که مراقب خدای تعالی

در چگونگی اجتناب و چگونه اجتناب کنی از معصیتی که ندانی که آن معصیت  
 بودانی که چگونه اجتناب کنند پس عبادت شرعی همچنانکه طهارت  
 و صلوة و صوم و خیر آن واجبست که بیا موزی با جمیع احکام و شرائط  
 تا بدان قیام نمائی از آنکه بپا باشد که تو بر چیز مضرب باشی و آن منف  
 عبادتست یا آن مخالف سنت است و تو بر آن مطلع نه و بسا باشد  
 که ترا مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیابی که از او پرسی و تو نیز  
 ندانی و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است  
 که آن تعلق بدل دارد و امور خلق آن نیز بر تو واجبست چنانچه  
 توکل و تقویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیره آن  
 چنانچه که درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی بدانکه پاک داشتن  
 تن و عبادت تن یک جزو عبادتست و پاک داشتن دل و عبادت  
 دل <sup>۹۹</sup> و نه جزو عبادتست و واجبست بر تو که بیا موزی از  
 این هر یک بهیچ سخط و طول امل و حسد و بربایه و کبر و عجب و تباخر  
 از آن که دانستن کردن این همه فرضیهست نبص قرآن چنانکه  
 خدای تعالی میفرماید وَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

که خواب کردن عالم بهتر است از نماز کردن جاہل و عامل بی علم و  
 بیش از آن کند که صلاح و فساد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که الهام کنند  
 از علم بیکجانب را به و محروم کنند از علم بیکجانب را به و بدبختی از این سبب است  
 که عالم نیا موخت و بی علم عمل کرده که قدر مفیدش نباشد و ازین است  
 که زاهد سلف رضی الله عنهم در طلب علم مبالغه کرده اند و از میان  
 همه کارها کار علم اختیار کرده اند و از آنکه مدار کار عبودیت بر علم است  
 چون این استی که طاعت نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادت  
 و اما خصلت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل آنست که علم نافع سبب  
 خوف و محبت است چنانکه گفت <sup>از خدا</sup> **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**  
 یعنی ترسند از خدای تعالی از بندگان او مگر عالمان و این از آنست  
 که هر که خدا را تعالی را شناسد چنانچه شایسته است ترسد از وی چنانکه  
 حق ترسد نیست و تعظیم نکند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت  
 داشتن او پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از جمیع معاصی علم نافع  
 گشت و جز این دو مقصود نیست مرئوسه را در عبادت خدا تعالی  
 پس بر توبه و علم پیش از همه چیزهای سالک راه آخرت و الله الموفق

حاصل میشود و تو بر باطن باشی و سخت تر ازین همه آنکه بطول امل مبتدا  
 باشی و طول امل مصیبت و محصیت محض است و انرا توبیت نیز تصور  
 کنی بسبب چهل خود از فرق کردن میان طول امل و نیت خیر و همچنین  
 در خرج و سخط باشی و کمان بری که تضرع و اتبهاال میکنم و همچنین در بر  
 محض باشی و کمان بری توانرا که من حمد خدا میکنم یا کمان بری که من  
 میخوانم مردمان را بسوی نیکی پیشمار میفرماید برای گنایان و اطاعت  
 و بجای عقاب ایلم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غوری عظیم غفلتی  
 قوی باشی و این بخدای غر و جل که مصیبتی است بزرگ مرا عبادان جاهل را  
 پس ازین بدان که با این همه مرا اعمال ظاهر را تعلقی است با اعمال باطن  
 که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد و چنانچه اخلاص و ربان و  
 عجب و ذکر منت و غیران پس هر که این اعمال باطن را نداند  
 و طریق تاثیر آن در عبادت ظاهر نشناسد و کیفیت احترام کردن و  
 نگاه داشتن اعمال از آن نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهر است  
 ماند پس طاعت ظاهر و باطن را قوت ندهد باشد و نماند بدست او مگر بدستی  
 تو ریخ و آن زیانی است پیدا و ازین است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم



تمامی درین کتاب بیاورد انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هر چه فرض است  
 بر تو کردن آن به آموختن آن هم فرض است تا چنانکه حق آن است و اگر کسی  
 چنانچه طهارت و صلوٰه و صوم و ایاح و جهاد و زکوٰه اگر بر تو فرض نگردد  
 آموختن آن نیز فرض نمیشود و الا آن این است حد هر یک از سه علم که طلب  
 کردن آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که متبادر  
 جدل کنی و ایشان را ملزم کنی فرض عین نیست بلکه فرض کفایه است  
 فرض عین همان است که اعتقاد تو بدان درست گردد و همچنین علمی  
 و شرح عجایب قلب نیز بسیار است و معرفت جمله آن بر تو واجب نیست  
 بلکه همان قدر که مفید عبادت تو باشد و دانستن آن فرض عین است  
 تا آنچه فرض است از آن اکتساب کنی و آنچه از آن چاره نیست به چون خداوند  
 و حمزه و شکر و توکل انرا اکتساب کنی و همچنین بر علم فقه واجب نیست  
 که جمیع ابواب فقه از بسوی ع و شرا و اجازت و نکاح و طلاق و بیا  
 که دانستن آن همه فرض کفایه است سوال را اگر کوئی که آن مقدار  
 از علم توحید که فرض است ممکن است که بمجرب مطالعہ فی معالی این کتاب شود  
 جواب بدانکه استاد گنسانده و اتسان کننده است و تحصیل کردن علم

سوال شاید که بگوئی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم طلب العلم  
فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ کدام علم است آنکه طلب او فرض  
و لازم است و همان چیست و چه مقدار مرند به را در کار عبادت از آن  
حاصل می باید کرد جواب بدانکه علوم می که طلب او فرض و لازم است  
سه است علم توحید و علم ستر یعنی آنچه تعلق بدل دارد و علم ستر یعنی به امامت  
هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقدار می واجب است  
که بدان معرفت اصول این حاصل گردد و آن آنست که بدانی که مرتباً  
الحق است به عالم قادر به حق به مرید به مشکلم به سمیع به بصیر و احدی که  
موصوف بصفات کمال و منزه از دلالت حدود و منفرد بقدم بر کل  
محدثات به و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بنده او است و رسول او  
و صادق است بدانچه اخبار کرده است از خدای تعالی در امور آخرت  
و بر تو باد که به خیر عقیده کنی ما دام که در تحران با در حدیث نبائی و حق  
هر چیزی که چیل آن بپاک تو باشد موختن آن فرض عین است و اما از  
علم آن مقدار موختن فریضه است که واجبات و مناسبات آن بدانی  
تا ترا تعظیم حق تعالی و اخلاص و سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن

کنند نامردمان بد و توجیه کنند و مجاب است امر او را حاصل شود و در  
 مجاب شدن این مسابغات کند و مال حرام دنیا صید کند و از جمله یاران  
 است و ابو نیریز مستطامی رحمة الله علیه گفته است که سسی سال مجاهده کردم  
 و هیچ چیز سخت تر از کار علم بر من نبود و پیر منیر از آنکه شیطان بر تو  
 مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار پس  
 ترک او ای تر است پس باید که بدین گمان از علم باز نمانی بلکه رسول  
 فرمود صلی الله علیه و سلم شب معراج و فرخ را دیدم که اکثر دو خیان  
 فقیران بودند گفتند یا رسول الله فقیران از مال و فرمود فی از علم  
 پس هر که علم را نیاموزد نتواند که عبادت را چنانچه حق است بجا آورد  
 و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند بیچون عبادت ملائکه است  
 آسمان و او را علم نباشد از جمله زاینکاران باشد پس جست نشو  
 در طلب علم به بحث و یفتن و ندر پس و به پیر منیر از کاهلی و ملال و الا  
 در خطر کراهی باشی نفوذ یابد منبها پس حاصل کار آنکه چون نیکو  
 نظر کردی در دلائل صنع باری تعالی و دانستی که ترا الهی است  
 قادر بر عالم و حی و مرید و مستحکم و بصیر و منزه از حدود و پاک

به او سهل تر است اما خدا تعالی بفضل خویش کسی را که خواهد خود معلم او  
 شود و چون این انستى بدانکه این عقیده که عقیده علم است عقیده شوار است  
 ولیکن مطلوب و مقصود بدین حاصل شود و نفع او بسیار است و قطع  
 دشواری است و خطر او بزرگ است که بسیار کسی که عدول و اعراض کرد از  
 گمراه شد و بسیار کسی در قطع او مشغول شد که بلغیرت و بسیار کسی متغیر  
 بنامند و در و بسیار کسی که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسیار  
 که در و بمقتاد سال در قطع کردن بماند و **وَأَكْمُرُ كَيْدَ الَّذِينَ عَرَّوْا**  
 اما نفع او آنست که ذکر کردیم و زشت اخراج بنده بدان و بتای کارها  
 عبادت بر آنست و خاصه علم توحید و علم ستر در خبر است که خداى تعالی  
 گردیده و او و صلوات الله علیه و علی نبینا و آله و سلم نافع بیا منور  
 گفت الهی علم نافع کدام است گفت آنکه بدان علم جلال و عظمت و کبریا  
 و کمال قدرت من و بر همه چیز دانی این است علمی که ترا نزد یک گرداند  
 بمن و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه او گفت اگر در حالت <sup>طهونه</sup>  
 بمردمی و در بهشت رفتی خوش نیامدی مرا از آنکه پروردگار خود را  
 و یا مانند او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد و بهر که علم را طلب

باطن که نخرج آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل شود مرترا علم  
بدان پس دانستی جمله آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت بدو و  
وصلوة پس ادا کردی فیض رضیه خدای غرور جل و ادر باب علم و از جمله  
امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شدی اگر عمل کنی برین علمی که آموخته  
مرترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد و این عقیده اقطع  
کردی و پس خویش را نداشتی و مرترا ثواب بی اندازه حاصل  
و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

عقیده دوم و این عقیده توبه است پس ازین بر توبه واجبست  
ای طالب عبادت که توبه کنی و وجوب توبه بسبب دو چیزست یکی  
آنکه تا تر توفیق شود بطاعت کردن که شومیت گناهان آدمی از طاعت  
محروم کند و بخلان و خواری بار آرد و از آنکه قید گناهان از رفتن سبب  
طاعت آدمی را مانع است و مضر بود بر گناهان بسبب یابی دل است  
الْقَلْبُ إِذَا قَضَىٰ أَلَا يَكُنَّ إِلَّا إِذَا عَصَىٰ و اگر رحمت نکند خدای تعالی  
گناهان آدمی را سوی کفر بکشند چگونه توفیق طاعت باشد مگر کسی که او در  
شومی گناهان قساوست و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بر

از همه نقصانها و افسهها درو انیت بر و آنچه رواست بر محمد ثانی مخلوق  
 او بخیری نماند و بخیری بد و نماند منزه از مکان و جهات و نظر کردی  
 در معجزات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس دانستی که او رسول خداست  
 و امین است بر وحی و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را  
 دیدنی است در آخرت و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از صن  
 حرف و صوت نیست و در ملک و ملکوت هیچ چیز در خاطر نگذرد و هیچ  
 چیز بخیر و بد مگر بقضای خدای تعالی و قدرت او و ارادت او و مشیت او  
 و غیر و بشر و نفع و ضرر و ایمان و کفر همه از دست و بیچاکس از مخلوقات  
 چیزی بر او واجب نیست پس کسی که ثواب دهد بفضول خویش و بد  
 و کسی که عقوبت کند ببدل خویش کند و آنچه آمده بر زبان صاحب  
 شرع علیه الصلو و السلام از امور آخرت و چنانچه حشر و نشر  
 نامها و عذاب قبر و سوال منکر و نیکو و میزان و صراط همه حق است این است  
 اصحابی که سلف رضی الله عنهم بدان عقیده کرده اند و امر کرده اند  
 به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها ظاهر گردد برین همه اجماع  
 کرده اند پس نظر کردی در عملها و احوالات آن و مناسباتی

سوال اگر کوئی که چیت توبه نصوح و خدا و به و چمی باید کرد مرئیه را تا اگر  
 گنا نان بیرون آید جواب بدانکه توبه عکله است از عکله های دل حاصل او  
 پاک کردن دل است از گنا نان به و شنیع من ابو المعالی رضی الله عنه و توبه  
 چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است که مثل آن گناه  
 از روی غفلت نه از روی صورت از روی در وجود آمده باشد و اینکه  
 ترک گیرد از خوف حدی خدای تعالی ترک گیرد پس توبه را چهار بشرط است  
 اول ترک اختیار گناه کند بغیرم کردن به و جرم بدانچه اصلا بار دیگر  
 گناهی نخواهم کرد؛ اما اگر ترک گناه کند به و در خاطر او این باشد که شاید این  
 گناه باز کرده شود تائب نباشد بلکه پرتیر کننده باشد از گناه دوم آنکه  
 توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از روی در وجود آمده است از آنکه  
 اگر مثل آن گناه وقتی نگردد است تائب نباشد بلکه متقی باشد نه بنی که  
 رسول صلی الله علیه و سلم را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابقی است  
 بلکه متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را نتوان گفت که تائب بود از کفر  
 از آنکه او کفر سابق داشت به مسموم آنکه گناهی که از او در وجود آمده است  
 مثل آن گناه باشد که ترک اختیار او میکند و آن همانست از روی

مصرت و چگونه نزدیک کنند بمناجات کسی را که او بنجاست معاصی  
 آلوده است؛ در خبرت از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت؛ چون بنده  
 دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تنباهی و گندگی؛ که از دهن  
 او بیرون آید؛ پس این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی  
 باشد؛ لاجرم آنکه مصرت بر گناه کم باشد که او را بر عبادتی توفیق باشد؛ و اگر  
 بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند بر حمت بسیار و در آن حالات  
 اندک؛ و صفاتی بناید؛ و آن همه شویست گناهان و ترک توبه است؛ است  
 گفت؛ آنکه گفت چون توبه قیام لیل و صیام نهاد قیام نتوانی کرد؛ بلکه  
 توبه محسوسی که گناهان توبه ترا حدس کرده است سبب دوم برای توبه  
 توبه است تا عبادت تو قبول افتد؛ از آنکه خداوند دین بدیه مدیون را قبول  
 نکند؛ و این از آنست که توبه از معاصی خوشتر و کردن خصمان فرض عین  
 و حمله عبادت که خواهی کرد نقل است پس چگونه قبول کند از تو نقل و فرض  
 عین بر کردن تو بود؛ و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و مباحی را  
 و تو مصرا بشی بر جرمی؛ و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و از او میخواست  
 ماکتی؛ و او بر تو خوشگینست؛ این است حال گناهگانی که مصرا باشند بر گناهان



شود توبه در سبب باشد **اما مقدمه** بر سبب وجه است اول  
 آنکه توبه گناهان خود را یاد کند و دوم آنکه سختی عقوبت خدای تعالی  
 که طاقت آن ندارد و یا کند سوم آنکه ضعیفی و عدم حیل خود را یاد کند  
 که آنکس که اگر با جمعی آفتاب و طایفه بزرگ قاضی و گزیدن **مورچه**  
 طاقت ندارد و در اندام آتش و زرخ و زدن گزیده های زبانی و  
 گزیدن مارانی که هر یکی همچون گزیدن آتشند و گزیدن مارانی که همچون  
 آتشند چگونه طاقت دارد و چون برین چیزها توبه نماید و شب و روز  
 بار بار در دل بگذراند بهتر است از آن که توبه مضحک کنی از جمله گناهان  
 و الله اعلم **سوال** اگر گوی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود  
 که پیشانی توبه است و مثل این نظر که توبه توبه گفتی نگفته است جواب  
 بدانکه اول پیشانی مقدمه نیست نه توبه که بنده از بسیاری چیزها میترسد  
 که پیشانی شود نمی تواند شد و توبه مقدمه نیست و با یقین است  
 که اگر کسی بر گناهی پیشانی شود و از آن سبب که جاهلش میان مردمان  
 برفت و یا مالش بسبب گرفت و در معاصی گم شد یا سرچنین است توبه  
 بلکه این گناه محض است و از اینجا است که درین حدیث معنی است

منزلت و درجه او باشند نه از روی صورت به نیت یعنی که اگر سری از کار مانده  
 که زنا کرده بود و قطع طریق کرده؛ چون خواهد که ازین توبه کند توبه از و  
 درست است توبه بر زنا پذیر که در توبه بسته نشود و مست سوال اگر گوی  
 و او را ممکن نیست ترک اختیار زنا؛ و قطع طریق چون او این زمان قادر  
 نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است  
 مرزنا و قطع طریق را ملک عاجز است جواب و لیکن قادر بر مثل زنا  
 و قطع طریق است در منزلت و درجه؛ چنانچه قیافه و غیبت و غمخیزی  
 و اما آن همه گناهان اند اگر چه بزرگکاری در هر یکی متفاوت است و لیکن  
 جمیع آن معاصی در حق اثم یک منزلت دارند و آن فروتر منزلت بدت  
 است و منزلت بدت فروتر از درجه کفر است پس کسی که از زنا و قطع  
 طریق جمیع گناهان که از کردن آن امروز عاجز است درین صورت  
 اگر توبه کند توبه او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر  
 خدای تعالی باشد؛ و حذر کردن از عذاب دردناک او نه بسبب عنت  
 دنیای دنی و ترس از مردمان و طلب مدح و یا ضعف نفس و یا ترس  
 فقر و خبر آن؛ این است شرطهای توبه و رکن ناسی او چون این حاصل

گردانیدن بر خدای است. اگر تمام کرد انید فهو مطلوب و اگر تمام نکرد  
 باری گناهان گذشته همه زیده شد و از آن بجای پاک شدی. نماز  
 بر تو گناهی مگر همین گناه که به تجدید کرده. و این سودی است بزرگ  
 و فایده بسیار. بر تو باد که از خوف باز افتادن در گناه از توبه  
 باز نمانی که ترا قطعاً به توبه کردن اند و فایده ای کلی حاصل است  
 و الله الموفق الماطرقی بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن  
 از خصمان سه بد آنکه گناهان همه بر سه نوع است. اول ترک  
 گرفتن آنچه بر تو واجب است از نماز و روزه و زکوة غیر این پس فضاکنی یعنی  
 ادائیگی ازین جمله بقدر امکان آنچه توانی و دوم گناهی است که میان تو و میان  
 خدای تعالی است چون خوردن خمر و شربیدن فراموش کردن ربا و مانند این  
 بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که یاد می شوی و غم محکم کنی  
 که پیش نخی ای کرد و سوم گناهی است که میان تو و میان بندگان است  
 و این دشواری و مستحضر است. و آن بر انواع است در مال باشد و در نفس  
 و در عرض باشد و در دین باشد و در کینه باشد و در زن باشد و آنچه  
 در مال است واجب است که باز بجزم رود کنی اگر ممکن باشد و اگر عاجز باشی

که توبه بخاطر فراموشی کرده و آن است که ندامت برای عظیم خدای تعالی و خون  
 عقاب او باشد که بر انگیزد او را بر توبه بوضوح پس چون یاد آورده شد مقدمه  
 توبه را و ندامت کند این ندامت باعث شود و بر ترک اختیار گناه و باقی ماندن  
 این ندامت و در دل در زمان مستقبل و باعث شود بر بجزو زاری حال پس ازین  
 که او باعث است بر توبه و در ایام توبه ذکر کرده سوال اگر گوی که چگونه ممکن است  
 مراد می که اصلاح از گناه از صغیر و کبیر در وجود نیاید و انبیا که شرف خلق  
 در ایشان افتخار است که این در صیقلیت یا نه جواب بدانکه این کاری است  
 ممکن نیست چنانکه کسی که خدای تعالی او را روزی کند و نیز از شرف و توبه است  
 که تو گناهی بقصد و عمد آگفتی و اما اگر سهو و خطا گناهی کنی آن از تو است  
 و این نیک آسان است بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد سوال اگر گوی که  
 هر از توبه کردن این باز میگرد که عید انتم باز گناه خواهیم کرد و بر توبه  
 ثابت نخواهیم ماند پس بر توبه کردن چه فایده جواب بدانکه این از جمله  
 غرر شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی نزد  
 خویشی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناهی کنی بمیری اما اینکه فایده  
 از باز افتادن در گناه بر تو این است که بصدق توبه کنی و تمام

لکن تا او را خدای تعالی بخشود کرد اند به حاصل کار آنست که بدانچه ممکن  
 گردد خصمان را بخشود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی تبرع و بصدق  
 باز گردمی پناه و در قیامت ایشان را از تو بخشود گردانده و  
 امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان او  
 از خیریه رحمت خویش بخشود گردانده پس چون بدانچه گفته شد عمل  
 کردی و بر ترک گناهان بکلی دل نهادی از همه گناهان بیرون آیدی  
 و اگر ترک گناهان و غم توبه کردی ولیکن گناهها را قضا نکردی  
 و خصمان را بخشود نکردی پس تبعات پرسیده شود و باقی گناهان  
 آرزید گردد و امید الموفق فصل پس یقین بدانکه عقیده توبه شکر است  
 و مهم است و خطر و بزرگ است پناه و ایت کرده اند که ابو اسحاق  
 اسفرائینی رحمه الله علیه از شیوخ بود گفت سسی سال از خدای تعالی  
 توبه بضموح میخواستم مستجاب نمی شد و قتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان  
 سسی سال است که یک حاجت میخواهم روانمی شود و در خواب دیدم که  
 گوینده میگوید تعجب میکنی بمنیدانی که چه میخواهی این میخواهی که خداست  
 تراد دست دارد قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُجِيبُ الْمُتَوَاتِرِينَ وَيُجِيبُ اللَّهُ الْمُتَوَاتِرِينَ

اینین از خصم کلی خواهی. و اگر غایب باشد بروح او صدقه کنی. و اگر نباشد  
 نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد به تصریح. تا او بگرم خود  
 خشنو گردد و در روز قیامت. و آنچه در نفس است بر  
 ویه او برایش بگوید تا فضا ص کنند. یا از ملین بگذرند. و اگر  
 عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد تا خصم را خشنو گردانند. و آنچه  
 در عرض است یعنی بگفتن خبیث به تان و شتم واجب است که خود را  
 پیش آنکس که او را غیبت کرده دروغ زن کنی. و از خواهی اگر ممکن باشد. و آن  
 جای است که از زیاده شدن غضب و اعمین باشی. و اگر از آنهاست  
 که چون بگوئی خشنو زیاده شود و سپس بخدای تعالی باز گرد و از بر  
 او آزارش نخواه. و آنچه در زن و کنیز است آن را فشا باید که بجای  
 بخوای و طاهر کنی. بلکه طریقی آنست که بخدای تعالی باز گردی و بگوئی  
 قیامت او را از تو خشنو کند و اگر اعمین باشی از زیاده شدن خشم این  
 نادرست بجای نخواه. و آنچه در دین است یعنی کسی که گفته که یا اگر گفته  
 این دشوار تر است باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی و اگر  
 ممکن شود از آن بخواهی. و الا بخدای تعالی باز گردی و بخواهی

خریدیم؛ و وقت دست بستن باره گل از دیوار خانه همسایه بستم  
 و دنت شستم از آن روز پیش مانم که بی اجازت خصم بستم و تصرف  
 کردم این گناه باشد و گویند که مردی بود رقه می نوشت در خانه  
 که بکر گرفته پس خواست؛ که تشریب کند رقه را بچاک دیوار آن خانه  
 و در خاطر ادگ داشت که خانه کرامت تشریب بدین خوب نیست؛ گفت  
 سهیل است؛ و این را مقداری نیت پس تشریب کرد تا نفی از او  
 سَجَلُ الشَّيْطَانِ بِاللَّيْلِ مَا يَلْقَى عَذَابًا مِنْ طَوْلِ الْحِثَّانِ یعنی سرانجام  
 که بداند حلال بنده تیراب آنچه بیاید در روز قیامت از دشوار  
 حساب؛ پس این غیر فاعل مباشر و بالنفس خویش حساب کن  
 و در توبه تعجیل کن؛ که اجل نهان است و دنیا فریبده است؛ و حال بد  
 خویش آدم صلوات الله علی نبینا وعلیه و آله که خدا تعالی او را بید قدرت  
 خود بیافرید و در بهشت در آورده؛ مگر دیگر یک گناه و کردند ما و آنچه  
 کردند بنار و بیان رواست کرده اند که خدا تعالی گفت؛ یا آدم چگونه  
 همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یارب گفت یا آدم بیرون و  
 از جوار من و تاج کرامت را از سر دور کن کسی که بی فرمانی من کند

یعنی بدستیکه خدای تعالی دوست میدارد و توبه کنندگان را دوست  
 میدارد با کائنات از گناه و این حاجت نه حاجتی خرد است به پس از غیر  
 به میر کی این بزرگان چنان اتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل  
 و توبه برگرفتن برای آخرت اما ضرر سے که در ناکردن توبه است آنست  
 که اول گناه منتهی سیاهی دل است و آخرت کفرست و بدبخشی ابد و توبه  
 منتهی به پرینور و فراموشی مکن حکایت البیس و طبع با عور که اول کار این  
 هر دو گناه بود و آخر کار هر دو کفر و پس هلاک شدند با هلاک شدند گان  
 ابد الابد و پس بر توبه بیدار شدن و وجهه کردن است اید که از  
 دل خویش قلع توانی کرد اصرار بر گناهان یکی از صالحان گفته است  
 که سیاهی دل از گناهان است و علامت سیاهی دل آن است که از  
 گناه کردن ترسی و از طاعت کردن لذت نیابی و اگر نصیحت نبوی  
 در دل اثر نکند و بر توبه که هیچ گناه را خوار ندارد میسبب باشد که خود را  
 تائب پنداری و دیگر کبیره مصریاشی که منش بن حسن یکی از ابدالان  
 بود و ایت کرده است که گفت یک گناه کردم چهل سال است که بر آن میگویم  
 گفته آن چیست گفت برادری نریایت من آمد برای آن برادری



از دل تو دانست که آینده گناه نخواهی کرد و خصمان را بقبر امکان  
خشنود کردی و وفرايض که از تو فوشند و بقدر امکان قضای  
کردی و در باقی عمر بتضرع بخدايے تقاضای بازگشتی پس غسل  
پاک میکنی و جامه پاک پوشی و چهار رکعت نماز چنانکه باید بخوانی  
نگذار و پس روی بر زمین بنده در جایگاه که خالی بود و در سجده  
کسی ترا نبیند پس خاک بر سر کن و سر و روی خود پیش  
بمال و بچشم گریان و دل بریان و سپر اندوه به آواز بلند  
یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آر  
و نفس خود را علامت کن که اے نفس وقت آن نیامده که توبه  
کنی و بخدايے تقالی باز گردی یا خود طاقت آن داری که بر عذاب  
خدايے تقالی صبر خواهی کرد یا چیرگی داری که ترا از عذاب مانع  
خواهند شد و مثل این کلمات بسیار بگوئی و هر دو دست بردار و  
و مناجات کن که الهی بنده گریز پاسب تو سر بردار تو آمده هست  
الهی بنده گنهگار توبه عذر پیش آمده هست از من عفو کن و  
و بفضل خویش مرا قبول کن و منظر رحمت سوئے من بنگر

در همسایگی من نباشد؛ چنین گفته اند که برگناه خود دویست سال بگذرد  
 تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بپایم زباید این  
 حال کسی است که او پیمبر است و برگزیده است؛ و یک گناه بیش از یک سال  
 پس چگونه باشد حال دیگر بے باگنا مان بی شمار و این حال کسی  
 که دویست سال بگذشت و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او برگزیده  
 مصر است؛ و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی باز در حال  
 توبه کن؛ و با نفس خود بگویند که تا باز گناه کنم بمیرم؛ و همچنین دوم بار؛  
 و سوم بار؛ و چهارم بار؛ و هر بار که گناه میکنی توبه میکنی؛ و در توبه  
 کردن عاجز تر از گناه کردن میباشی و بمنع شیاطین از توبه باز میمانی  
 شنیدم که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بهترین شبهای  
 است که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن قول خدای تعالی  
 وَمَنْ يَعْمَلْ سُوْءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسًا ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ  
 غَفُوْرًا رَّحِيْمًا یعنی هر گناه کند پس از آنش خواهد خدای تعالی  
 او را بپایم زد و الله الموفق فصل حاصل کار در باب توبه آنست  
 که چون عزم درست کردی بر ترک گنا مان؛ چنانکه خدای تعالی

شیطان

وَحَلَاوَةً رَحْمَتًا إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ قَدْ يَرَىٰ مَعْنَى الشَّيْءِ ائِي سِيكِه  
 اور شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای سیکه  
 از بسیاری خواست خواهند گان در دادن مراد هر یکی غلط کند  
 ای سیکه از الحاح کردن خواهند گان تنگ نیاید به بار اثرب  
 عفو خود بخشان و بر رحمت کن که توبه همه قادری به پیش رسول صلوات  
 علیه و سلم درود بفرست و برای سید مسلمان آمرزش خواه و عباد  
 مشغول که توبه وضوح کردی و از گناهان بکلی بیرون آیدی و پاک  
 شدی چنانکه امروز از مادر زادی به و خدای تعالی ترادوست گرفت

و ترا اجر و ثواب بسیار بدست آید و بر توبه بکت رحمت

چندان نازل شد که هیچکس آن نتواند کرد

و از عذاب و بلاهای دنیا و آخرت خلاص

یافتی و این عقیده پریدی توفیق

اسد تعالی لاحول لا قوه

الاباسد العلی

العظیم

پاسبان را بیاور و جمله گناہان گذشتہ مراد را گذارد و آنچه از عمر  
 من باقی است تا مرگ از گناہان بگذرد و بگوید که خیر همه بدست قدرت  
 هست و تو بخشنده و بخشنده پس این دعا بخوان **اللَّهُمَّ**  
**يَا مُجَلِّي عَظَائِمِ الْأُمُورِ يَا مُنْتَهَى هِمَّةِ الْمُصْמוِّمِينَ يَا مَنْ إِذَا**  
**أَسْرَدَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** اَلْهَاطُتِ بِنَادُوقِ بَنَاتِ  
 أَنْتَ الْمَدَّخُورُ لَهَا يَا مَدَّخُورًا لِكُلِّ شَيْءٍ كُنْتَ أَذْخِرُكَ  
 لِهَذِهِ السَّاعَةِ فَتَبَّ عَلَى أَنْتَ أَنْتَ التَّوَّابُ السَّحِيمُ  
 معنی دعا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ و اے  
 نهایت مقصود همه صاحب بهتان اے کسی که چون خواهی  
 که چیزی کنی بگوئی که نشود در حال موجود شود گناہ بسیار شدای  
 ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت ترا  
 ذخیره کرده ام تو به وضوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و تو بخشنده  
 پس بیار گریه و زاری بکن و این دعا بگو **يَا مَنْ لَا يَسْخُلُهُ سَمٌّ**  
**عَنْ سَمِّ يَأْمَنْ لَا يَغْلِبُهُ كَثْرَةُ الْمَسَائِلِ يَا مَنْ لَا يَدْرِيهِ أَهْلُ الْحَاجِّ**  
**الْمُحْتَاجِينَ وَلَا تَصْنَعُ مَسْأَلَةَ السَّائِلِينَ إِذْ قَدْ أَبَدَ عَفْوُكَ**

رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا اندی سبب  
 قوتی که خدا تعالی مراد داده است؛ پس هرگاه که حال چنین باشد  
 زبان بگانی اولی است؛ اما آنکه مشغولی دنیا به دل مانع عبادت است  
 از آن است که چون دل نخواست و می مشغول باشد چگونه عبادت بپردازد  
 چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که دوست داشت آخرت  
 را زیان کرد و دنیا به او بر که دوست داشت دنیا را زیان کرد و آخرت  
 پس بگریزید آنچه باقی است بر آنچه فانی است؛ پس از بنیاد انستی  
 که چون ظاهر تو دنیا مشغول باشد و باطن نخواست و می میسر شود که  
 عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی و بظاهر و باطن از وی دست  
 برداری البته عبادت توانی کرد بلیک عبادت کردن بر تو آسان گزیده  
 و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک  
 دنیا گیرد دل او بحکمت و شناسن گردد و اعضایش بکار عبادت او را  
 یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیمت عمل  
 تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است؛ و در کعبه  
 نماز از مرد عالم تارک دنیا و زاهد بهتر است و دوست تر است نزد یک

## عقبه سوم و این عقبه عوائق است

بعد ازین بر تو بادای طالب عبادت به دفع کردن موانع تا عبادت  
تو مستقیم شود و گفته اند که موانع چهار اند اول از ان دنیا است  
و دفع آن بدو شدن باشد از وسع و وزید کردن در و و این که  
ترک دنیا که بر تو لازم است بسبب و خیر است سبب اول آنکه تا عبادت  
تو مستقیم شود که رغبت دنیا مانع است از عبادت به از آنکه چون ظاهر  
تو به طلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت و سعه به عبادت  
چگونه توانی کرد به که دل یکی است به و چون بچیزی مشغول نتواند شد و نیز  
مثل دنیا و آخرت همچون دو اتباع است به چون یکی را خشنود  
کنی دیگری ناخوش گردد به و نیز مثل دنیا و آخرت همچون  
شرق و غرب است بقدر آنکه یکی نزدیک شوی از دیگری  
دور افتی به اما آنکه مشغولی دنیا در ظاهر مانع عبادت است  
خود ظاهر است به و وراثت کرده اند از ابی در داء رضا که گفت حواص  
که حبس کن میان عبادت و تجارت حبس نشد پس روی  
به عبادت آورد و ترک تجارت گرفت به و وراثت کرده اند از عمر

چون مشغول شد

نباشد مردنیا را به تشنیده که خدا بیتیعالی می فرماید تِلْكَ  
 الدُّرُوءُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِي لَا يُرِيدُ وَكُنْ عَلَوًّا وَلَا أَسْرَضَ  
 وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ معنی آنست که در آخرت  
 برای کسانی است که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند معلق گردان  
 سعادت آخرت را به نفعی خواست دنیا نه به یافت دنیا مقصود  
 آنست که خواست دنیا از دل برود و چون بنده بران دو چیز  
 مواظبت کند خدا بیتیعالی او را توفیق دهد که خواست نیز از دل  
 خود بیرون برود و اما آنچه باعث است بر ترک دنیا ذکر آفات  
 و عیوب دنیا است و در آفات و عیوب دنیا شایخ  
 بسیار سخن گفته اند یکی از اینجمله آنست که بزرگی گفته است  
 ترک دنیا کردم بسبب قلت غناء او و کثرت عیاء او و کثرت  
 فناء او و کثرت شرکاء او و دشمنی من گفته است که ازین سخن  
 بوسه رغبت می آید از آنکه هر که سکایت کند فراق کسی را بهر آنکه  
 وصال او را دوست دارد هر که چنبر را بسبب مزاحمت شریکان  
 ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بگوید پس سخن کامل در مذمت

خدا می تعالی از عبادت همه عابدان تا قیام قیامت پس چون عبادت  
 بهتر کرد دنیا انچه بین مرتبه می باید و واجب اند بر طالب عبادت که ترک دنیا  
 گیرد سوال اگر کوئی که چیست معنی زهد در دنیا جواب  
 بدانکه زهد نزدیک علمای مادی و نوع است به زهد است که مقدور  
 بنده است و زهد است که مقدور بنده نیست به آمازهد یک  
 مقدور بنده است که خیر است یکی ترک طلب خیر یک ندارد دنیا  
 دوم دور کردن خیر یک دارد از دنیا سوم ترک خواست دنیا  
 در باطن به آمازهد یک غیر مقدور است آنست که دنیا بر دل زاهد بکلی  
 سر نشود و زهد یک آن مقدور است به مقدمه زهد است که آن  
 غیر مقدور است چون بنده زهد مقدور بجای آورد یعنی آنچه نیست  
 طلب نکند و آنچه دارد دور کند و از دل خواست بیرون کند  
 زهد غیر مقدورش حاصل آید یعنی دلش از دنیا بکلی سر نشود  
 این است نزدیک من به حقیقی و بدانکه صعب ترین است چیزی  
 بیرون بردن خواست از دل از آنکه بسیار تارک باشند بطلب  
 محب باشند و تیار با باطن به مقصود آنست که خواست باطن



اگر گویی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذت‌ها که دارد نزدیک آدمی  
 باشد چنان خواهش‌ناکه دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود  
 جواب بدانکه کسی که او را خدا تعالی توفیق خاص کرده است  
 کند و از آفات دنیا و تباهی او بداند نزدیک او بچین شود  
 که گفتم و ازین سخن تعجب کنند کسانی که از عیب مایه دنیا و آفات  
 او کورند و بطاهر او فریب خورند و درین باب ضرب‌مثیل کنند  
 تا نیکوتر فهم کنی بدانکه این یکسی مانند حلوا می‌خورد با جملگی  
 شریک از بادام و شکری و پسته و موم و زعفران و خوشبوی و جرات  
 بسیار پس بانه زهر قاتل در آن تعبیه کند و مردی آنرا به بندگی  
 دیگر بنده پس صاحب حلوا این حلوا را پیش آن هر دو کس  
 مردیکه بر آن تعبیه کردن زهر اگاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند  
 تا اصل او در خاطرش نگذرد که به هیچ حالی از آن چیزی نخورد و این حلوا  
 نزدیک او بسا آتش است ملک صعب‌تر از آن بسبب آفتی که بر آن  
 است و به هیچ وجه بطاهر او در نیت او فرقیته نشود اما این مسکین جاهل  
 که به تعبیه زهر مطلع نیست بطاهر او فرقیته نشود و به رغبت تمام خورد

دنیا نیست که شیخ من گفته است دنیا دشمن خداست و جلد و تو  
 دوست اوئی و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن  
 دارد و نیز گفته است که دنیا مردار است نجو شبوی و زمین  
 آراسته با غفلان بطاهر و فریب خورنده و عاقلان ترک گیرند  
 سوال اگر گوئی که چیست حکم زهد در دنیا فرض است یا تحب  
 جواب بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام نه در حرام فرض  
 است و در حلال تحب و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت  
 استقامت یافته اند بمنزله مردار است اقدام نکند به خوردن  
 آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر اما زهد در حلال  
 مراد بالان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مردار است  
 نخورند مگر مقداری که از آن چاره نیست و حرام نزدیک  
 ایشان بمنزله آتش است که خوردن آن بهیچ حال در خاطر  
 ایشان نگذرد و این است معنی سرد شدن دل به دنیا یعنی  
 باید که بجای محبت خود از طلب دنیا قطع کند و پلیدش بنده و دور  
 اند بمشایقی که در دل او خواستی و میلی سوی دنیا باشد

از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زندگیم در فصول است آنچه  
بدان احتیاج نیست در قوام و مقصود بنده قوام و قوت  
است تا خدا تعالی را عبادت توان کرد نه اکل و شرب  
و گرفتن لذت و خدای سبحانه و تعالی اگر خواهد قوام  
بخیر دهد و اگر خواهد بغیر خیر دهد چنانکه فرشتگان  
داده است و چون بخیر دهد بخیر دهد که موجود دست و نزدیک  
تست و طلب تست و کسب تست و اگر خواهد بخیر دهد که  
نزدیک اوست و برساند مر ترا از اینجا که ندانی بی آنکه  
سعی و طلب کنی چنانکه فرمود جل جلاله **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**  
**وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** یعنی کسی که تقوی کند خدای او را  
از دشواریها بیرون شدن بخشد و رزقش رساند از آنجا که نداند  
چون بچنین بین هیچ حال به طلب کردن رزق و خواستن آن  
محتاج نیستی و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی  
باید که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت  
در عبادت حاصل آید نه آنکه شهوت و لذت طلب کنی بخواه

و مسلماً باشد که آن پرپیونده را سرزنش نماید و بگویند که گوید که ازین  
 چنین حلوائی لطیف چرا احتراز می کنی مگر بپوشانده این است مثل حرام  
 دنیا با اهل بصیرت و جاهلان راغب اما اگر درین حلوا از هر بنیامیخته باشند  
 مگر خمیری یا غلیم بنی انداخته همچنین مردی که مشاهده کرده است نزدیک  
 او این حلوائی مکرده باشد و طبع او را از آن نفرتی بود تا مثلاً بانی  
 که دست بران فرزند نکند مگر آنکه ضرورتی تحت پیش آید و آن دوم  
 که خبر ندارد بر غیبت تمام بخورد این است مثل حلال دنیا با هر دو  
 فرقی اهل بصیرت و استقامت و اهل رغبت و غفلت پس این است  
 حال دوم دنیا آنکه در طبع هر دو برابر اند و مختلف اند بسبب علم و جهل  
 که دران حلوائیست و اگر جاهل بداندستی چنانکه عالم دانست همچنان  
 زهد کردی که او کرد و اگر عالم نداندستی چنانکه جاهل ندانست  
 بر غیبت تمام بخوردی و چنانکه او بخورد پس ازینجا دانستی  
 که تمیز در دل است نه در طبع و این اصلیست مفید و سخنیست  
 ظاهراً و راست و متعرف باشد به این کسی که بهره از خرد و انصاف  
 داشته باشد سوال اگر گوئی که چاره نیست از گرفتن مقداری

باشید از من چون گفتم نکردند گفتیم مگر منع نکنید از این منع کردن  
 گفتیم مگر مرا بر آنچه رضای خدای تعالی نیست خوانید؟ و اگر نکنم  
 با من عداوت کنید بگردند و ترک ایشان گرفتیم و نجوایش مشغول  
 شدم و بعد آن ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیان کرده  
 کرده است از زمان غزوت رابه و شخرج داده است اهل اورا و قزو  
 است بجد بودن از خلق و درین شکی نیست که او دانا تر است  
 بمصالح ما و ناصح تر ما را از ما پس چون زمانه خود را بدان  
 و صفیائی که گفته است فرمان او بجا آر و نصیحت او قبول کن  
 و هیچ شک کن که رسول الله صلی الله علیه و سلم دانا ترین مردانست  
 بدانچه صلاح تست درین زمانه تو و بعد زمانی سقیم خود را  
 نریان مدار که از جمله ملاک شدگان باشی و آنچه فرموده است  
 آنست که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهم گفته است  
 که نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم که ذکر فتنه گردید و فرمود  
 که چون ببینید شما مردمان را که از عهدهای خود بزرگداشتند  
 و امانت ما را خیانت کردند گفتیم چگونه دران زمان ای رسول خدا

برین نیت دنیاگیری بدان از تو خیر باشد و در زهد تو قاجح نبود  
**عاقبت دوم خلق مست** بعد ازین بر تو بادای طالب  
 عبادت بجدانیدن از خلق و غفلت گرفتن از وی بیرون آن بسبب  
 دو چیز است یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند حکایت  
 کرده اند که یکی از مشایخ گفت یکده شتم به جماعتی که تیر می انداختند  
 و یکی از ایشان در نشسته بود خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر  
 خدای خوشتر است نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من  
 بروردگار من است و در دفرشته گفتم از میان جماعت سابق  
 کیست گفت کسی که خدای تعالی او را امرزیده است گفتم راه که است  
 بدست راست اشارت کرد و سوسه آسمان و بر خاست  
 و برفت پس بچشمین خلق مانع مست مرادی را از عبادت  
 بلکه برین بسنده نیست که خلق آدمی را در معصیت طاقت  
 انگند چنانچه حکایت کرده اند از حاتم اصم رحمه الله که او گفته  
 طلب کردم از خلق پنج چیز و نیافتم به طلب کردم از ایشان طاعت  
 و زهد نکردند به گفتم مگر برایاری کینند بران نکردند به گفتم مگر رضا

پس بنکو نظر کن که ترا چه باید کرد و سلف صالح رهنوا <sup>البر</sup>  
 علیهم اجماع کرده اند بر دین از زمانه خویش و اهل آن  
 و اختیار کرده اند غلت را و لغلت امر کرده اند و درین هیچ  
 شکی نیست که ایشان داناتر و بیناتر از ما بوده اند و زمانه  
 بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباہ تر از آن شده است  
 که در وقت ایشان بود یوسف بن اسباط رحمه الله گفته  
 است که شنیدم از سفیان ثوری رحمه الله که میگفت  
 خدای که بخروی خدای دیگر نیست غلت حلال شد درین  
 و من میگویم اگر غلت در زمانه سفیان ثوری رحمه الله  
 حلال شد در زمانه ما واجب و فرضیه گشت و روایت  
 کرده اند از سفیان ثوری رحمه الله که نامه نوشت  
 بسوی عباد خواص و بد آنکه تو در زمانه که اصحاب رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم پناه می جستند از آن زمانه که آنرا  
 ریا بینه و ایشان را علمی بود که ما را نیست پس چگونه  
 باشد حال ما که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم و اندکی

جعلی الله فداک بدگفت لازم گیر خانه خود را و تمام دارنیا  
 خود را و بیکر آنچه دانی و ترک کن آنچه ندانی و بر تو باد کار خویش  
 و ترک گرفتن کار دیگری و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی  
 علیه و سلم فرمود که آن روز مایه هرج باشند و برسیدند  
 که روز مایه هرج چه باشند و فرمود که روزگار سست  
 که مردم از بهشتین خود ایمن نباشند و این مسعود رضی الله عنه  
 در خبر دیگر روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت  
 مر حارث بن عمر را که اگر عمر در از واده نشوی زمانه بر تو خواهد  
 رسید که بسیار باشند در آن زمان خطیبان و اندک  
 باشند علما و بسیار باشند سایلان و اندک باشند  
 و مهندگان در آن زمان هواکشنده عالم باشد گفتم کی باشد  
 آن روز گفت آن روز که نماز طاغوت کنند و رشو بها قبول  
 کنند و دین را بمبتاعی اندک از دنیا بفرشند و در پیش  
 اسی نیکبخت از آن زمانه دور باشی من میگویم که جمیع آنچه در دنیا  
 اخبار را و این کرده اند بچشم خود دیدم در زمانه خویش

زین روایت  
 در صحیح  
 بخاری  
 آمده است

عالم  
 علم



مگر انکه را بوجیت کرد و اگر دوست داری که کسی ترا نشاند به انگیزانند و یک  
 خدای تعالی کار نیست. اما خصلت دوم که موجب اختیار عزت است که  
 مردمان باطل کنند از آنجا که عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید از  
 قبل ایشان از زیارت و تزیین و هرگز نیده راست گفت یحیی بن معاذ را که  
 رحمه الله که دیدن مردمان بساط را باست. و زاهدان گذشتند همه  
 ترسیده اند از این معنی و بکلی ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گرفته و  
 روایت کرده اند که هرم بن حیان مرادیس قرنی را گفت که او پسین بیا  
 تا یکجا باشیم و ملاقات یکدیگر کنیم. او پسین گفت دعای و ریغبت بهتر از  
 ملاقات یکدیگر از آنکه از نیل و ملاقات همه را و تزیین است. و  
 مسلمانان خواص را گفتند که با بر ایمان و هم رحمة الله آمده است چنانچه  
 او نزدی گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از  
 ملاقات کردن با و سه چیز این سخن را از او عجب پنداشتند گفت چون  
 من با بر ایمان و هم را به بنیم را نکنم. و چون شیطان را به بنیم از بر ایمان  
 پرهیزم. و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی نشست  
 و در آخر مجلس چون دعا کردند و برخاستند شیخ من گفت زنده دارم که

و هرگز نیده راست گفت یحیی بن معاذ را که

صبر و اندکی یاری و مان بر خیر و بسیاری حسد و مردمان بود  
و عمر خطاب رضی الله عنه فرموده است که در غلظت راحت نیست  
از منشیان بد پس سفیان بن عیینه رحمه الله گوید که سفیان  
ثوری گفت که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار کن  
گفتم نه ان که در خبر است که معرفت با مردمان بسیار کن از آنکه  
هر مومن را شفاعتی است گفت نه پندارم که وقتی مکر و سی تو  
رسیده است مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم  
از پی پس چون بعد و فاشش بخواب دیدم با لها  
گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص  
یافتن از ایشان دشوار است و فضیل رحمه الله گفته است این  
زمانه ایست که زیان را نگاه باید داشت و در جای نهان  
باید بود و دل را علاج باید کرد و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه  
ندانی ترک باید کرد و داد و دطاشی رحمه الله گفت در روز بگر  
در دنیا و افطار کن در آخرت و بگر تراز مردمان همچون گنجین  
تو از شیر و ابو عبید الله رحمه الله گفته است که هیچ حکیم را ندیدم

که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلاً مخالفت نکنند. مگر در جمعی  
 و یاد در جماعت. و یا در عیدین. و یا در حج. و یا در مجلس علم  
 نافع و یا حاجت لایذی. و خود را اینها دارند. چنانکه  
 او کسی را نشناسند. و نه کسی او را شناسد. و اگر این مردمان  
 که بکلی از مردمان قطع کند و اصلاً در امور دین و دنیا با  
 اختلاط نکنند. بسبب مصلحتی که در آن می بینند و لا  
 نیست. و اگر آنکه یکی از دو کار کنند یا آنکه جاس  
 دور ساکن شود. که بر وجه و حسب جماعت واجب نشود  
 مانند جبال و جزایر شاید که یک سبب این باشد  
 عابدان را که از مردمان دور رفته اند. و در مثل  
 این مواضع سکونت کرده اند و یا آنکه به حقیقت بدانند  
 که مضر فی را که مخالفت مردمان بوی حاصل خواهد  
 شد بسبب حضور جمعی و حسب جماعت پیشتر است از ثواب  
 که بجمعه و جماعت حاصل خواهد شد. پس هرگاه که اکثر  
 پیشتر هر آینه او را روا باشد که ترک جمعه و جماعت کند.

و اگر این مردمان  
 که از مردمان بکلی  
 جدا باشد و اصلاً  
 مخالفت نکنند.

باید که از ثواب

مجلسی امیدوار تر از این مجلس ششمه باشیم. عارف گفت اما من ندانم  
 پندارم که مجلسی خایف تر از این مجلس ششمه ام. از آنکه تو احوال دینی  
 و علوم غریبه یاد میکردی و من نیز چنین میکردم. پس بیان ماریا را  
 ازین سخن شیخ <sup>نقش بر لوح</sup> من بسیار بگرفت. تا آنکه بهوش شده برفتاد. این بهت  
 حال اهل بل در ریاضت و ملاقات یکدیگر با ایشان. پس چگونه باشد  
 حال اهل رغبت و بطالت بلکه حال اهل شمر و جهالت. و بد آنکه زمانه  
 بکلی باطل شده است و مردمان بکلی تنباه شده اند. بجهتیکه ترا از عبادت  
 باز دارند. که اصلاً نتوانی که عبادت کنی. و اگر نصیری کرده باشی بر تو  
 باطل کنند. پس واجب است بر تو عزت گزیدن و جدا شدن از مردمان  
 و پناه طلبیدن از خدای تعالی از تنهایی این زمانه و اهل آن  
 والله الحافظ بفضل و رحمة سوال اگر گوئی که چیست حکم  
 عزت و جدا شدن از مردمان و بیان کن ما را طریق عزت گرفتن چگونه  
 از مردمان و جدیکه درین کار واجب است جواب بد آنکه  
 مردمان درین کار به دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو <sup>مصلحت</sup>  
 حاجت نیست به بیان علمی و بیان حکمی پس این مرد را باید

بسبب عذری که می بیند یعنی نریکاری که بسبب ملاقات  
 حاصل می آید این کس محتاج است بنظر دقیق و در آن خطر  
 غلط است و دو طریق اول سالم اند و الموفق بفضله و اما  
 مرد دوم که مقتدا باشد در علم که مردمان در کار دین بوی  
 محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حقیق یار کردن مبتدعی  
 و یا خواندن بسوی خیر بفعل یا بقول به مثل این مرد را روانی باشد  
 که بکلی از مردمان دور شود بلکه می باید که میان ایشان باشد  
 و خلق خدای تعالی را نصیحت کند و احکام آخرت برای  
 ایشان بگوید و روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم  
 که فرمود چون بدعتهای ظاهر شوند و عالم ساکت ماند لعنتی تعالی  
 بر آن عالم باده و این جایی است که میان خلق باشد و اگر میان  
 ایشان نباشد هم روایت که غلظت گزینند و روایت کرده اند  
 که او استاد ابو بکر بن فورک رحمه الله مقصدان کرد که تنها باشند  
 و لعبادت مشغول شود و بعضی از کوه یا گشت آواز می شنید که اسی  
 ابابکر چون از حلقه تجسها خدا تعالی شدی بر خلق چه اسندگان

و دور که دیدم یکی از مشایخ کتب را بر سر که از اهل  
 علم بود و دور مسجد حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد  
 هیچ مانع نداشت و من در آن وقت به استقاده  
 بروی میر قلم ایمنی از وی پرسیدم گفت اشخی که سبب  
 مخالفت مردمان حاصل میشود همیشه از ثوابی است که جمیع  
 و جماعت حاصل میشود. میگویم حاصل کار آنست  
 که آنکه عذری دارد بدو عتاب نیست و خدا تعالی  
 تعالی عالم است. و بیناست. و عذر هر یکی بنیگو  
 میداند و طریق عدل آنست درین کار که در  
 جمعه و جماعت و خیرات دیگر با مردمان  
 مخالفت کند. و در غیر اینها مبدء ابا باشد.  
 اما اگر خیر باشد که بر طریق دوم عمل کند بداند که  
 از مردمان بکلی قطع کند و در جمعه و جماعت حاضر نشود و بسبب  
 می بیند پس طریق او آنست که جای و درسا کن شود که بیکو مثل  
 متوجه نشود و در طریق سوم یعنی آنکه ساکن شود و در جمعه و جماعت حاضر نشود

کند و منع نماید؛ اگر داند قبول خواهند کرد بجمع حقوق ایشان قیام  
 نماید از زیارت و پرسیدن بیمار و در آوردن حاجتی که او را  
 گویند بقدر امکان؛ و از ایشان پاداش نجویید؛ و اگر قادر باشد  
 ایشان را چیزی بدهد؛ و از ایشان بیع نستاند؛ و اگر چه بدهند  
 نماند نستاند؛ و اگر او را برنجاند تحمل کند؛ و بهیچ نوع انتقام  
 نکند؛ و اصلاً بر بخش ظاهر نکند؛ و حاجتهای خود را از ایشان  
 پنهان دارد؛ و یا آنچه تواند به آسانی و دشواری حاجات خویش  
 در سر تمام کند و با این همه محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند  
 چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است که اگر شب خشم خود را ضایع  
 کرده باشم؛ و اگر بر روز خشم رعیت ضایع کرده باشم  
 پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز؛ و مثل این زندگانی که به  
 با ایشان باشد؛ و بدل از ایشان دور بقایت دشوار است  
 و این مسعود رضی الله عنه گفته است مخالفت کن با مردمان چنانکه  
 دین ترا زیانی نرسد؛ اما من میگویم چون فتنها موج زنند؛ و کار دین  
 چنان شود؛ که عالم را نه طلبند و در بند فائده گرفتارند دین نباشند

خدای تعالی را شرک گرفتگی پس باز گشت و میان خلق آمد و این بود  
 سبب صحبت او با خلق و مامون بن احمد را حکایت کرد از استاد  
 ابو اسحاق رحمه الله که گفت عابدان جبل لبنان را که ای  
 خورندگان گیاه امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 در دست مبتدعان گذاشتند و اینها بخوردن گیاه مشغول  
 شدند گفتند که ماطاقت صحبت مردمان نداریم خدایتعالی  
 ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را نصیحت  
 کنی بعد از آن کتاب جامع البحی و الخفی تصنیف کرده و بدین  
 مثل این مرد محتاج است در صحبت خلق بجای دشتوار  
 اول صبر دراز و حلم عظیم و نظر دقیق و یاری خواستن از  
 خدای تعالی و ایمان ثانیاد و معنی منفرد باشد اگر چه در ظاهر  
 به شخص بالیشان است اگر یا او سخن گویند سخن گویند و اگر  
 زیارتش کنند بر اندازه بهر کی تعظیم کنند و بهر کی را شکر گویند  
 و اگر از وی روی گردانند و از اغنیت شمرند و اگر در خیر با  
 باریشان یار شود و اگر در تباهی باشند مخالفتشان



اجماع کرده اند باطل است و گمراهی است به امان که از مردمان جدا شود بر  
 اصلاح دین آن مراد نیست و وجه دوم بر شما باد بجاعت یعنی جدا نشود  
 از ایشان در جمعه و جماعت و مثل آن که در آن قوت دین و جمال اسلام  
 است و در خشم آوردن کافران و طغیان است و از برکات  
 خالی نیست و من نیز میگویم که حق گوشه نشین آنست که با مردمان  
 در جمیع خیرات شریک شود و از صحبت و مزاحمت کردن با مردمان  
 در باقی کارها احتراز کند بسبب آنکه در آن است وجه سوم بر شما باد  
 بجاعت در غیر زمانه فتنه گفته است هر کسی که اضعیف باشد در کارین  
 و اما مردی قوی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را دیده  
 کند باید که غفلت نگیرد و خبر در جمعه و جماعت بیرون نیاید چنانچه  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم امت را حذر کردن فرموده است  
 از جلوت و نجلوت امر کرده و اگر خواهد که بجای قطع کند باید که در کوچه  
 و خبری راه ساکن نشود بسبب صلاح که در کار دین دیده است میگویم  
 مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را میسر گرداند که در جمعه و جماعت  
 و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب

در نهضت  
و کار دین هم  
نباشد

و کار دنیا هم باشد در چنین وقت عالم نیز معذور است که غفلت گزینند  
و از مردمان دور باشند و علم را دفن کنند و می ترسم از آن که این  
زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد: **وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ** این است  
حکم غفلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است  
و ضرر او بسیار و الله ولی المتقین سوال اگر گوئی که رسول  
صلی الله علیه و سلم فرموده است بر شما باد بجماعت که دست  
خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است  
که تنهار بگیرد و گفت صلی الله علیه و سلم که شیطان با تنهاست و از  
دو تن دور است جواب اگر چه رسول الله صلی الله علیه و سلم این بگفته  
است این هم گفته است **إِذَا بَيْنَكَ يَوْمَئِذٍ نَفَسٌ** یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است  
بغفلت و دور بودن از مردمان و در زمانه تباه و دور قول رسول  
صلی الله علیه و سلم ناقض نیست و وجه جمع میان هر دو چیز گوئیم  
اما اینکه گفت بر شما باد بجماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد  
بجماعت در دین و حکم شرع و از آنکه این است بر ضلالت اجماع نکند  
پس خلافت کردن اجماع و حکم کردن بر خلافت آنچه جمله آمده بران

درین کاره از آنکه سکونت در مثل این مواضع که گفتی جامع است  
 هر دو فایده را به یکی غلت از مردمان و دوم مشارکت با ایشان  
 در جمعه و جماعت و جمیع خیرات؛ پس همچنین کس را حاصل اینست  
 که اهل غلت را باشد؛ با ثوابی که جمیع مسلمان را حاصل می‌اید  
 پس بودن در رباط بهترین طریق است؛ و بنا برین اکثر  
 عارفان میان مردمان بوده اند تا مردمان را ادا ایشان  
 نفع بود و حال ایشان مشاهده نمایند؛ و پس روی ایشان  
 کنند؛ که زبان حال موثر تر از زبان مقال است سوال  
 اگر گوئی که چیست حال مرید با کسانیکه در مجاهده و ریاضت  
 مشغول اند با ایشان مخالفت کند یا نکند جواب بدانکه اگر  
 ایشان بر طریق مشایخ گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین  
 برادران تواند در دین و دینداران و پیروان تواند بر عبادت  
 خدای تعالی؛ اما اگر بطریق ایشان نباشند و ترک رسم  
 ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالفت کند؛  
 بلکه در کج غلت خود باشد سوال اگر گوئی که معزل اگر خواهد

بسیار است؛ اگر چه مردمان باطل شده اند؛ از ابدال چنین روایت  
 کرده اند که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بر سر پنجه  
 هر جا که خواهند در ساعت بروند و زمین برای ایشان طی میکنند  
 گوارا باد و مرایشان را هر چه طفر یافته اند بران سوال اگر گوئی که رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم فرموده است که رهبانان امت من کسانی اند که در مسجد  
 نشینند و این معنی مقتضی این است از حد بودن از مردمان جواب  
 بدانکه این در غیر زمانه فتنه گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کردیم و نیز  
 باک نیست که در مسجد باشد باید که با مردمان مخالفت نکند؛ بهتر  
 با ایشان باشد؛ و در معنی از ایشان جدا؛ و این است مقصود ما  
 از تشریح غلطی که گفتیم؛ نه آنکه دور بودن بهتر و نزدیک بودن بد  
 و درین معنی ابراهیم هم گفته است کُنْ وَاحِدًا جَامِعًا وَفَرْدًا ذَا النِّسْبِ  
 وَفَرْدًا لِّسَوَادٍ یعنی میان مردمان باش و تنها باش؛ و با خدا بیگانه  
 انس گیر و از مردمان گزینده باش سوال اگر گوئی که بسکت  
 در مدائن و علماء آخرت و رباط صوفیان که سالک راه آخرت  
 باشند چگونه جواب بدانکه این است طریق بزرگ و ستوده

ما دوستی با تو زیاده نشود و دوم آنکه حق زیارت نگاهداری و آن  
 آنست که از ریاضات و ترنمین و لغو و غیبت و امثال این احتراز کنی  
 تا خود را و این مردم را در اشم تغلیبی سوال اگر گوئی که چه چیز  
 باعث شود بر عزالت گزیدن از مردمان و دور بودن از ایشان  
 و چه چیز آسان کند بر من تنها بودن را جواب بده که  
 آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است  
 یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از آنکه مشغولی عبادت  
 و انس با خدای تعالی آدمی را از محالطت باز دارد  
 که انس گرفتن با مردمان علامت افلاس است چنانچه  
 نفس خویش را به بینی که ملاقات مردمان میخواهد بدهد آنکه  
 آن سبب بیماری اوست پس چون کسیکه بعبادت  
 مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت مناجات بیاید  
 و او را با خدای تعالی و کلام و انس حاصل شود و از صحبت دیگران  
 بکلی بگریزد چنانچه در خبر است که موسی صلوٰۃ الله علیہ و علیٰ آله و سلم چون از  
 مناجات و شنیدن کلام خدای تعالی بازگشتی از مردمان

که از مدارس و رباط بیرون آید و در جای دیگر ساکن نشود و بسبب  
 آنکه صلاح خود و ارباب بینه شاید بایستی جواب بداند که این مدعا  
 و رباط بمنزله مصطفی است که آدمی را از دزدان و اهرقنان نگاهدارد  
 و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی است که سواران شایان  
 جوق جوق میگردند و بیم آن باشد که او را بر بایند و اسیر نمایند  
 پس کیسه ضعیف است بروی واجب است که حصن را لازم  
 گیرد اما اگر مردی قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بروی او  
 نتواند شد بهتر و یک او حصن و صحرا بر او بود و همچنین کس را  
 باک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن بهتر  
 است سوال اگر گوئی که چه گوئی در زیارت برادران دینی  
 و پیوستن با ایشان در ملاقات و تذکیر جواب بدانکه  
 زیارت برادران دینی از جواهر عبادت است و سبب  
 قربت خدا به تعالی است عزوجل و متضمن ثواب بسیار است  
 ولیکن باید که دو چیز نگه داری یکی آنکه بسیار زیارت کنی  
 و از حد نکرده زیارت کنی و از حد زیارت کنی که گاه گاه

بمنزله مصطفی  
 و از حد زیارت کنی  
 و از حد زیارت کنی

بر عداوت تو مخلوق شے بہت شب و روز قصد تو میکنند  
 و تو اذان غفلت داری و علی الخصوص اور ابا تو کینہ و گرفتار  
 بہت و آن آنست کہ تو دایم با عبادت حق مشغولی و خلق را قولا  
 و فعلا سومی عبادت میخوانی و این ضد کار شیطانست پس گویا  
 کہ تو ہر زمان و ہر ساعت اور در خشم و غضب می آری و او  
 نیز دایم کہ بر عداوت و ہلاکت تو بستہ دارد و چگونه با چون  
 توئی عداوت نکند کہ او باد وستان خود همچون کفار و اہل صلا  
 و اہل بدعت در بعضی احوال عداوت میکند پس با تو کہ قصد  
 آن داری کہ اوراد خشم آری و بخالف او کار کنی چگونه عدا  
 نکند پس اکنون اورا با دیگر مردمان دشمنی عام بہت و با تو ای  
 کوشندہ عبادت و علم عداوت خاص بہت و کار تو اورا ہمہ تر  
 و اورا بر تو یاری دہندگان سخت ترین ایشان نفس دہوای  
 قست و اورا اسباب و در آمدن ہاست و تو از ان غافل ہستی و  
 راست گفتی ہی معاذ رحمہ اللہ کہ شیطان فارغ و تو مشغول و او تری  
 و تو اورا نمی بینی و او ترا فراموش نمیکند و تو اورا فراموش

بگریختی و انگشت در هر دو گوش کز بی تا سخن مردمان نشنود  
 و در آن وقت سخن مردمان نزدیک او همچو آواز و زاز گوش  
 بودی. و بر تو باد بد آنچه شیخ من گفت است ان شاء الله  
 صَاحِبًا وَ ذَرِ النَّاسَ جَانِبًا یعنی خدای تعالی را بیاری  
 بگیر و مردمان را بیک جانب بگذار. دوم آنکه کلی از مردمان  
 طمع نداری چه هرگاه نفع از کسی توقع نداری و از مضرت او  
 نه ترسی وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد. سوم آنکه آفتی  
 که در مخالفت است نیکو در خاطر نگذاری و پس این چیز را بگو  
 که لازم گیری ترا از صحبت خلق باز دارد و تنها بودن بر تو  
 آسان شود و الله الموفق عایق سوم شیطان است  
 بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان  
 و قهر کردن با او و این بسبب و خصلت است که خصلت اول آنکه  
 شیطان دشمنی است که در آشتی او اصلا طمع نیست بلکه  
 قانع و خورسند نشود تا هلاک نکند پس از چنین دشمن همین  
 بودن از غایت غفلت باشد که خصلت دوم آنکه شیطان



چنانچه کسی که قرآن را به مسلط میکند با آنکه بر کفایت شریفش قادر است تا مبادی  
 مابین ایشان به بنید پس با آنکه محاسب با شیطانی و قهر کردن و در پیش  
 اول آنکه مسکانه و حیوان و بدانی که چون بر یکایک و حیل و مطلع شدی بر تو  
 متواند کرد و چنانکه در وجود آن بداند که صاحب خاد و میدارست هر آینه بگریز دوم  
 و سوم و راتفات کنی و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری و شیطانی  
 بنمونه سکی است عوج و عنکبوت اگر بد و روی آری نبود را و نیزه اگر اعراس  
 ساکت شود و سوم آنکه و ایما در ذکر حق مشغول باشی زبان و دل که بجز  
 که ذکر خدای تعالی و حبیب شیطانی بنمونه آنکه است در جنبه بی ادب و رسول  
 اگر گوئی چگونه شناسم مکاید او را و که ام طریق است معرفت از اجواب بداند  
 او را و سومه است که بنمونه تیر است که انرا دایم می انداند و حقیقت آن  
 وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی و یکایک و راجعهاست  
 که آن بنمونه دایمی است که گسترده است و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع  
 مکاید و اوضاع او بدانی اما اصل خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل نبی آدم  
 فرشته مومل کرده است که دایما سوی خیر بخواند و او را به هم خوانند و بخوانند  
 او را الیهام و در مقابل آن فرشته شیطان نیز مصلط کرده است

پس چون حال چنین باشد از محاربه و قهر و چاره نیست  
 سوال اگر گوی که کدام چیزها با شیطان محاربه کنیم و بچه  
 چیزها را مقهور گردانیم جواب بدانکه اهل این کار را درین  
 مسئله دو طریق است یکی آنکه بعضی علما میگویند که تدبیر در  
 دفع شیطان همین استعاذه است یعنی بازداشتن  
 از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا که شیطان سگی است که  
 خدای تعالی بر تو مسلط کرده است. پس اگر سحاریه او مشغول  
 شوی وقت خود را ضایع کنی و زحمتی دیده باشی. پس باز  
 گشت بصاحب سگ اولی تا او را از تو باز دارد و دوم  
 آنست که علمای دیگر میگویند که طریق در دفع شیطان مجاهده و  
 است... اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست که جمع کرده شود  
 میان هر دو طریق: اول استعاذه کنیم از شر او چنانچه فرموده  
 شده ایم و اگر بعد از استعاذه شر او به کفایت نرسد و  
 او را بر خود غالب بینیم ضرورت بدانیم که این ابتلاست از خداوند  
 که او را بر ما مسلط کرده است تا صبر بدارد و اوستی و قوت مجاهده ظاهر

دعوت شیطان. انرا و سوسه گویند. این است چهار  
 قسم خواطر. چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطر یک از  
 قبل خداست تعالی است ابتدا و گاهی بخیر باشد اگر  
 و الزام محبت را. و گاهی شر باشد استمان و محنت را  
 و خاطر یک از قبل ملهم است نباشد. مگر بخیر زیرا که او مسلط  
 نسبت مگر بجهت نصیحت و ارشاد. و خاطر سی که از قبل  
 شیطان است نباشد مگر بیشتر برای اضمحلال و اغواء  
 و بسا باشد که بخیر باشد برای مکر و استدراج را.  
 و خاطر یک از قبل هوای نفس است بیشتر باشد با خیر  
 در آن خیر نیست. و بعضی از سلف گفته اند که  
 هوای نفس نیز بخیر میخواند. و تحت او شر باشد  
 مثل شیطان این است انواع خواطر. چون این معلوم  
 شد چاره نیست هر ترا از دانستن سه فصل دیگر که موقوف  
 در آنست اول فرقی کردن میان خاطر خیر و خاطر شر  
 در جملة دوم فرقی کردن میان خاطر شر ابتدا و

گرا و اینها سوختن و سوزانند و او را و سوزان گویند و دعوت او را  
و اینها سوختن گویند. و شیخ من گفته است بسیار باشد که شیطان خیر خواند و  
مقصود او در آن شده باشد، و بمعوضه خواند، و مقصود او از آن  
شیخ از فاضل باشد مثل عجب و غرر. و جزاین و داعی خدای  
تعالی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده است که میل آن  
لبیعت دایما بشهوات و لذات است از نیک و یابد هر خط  
که باشد، پس به تحقیق د داعی سه چیز است. چون این مقتضای  
داعی به آنکه جمله خواهر که در دل جنم حادث میشود و او را  
بر فاضل و یا بر شر آن باعث می باشد. آن همه با آنکه حقیقت  
از داعی تعالی است. لیکن بر چهار قسم است. قسمی است  
که باری تعالی در دل جنم حادث میگرداند از ابتدای  
او و از این خاطر گویند فحش و قسمی است که حادث  
میگردد از موافق طبع آلامی و از اینها داعی نفس گویند  
و قسمی است که حادث میگردد از موافق طبع و دعوت ملهم  
و از اینها داعی الهام گویند. و قسمی است که حادث میگردد از موافق طبع

نمبری خواندگان هر کتاب که بدارد و در آن کتاب

ازین سه پیران وزن کردی بر آئینه خاطر خیر از خاطر شر  
 پیدا شود فصل دوم چون خواهی که فرق کنی میان خاطر  
 شر که از هوای نفس است یا از شیطان یا از خدای تعالی  
 است ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن یکی آنکه  
 اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه از خدا تعالی است  
 یا از هوای نفس یا اگر مترددیابی بدانکه از شیطان است  
 و عارضی گفته است که مثل هوای نفس همچون نمربست که بسهل  
 محاربه دفع نشود و مثل شیطان همچون گرگ است هرگاه  
 که از جانبی برانی از جانب دیگر براید و دوم آنکه اگر او را  
 بعد از گناهی که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است  
 از برای عقوبت و امانت مترابستومی آن گناه و اگر این  
 خاطر ابتداست و بعد از گناه نیست بدانکه از جهت شیطان است  
 زیرا که شیطان در همه حال طالب اغواست و سوم آنکه  
 اگر آن خاطر را هیچ وقت ندگر گفتن خدای تعالی ضعیف و کم  
 نمی یابی بدانکه از هوای نفس است و اگر ندگر گفتن کم نشود

و هوا و دانتن دفع هر نوعی، سووم فرق کردن میان  
 خاطر خیر ابتدائی، و الهامی، و شیطانی، تا هر چه از خدای تعالی  
 برسد، و یا از ملهم باشد، ابتلاع کنی، و هر چه از شیطان است  
 اجتناب کنی، و همچنین بواسطه نزدیکی کسی که گفته است  
 که او غیر خیر میخواهد، **فصل اول** چون خواهی که خاطر خیر از  
 خاطر شر بدانی، و فرق میان این هر دو بکنی، بسکی ازین  
 سه میزان وزن کن تا حقیقت کار معلوم شود، اول آنکه کار که در  
 خاطر تو گفته شده است بر شرح عرض کن، اگر موافق آید بآنکه خیر است، و اگر  
 آن باشد بر خصی یا شبهه است، بآنکه شر است، پس اگر بدین میزان عالی  
 او روشن نشد، پس عرض کن بر اقدای به صلی، اگر ور کردن  
 آن کار افتد، به صلی است خیر است، و الا شر است، و اگر بدین میزان  
 روشن نشد، عرض کن بر نفس و هوا، پس بنگر از اینهاست که نفس از آن نفرت  
 است به نفرت طبع، نه نفرت ترس از خدای تعالی، بآنکه خیر است، و اگر از اینها  
 که نفس بر اسوی او میل است، میل طبع نه میل امید ثبوت خدای تعالی  
 بآنکه شر است، زیرا که نفس باینده است، پس میل او را باینده است، و اگر بدین

است برای مکر و استدرج نظر کردن؛ اگر نفس در آن مغنی که  
 در خاطر گذشته است با نشاط می یابی نه با ترس و عجلت  
 می یابی نه با هستگی؛ و به امر می یابی نه بخوف و با کوری  
 دل می یابی نه با بصارت عاقبت؛ بد آنکه از شیطان است  
 از آن به پرهیز؛ و اگر نفس را بر ضد آن می یابی یعنی با خوف  
 نه با نشاط و به استیجاب عجلت؛ و با خوف نه با امر و بصارت  
 در عاقبت کار نه با کوری دل در آن؛ بد آنکه از خدای تعالی  
 است یا از ملک میگویم که نشاط سبکی است در آدمی در کردن  
 کارهایی آنکه در آن طمع توانی دارد؛ و استیجاب در همه جا  
 ستوده است مگر در مواضع معدوده مانند کج کردن  
 دختر چون بالغه گردد؛ و گزاردن و ام و دفن کردن مرده  
 و طعام دادن بهمان؛ و توبه کردن از گناهان و آماخوف  
 احتمال دارد که از تمام گردانید و آدا کردن باشد چنانکه حق  
 است؛ و از قبول و ردّ خدای تعالی باشد؛ و اما بصارت  
 عاقبت آن باشد که ببیند و نیگوید یقین کند که آن رشد و خیر است

بدانکه از شیطان است زیرا که شیطان بدگر گفتن پس می خرد  
 و در حالت غفلت و سوسه میکند **فصل سوم**  
 چون خوابی که فرق کنی میان خاطر خیر که از خدای تعالی است  
 و از ملک است به نظر کن درین نیز از سه وجه به اول  
 آنکه اگر ایمان این خاطر را قوی و با جرم می یابی بدانکه  
 از خدای تعالی است و اگر متروک می یابی بدانکه از ملک  
 است زیرا که ملک بختیله نصیحت کننده است به که ترا نصیحت  
 میکند به وجهی که می تواند بدوم آنکه اگر آن خاطر بعد از خیر  
 و طاعت است که از تو دور و جو داده است بدانکه از خدای تعالی  
 است از جهت اکرام و اغراض مرترا به و اگر بعد از طاعت  
 نیست ابتداست بدانکه از ملک آمده است در اغلب  
 احوال سوم آنکه اگر این خاطر در اصول و علمها باطن است  
 بدانکه از خدای تعالی است و اگر در مشر و اعمال ظاهر است  
 بدانکه از ملک است در اغلب احوال زیرا که ملک را  
 بر باطن بنده و قوف نیست و اما خاطر خیر که از قبل شیطان



و بگوید که تعجیل کن تا آن کار بکنی و این کار بکنی اگر توفیق  
 الله تعالی آن نیز رد کند و بگوید که عمل من اندک به استغنی  
 و احتیاط بهتر است از عمل بسیار با نقصان و محبت بوجه تمام  
 پیش آید و تمام گردانیدن عمل چنانکه حق آنست برای  
 دیدن مردمان امر کند تا در ریا افگند پس اگر توفیق  
 الله تعالی رد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا چه کار آید  
 دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده است و بوجه پنجم پیش آید  
 و در عجب اندازد و بگوید که امر و زبچه تو بنده مخلص کیست  
 زهی علم و زهی بیداری تو یا اگر توفیق الله تعالی آن نیز رد  
 و بگوید منت خدای تعالی راست که مرا بچنین گردانیده  
 اگر توفیق او نبود می مراد عمل مرا چه قدر بودی بوجه ششم  
 پیش آید و این از آنهاست که برین میچسبند مطلع نشودند  
 مگر عالمان دانا که بیدار باشند و آن آنست که در ستر  
 عبادت را نیکو ادا کن که خدای تعالی البته حال برابر خلق  
 ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی باشد از ریاضی

و امید آن باشد که در ثواب آخره باشد پس دانستن این  
 هر فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و دین  
 فضول بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله علمها لطیف  
 و اسرار شریفست و الله الموفق بفضله

و اما تفصیل مکرهای شیطان بد آنکه شیطان را بانی آدم  
 در کار عبادت بهفت نوع خدع و مکر است: اول آنکه از نفس  
 طاعت باز دارد و بگوید اگر متوفیق شد تعالی رد کند و بگوید که من  
 بعبادت محتاجم زیرا که مرا از نوشته آخرت چاره نیست و مقرر  
 مرا عبادت می باید کرد و از دنیای فانی نوشته برای آخرت  
 و عبادت می باید ساخت و بگوید و من پیش آید و بتاخر  
 نوشته برای آخرت و عبادت امر کند و اگر متوفیق شد تعالی  
 آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من فاکند  
 یا نکند و نیز اگر در محل امر و توقف کنم تا فسد و این عمل فاسد است  
 نه آنکه هر روزی در محل است بوجه سوم پیش آید و بتعجیل کردن  
 در عبادت امر کند و از ادای آن چنانکه حق آنست باز دارد

در روم و فرمان بردار بوده باشم بهتر از آنکه  
در آتش روم و عاصی باشم یا آنکه میدانم که خدای تعالی هیچکس را  
بر طاعت عقوبت نکند بلکه به ثواب وعده کرده است  
و وعده او جل جلاله خلاف شدنی نیست و الله الموفق

### عائق چهارم و آن نفس است

بعد ازین بر تو بادای طالب عبادت بخذر کردن ازین  
نفس فرمائیده به تباهی که اوست بدترین و تبه ترین  
دشمنان و بلای اوست صعب ترین بلایا و هلاک  
او دشوار تر است و ددای او مشکل تر و این بسبب  
دو چیز است؛ سبب اول آنکه دشمنیست درونی  
و هرگاه که نزد از خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب  
دوم آنکه دشمنیست محبوب بدو آدمی از عیب محبوب  
خود کور است؛ هر چه از نفس خود تباد بیند نیکو پسندارد  
پس هرگاه که چنین باشد دیر نکشد که آدمی را نفس مضحک  
و بلاکت افکند و او از آن بی خبر باشد؛ مگر آنکه خدای تعالی

نفس عین شر است و سبب توبه از آن  
جهاد و مبارزه با او است و در این راه  
بسیار کسب و سود است و چون در این  
دو سبب عینی چون در سبب  
نفس عینی است و سبب توبه از آن

اگر توفیق الهی آن نبرد کند و بگوید ای ملعون تا این  
 زمان از وجه افتاد عبادت پیش آمده ای اکنون بوجه  
 اصلاح پیش آمده ای تا فاسد و تباه کنی مرا باطلها  
 عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد به اگر خدا  
 خواهد اظهار کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق نیست  
 تا مرا از عبادت حاصل باشد بوجه هفتم می گایر به پیش آید  
 و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست زیرا که اگر ترا سعید  
 و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و  
 بدبخت آفریده اند هر عملی که خواهی کرد سود نخواهد داشت  
 اگر خدا می تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من  
 بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار واجب است  
 او دانند هر حکمی که سعادت یا شقاوت کرده است مرا به آن  
 چه کاره و نیز من بهر خطا عمل محتاجم اگر نیک بنجم محتاجم نریا  
 ثواب و اگر لغو باشد من به بنجم هم محتاجم بنا بر آنکه باری  
 خود را ملامت نکند که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در التماس

فرزندان او از آن روز آنچه دیدند تا ابد الا با دخواستند دید و بعد از آن  
 حکایت نابیل و قابیل یاد کن که سبب معصیت در ایشان  
 و نخل بود بعد از آن حدیث مارت و مارت که سبب معصیت  
 ایشان شهوت بود پس همچنین می آئی تا روز قیامت  
 نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فضیلت و معصیت مگر از نفس  
 و هوای او و الا خلق در خیر و سلامت بوده اند پس  
 چون دشمنی بدین طریق باشد واجبست عاقلان را که تمام  
 در کار او کنند سوال اگر گوی که چیست حیل دفع کردن این  
 چنین دشمن و چیست تدبیر کار او جواب بدانکه بالا گفتیم  
 که کار نفس دشوار ترست از آنکه بیک بار قهر کردن او ممکن  
 نیست چنانکه دشمنان دیگر راست از آنکه مرکب و الت است  
 و ابدال کردن او نیز بیکبار نمیتوان کرد بسبب مضرتی که در است  
 پس تو محتاجی بطریق میان دو طریق که به پروری و تقویت  
 او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند و وضعیف کنی و حبس کنی  
 او را بر حدیکه از فرمان تو نگرند و پس تو در علاج کردن

و در ایاری دید بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک  
 نکته متفکره و آن آنست که چون نیکو نگری بیابی این نفس را  
 اصل جمله فتنه و فتنه و خوارسی و دلاکت و معاصی و وقت  
 که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول آفرینش تا روز  
 قیامت باعث بران جمله همین نفس شوم را بیابی هر که در بلا  
 افتاده است یا بسبب نفس افتاده است تنهایی بموت و مشقت  
 نفس با شیطان که اول معصیت خدای تعالی را از ابلیس بود  
 و سبب آن بعد حکم سابق هوا نفس بود که کبر و حسد او را  
 بعد از عبادت بیست و نه هزار سال در دریای ضلالت انداخت  
 چنانکه ابد الابد غرق ماند و انچه دانه دنیا بود و نه شیطان دانه  
 نملق ملک نفس بود که کبر و حسدش کرد با او آنچه کرد و بعد  
 از آن گناه مهتر آدم علیه السلام بود که شهوت نفس حرص  
 بر بقای حیات او را در آن بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور  
 شد و بغرور شیطان و شهوت نفس از جو ارخدا <sup>تعالی</sup>  
 و فردوس اعلی باین و بنای حقیریت و فانیه افتاد و دیدند

بیان  
تقوی

فرمان بردار تو گرد و درختان تجلیل کن و به لگام تقوی  
 لگامش کن و از شر او ایمن شو سوال اگر گوئی  
 بیان کن ما را که تقوی چیست تا انرا بدایم جواب بدانکه  
 تقوی گنجیست غریب اگر بران ظفر یافتی خیر کثیر و رزق کریم به  
 و فوز عظیم و غنیمت حسیم و ملک عظیم یافتی به تو گوی خیر  
 دنیا و آخرت جمع کرده اند و در زیر این یک خصلت نهاده  
 اند که نامش تقوی است به و کامل کن در قرآن مجید که چند جا  
 ذکرش کرده اند به و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده اند  
 و چندین سعادت بدان اضافه کرده اند و من از ان جمله دوازده  
 بر تو می شمارم یکی مدح و ثنا قوله تعالی **وَإِنَّ تَصَبُّرًا**  
**تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ** ای اگر صبر کنید و تقوی  
 کنید پس بد رستی که آن از عزم کارهاست یعنی از جمله  
 کارهاست که عزم کردن بران واجب است دوم حفظ  
 و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالی **وَإِنَّ تَصَبُّرًا**  
**وَتَقْوَا لَا يَصُرُّ** که گید هم تنبها یعنی اگر صبر کنید

نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی دستور داد و ذکر کرده ایم که طریقی  
 بود است که نفس را گام کنی تا گام تقوی تا ببرد و فائده که ترا  
 نفع حاصل آید سوال اگر گوئی که این دایه ایست بی فرمان  
 او را چگونه گام کند و چیست حیلہ در آن که او را گام توان  
 کرد جواب بدانکه راست میگوئی و حیلہ در و آنست  
 که اول او را نرم کنی تا گام توانی کرد عالمان این کار گفته اند  
 که نرم کردن نفس سه چیز است یکی آنکه شهوتها و لذتها را  
 بکلی باز داری که دایه سرکش چون علف نیابد نرم شود دوم  
 برو بارگران از عبادت نبهی که در از گوش را چون بار بسیار  
 کنند نرم شود خاصه که علفش نیز کم کنند سوم آنکه یاری از  
 خدای تعالی خواهی و پیش او بنیالی تا ترا یاری کند و الا از منکر  
 او خلاص نیست شنیده که مہر یوسف علیہ السلام چه گفت  
 إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارٌ بِالْمُنْكَرِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي  
 یعنی نفس فرمانده است به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند  
 چون برین سه چیز مواظبت نمائی و نفس بی فرمان



مستقیم قبول طاعت قولها تعالی اِئْتَمَاتُمْ قَبْلَ اللَّهِ مِنَ  
 الْمُتَّقِينَ یعنی قبول نکنند خدای تعالی طاعت را اگر از متقیان  
 ۴ نهم بزرگ داشتن قول تعالی اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتْقٰكُمْ  
 یعنی بزرگترین شما نزد یک خدا تعالی متقی ترین شماست  
 و ششم بشارت وقت مردن قوله تعالی الَّذِي اٰمَنُوا وَكَانُوا  
 يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ  
 یعنی کسانیکه ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مرایشان بشارت  
 بشارت در حیات دنیا و در آخرت یازدهم نجات از آتش  
 قوله تعالی تُخْرِجُ الَّذِينَ اتَّقَوْا مِنْ اَرْضِهِمْ وَلَهُمْ فِيهَا  
 ۱۱ مَعَادٌ و متقیان را اخلاص دهیم و دوازدهم خلود در بهشت قوله  
 تعالی اَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ یعنی بهشت مهیا کرده شد برای  
 متقیان و این است همه خیر و سعادت در هر دوسواری که در زیر  
 این تقوی نهاده اند سپس فراموش مکن نصیب خود را از تقوی  
 و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است یکی توفیق و توفیق  
 و آن متقیان راست چنانکه گفت اِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی خدا

و تقوی کنید زیان نکند شمار اگر ایشان هیچ ستونم باری  
 کردن قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ  
 هُمْ مُحْسِنُونَ یعنی خداوند تعالی با کسانی است که تقوی کنند  
 و با کسانی است که نیکو کار باشند چهارم نجات از سختی  
 و زرق از حلال قوله تعالى وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ  
 لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که  
 تقوی کند خدای تعالی او را از جمله دشواریها بیرون شدن  
 بخشد و روزی دهد او را از آنجا که نداند بیخبر اصلاح  
 عمل قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ  
 قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی ای کسانی که  
 ایمان آورده آید تقوی کنید و سخن راست گوئید تا خدای تعالی  
 عملهای شما را اصلاح کند ششم آمرزیدن گناهان قوله  
 تعالى يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ یعنی تقوی کنید تا بیامرزد شما را  
 گناهان شما بمغفرت خدای تعالی قوله تعالى إِنَّ  
 اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَّقِينَ یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را

آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و بعد از  
 که خدای تعالی گفته است **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**  
 پس اصل این کار بتقوی بازگشته و ازین است که عایشه  
 گفت رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 را هیچ چیز از دنیا خوش نیامدی چنانکه متقی بود و قنای او رضی الله  
 عنه گفته که در تو ریت است ای فرزندان آدم تقوی کن و حذر که  
 خوابی نچسب و گفته اند که عامر بن قیس شبانروزی هزار  
 رکعت نماز میکردی چون در بستر آمدی نفس را گفتی  
 ای جای همه بدیها بخدای که هیچ چشم زدنی از تو را صنی  
 نشده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن  
 بگرسیت گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالی  
**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** و تامل کن یک نکته دیگر و این  
 اصل جمله اصحاب است و آن آنست که یکی از صلحا مرثیه خود را  
 گفت که مراد صیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوصیتی که بزرگوار  
 عالمیان بدان وصیت کرده است و گفته و گفته و وصیت

با متقیان است دوم اصلاح عمل و اتمام تقصیر و ان نیز مستقیان  
 راست چنانکه گفت **يُصِلُكُمْ لَكُمْ اَعْمَالَكُمْ** یعنی اصلاح کند عمل شما را  
 اگر تقوی کنید به سوم قبول عمل و ان نیز مستقیان راست چنانکه گفت  
**اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** یعنی قبول کند خدای تعالی عمل  
 مگر از متقیان و مدار عبادت برین سه خیرست از انکه اول  
 توفیق باید تا عمل کند بعد از ان اصلاح تقصیر تا تمام شود  
 بعد از ان قبول چون تمام گردد و برای این سه خیرست  
 تضرع و سوال جمله عابدان نه بینی که میگویند **رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ**  
**اِطَاعَتِكَ وَتَقَبَّلْ تَقْصِيرَنَا وَتَقَبَّلْ مِثْلَنَا** ای پروردگار  
 ما توفیق ده ما را اطاعت خود و تمام کردن تقصیر ما و قبول کن  
 از ما عمل ما را و اینهمه را خدای تعالی بتو می دهد کرده است  
 و متقیان را اینهمه کرامت فرموده خواهند یا نخواهند پس  
 بر تو باد اگر طالب عبادتی و ملک اگر طالب سعادت دنیوی  
 هستی و تامل کن این یک اصل را و آن آنست که همه عمر  
 خود در عبادت رحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد

بزرگ است حاجت بمعرفت او سخت تر پس چاره نیست  
 اکنون غیر از آن که تفصیل تقوی بگوئی جواب بدانکه  
 همچنین است که تو میگوئی واجب است که او را بزرگ دارند  
 و در طلب او جهد و جهد نمایند که بدان احتیاج کلی است لیکن  
 میدانی که هر چه بزرگ و غریر باشد در حاصل کردن آن نیز  
 زحمت و رنج بسیار باشد و بهمتی عالی باید تا بدست آید پس  
 چنانچه این خصلت خصلتی بزرگ است و غریر است مجاهده کردن  
 در طلب او و قیام نمودن در حق او نیز دشوار است که عظمت  
 بر اندازد محنت باشد و لذت بر حسب مونس خدای تعالی  
 میفرماید **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** یعنی هر که  
 در راه ما مجاهده کند او را راه خود بنمایم پس بشنو و بیدار شو  
 و فهم کن این خصلت را بعد از آن جست ستو تا بران عمل کنی  
 و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل کردن است و الله الموفق  
 میگویم گوشه دار بدانکه اول تقوی در قول مشایخ ما پاک کردن  
 دل است از گناهی که مثل آن گناه آن تو در وجود نیامده است

۸۸

الَّذِينَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ فَإِنَّ اللَّهَ يُصِيبُ  
 الْكَافِرِينَ بِعَذَابٍ لَّهُمْ شَدِيدٍ  
 وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند  
 و شما را که تقوی کنید به میگویم نه آنکه خدای تعالی دانا ترست  
 بصلاح بنده از همه کس نه آنکه او نصیحت کننده ترست بنده  
 نه آنکه او مشفق ترست بنده را از همه کس پس اگر در عالم  
 خصلتی بودی صالح تر مر بنده را و جامع تر خیرات را و  
 معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و بر آورنده تر امید  
 ازین خصلت که آن تقوی است خدای تعالی بندگان را  
 بدان امر فرمودی و بدان وصیت کردی پس هرگاه پیشینیان  
 و پسینیان را بدین یک خصلت وصیت کرد و بهم باین بنده کرد  
 و دانستی که این خصلت جامع مست خیر دنیا و آخرت را کافی  
 است جمیع جهات را و رساننده است بنده را به بلندترین  
 درجات در عبادت و اصلی است که بران مرید نیست و سبب  
 کسی را که بنظر دقیق دران بنگردد و بران عمل نماید و الله الموفق  
 سوال اگر گویی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین

خدای تعالی در یک آیت ذکر کرده است قوله تعالی لَيْسَ عَلَى  
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا  
 وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا  
 أَحْسَنُوا وَاللَّهُ يَحِبُّ الْحَسَنِينَ یعنی نیست بر کسی که ایمان  
 آورده اند و عمل صالح کرده اند با کسی در چیزهای که میخورند چون  
 تقوی کنند و ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند و تقوی  
 کرده اند و ایمان آورده اند و تقوی کرده اند و نیکویی کرده اند  
 و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را پس  
 تقوی اول تقوی از شرک است و ایمان که به او ذکر کرده است  
 توحید است و تقوی دوم تقوی از بدعت و ایمان که به  
 او ذکر کرده است اقرار است بسنت و جماعت و تقوی  
 سوم تقوی از معاصی فرعیه و چون استقامت بر وندوارا  
 مقابل کرد انرا به احسان و احسان طاعت و استقامت  
 است بر تقوی از معاصی فرعیه پس درین یک آیت جمع کرد  
 بر سه منزلت را منزلت ایمان و منزلت سنت و منزلت

تا حاصل شود و مرترا به قوت غم بر ترک آن و حجابی میان تو و مباد  
 گناهان و تقوی را در هر سه چیز اطلاق کرده اند یکی ترس و محبت  
 خدای غر و جل قال الله تعالی وَاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ  
 از من و دوم بمعنی طاعت و عبادت قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گفته  
 که ای مومنان فرمان برداری کنید خدای را غر و جل چنانکه  
 حق آنست؛ سوم بمعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است  
 حقیقی تقوی نه آن دو نبینی که خدای تعالی گفته وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ  
 وَرَسُولَهُ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا وَمِنْ فَتْنَةٍ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ  
 معنی هر که فرمان برداری کند خدای را و رسول او را و تیرسد از خدا  
 تعالی و تقوی کند او از همه دستگاران است به طاعت و خوف را  
 ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد و پس معلوم شد که حقیقت  
 تقوی چیز است سواي طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است  
 چنانکه گفتیم و مشایخ گفته اند که منازل تقوی است تقوی از سر  
 به تقوی از بدعت و تقوی از معاصی فرعی و این هر سه



خود را باز دارد پس تقوی مانع و جامع بر همه ترک و مست  
 از هر چیزیکه در کار دین زیان دارد و آن معصیت است  
 و فضول حلال این است تفصیل تقوی به بد آنکه تقوی از  
 حرام فرض است بترک آن عذاب لازم آید و تقوی از  
 فضول حلال کارشگرف است بترک آن جبر و حساب عیب  
 کردن لازم گردد و هر که از حرام تقوی کند او در درجه  
 فرود است از تقوی و هر که از فضول حلال تقوی کند او در  
 درجه بلند باشد از تقوی و هرگاه که بنده جمع کند میان هر دو  
 یعنی از معصیت و فضول ببرد و تقوی کند او تقوی سبیل  
 کمال کرده باشد و چنانکه حق آنست بجا آورده به این است مضی  
 تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را سوال اگر گوی که اکنون  
 بیان کن که این معنی را چگونه بعمل آرم در نفس و چگونه لگام کنم  
 او را به لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتم و تقوی نام کردی  
 جواب بدانکه تفصیل آن در نفس این است که بقوت تمام  
 قیام کنی به نفس را از همه معصیتها باز داری و از فضولها

استقامت بر طاعت این است آنچه علما در بیان معنی تقوی  
گفته اند و میگویم که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول  
حلال نیز می یابیم چنانچه در خبر مشهور است از پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم متقیان را که متقی گویند بسبب آنکه ترک بگیرند چیز را که  
در و باکی نیست از خوف آنکه بیفتند در چیزیکه در آن باکی است  
پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان آنچه علما گفته اند  
و میان آنچه در خبر است تا حدی باشد جامع و معنی باشد  
بالغ پس میگویم تقوی بر پیر کردن است از هر چیزیکه می ترسی  
از مضرت آن در دین خویش یا نه بینی که رنجی بر پیر کننده را  
گویند که متقی است چون از هر چیزیکه او را زیان دارد پیر کند  
از طعام و شراب و میوه و غیر آن پس آنچه از مضرات آن  
می ترسی در دین و قسم است یکی محض حرام و معصیت  
دوم فضول حلال از آنکه مشغولی بفضول حلال آدمی را  
بحرام و محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از مضرت  
دین ایمن باشد ازین خطر پیر کند و از فضول حلال

قَرَحَهُمْ ذَلِكَ أَذَى كَثِيرٌ إِنَّ اللَّهَ جَدِيدُ الصَّنْعِ  
 یعنی گوهر مومنان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها گشاید  
 که آن پاک کننده ترست ایشانرا و خدای تعالی مسید انداخته  
 میکند بدانکه من تامل کردم درین آیت با خردگی آیت  
 سه معنی بزرگ یافتیم ادب کردن و بیدار کردن و تهدید کردن  
 اما ادب فرمان برداری کردن مولی است و الا بی ادب باشد  
 و بی ادب سازد مجلس بیرون کنند و لایق آن نباشد که در  
 حضرت بایستد و نیکو فهم کن این نکته را و تامل کن که در آیه  
 و آبا بیدار کردن و آنکه گفته است آن پاک کننده ترست  
 ایشانرا یعنی پاک کننده است دلها سی ایشان را و این  
 از آن است که چون چشم نه بندی و بر طرفی که خواهی بینی  
 حاکم نیست که چشم تو بر حرامی افتد و اگر عمد آبینی خود گناه  
 کبیره باشد و بسیار باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان  
 بپاک نشوی و اگر بر بسیار افتد بسیار باشد که دل تو بدان  
 مشغول شود و دوسوسه یادر خاطر آید و شاید که بدان سرپی

به پرنیزی چون این کردی در چشم و گوش و زبان و دل  
 و شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به گام  
 تقوی گام شد اما آنچه چاره نیست ترا از دانستن آن نیست  
 که میگویم هر که خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است  
 نگاهدارد و آن چشم و گوش و زبان و دل و شکم  
 پس نگاهدار این هر پنج را از خیریکه می ترسی از زبان آرا  
 در کار دین از معصیت و حرام و فضول حلام چون این  
 چنین صیانتی حاصل شد امید است که جمیع اعضا مصون ماند  
 و به تقوی جامع به جمیع بدن قیام نموده باشد پس در اینجا  
 حاجت افتاد که پنج فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل  
 آنچه در هر یکی حرام است و فضول است بگویم بقدر آنکه لایق  
 این کتاب باشد فصل اول در چشم بر تو باد به نگاه داشتن  
 چشم که اوست سبب افتها و فتنها و نظر کن در کار  
 چشم درین سه اصل کافی اصل اول خدای تعالی  
 فرمود قُلْ لِلَّهِ مَنِّینَ یَعْصُوا أَمْرَهُمْ وَحَافِظُوا

و این صبح است و همچنان هست که رسول الله صلی الله علیه و سلم  
گفته است: و بدانند کسی که از موده است که بازداشتن  
نظر از مالا یعنی سبب یافتن لذت عبادت و عبادت دل  
و صفای او است: اصل سوم آنست که نظر کند در عضو  
از اعضای خویش: که هر یک را برای چه آفریده اند برای  
آن چیز نگاه دارد: که پای برای رفتن و در باغها و قصرها  
بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن قلع شراب  
و بر گرفتن میوه های بهشت آفریده اند و همچنین سایر اعضا  
و همچنین چشم برای نظر کردن سوی پروردگار جهانیان  
آفریده اند و در هر دو سراست: هیچ کرامتی بزرگتر ازین  
نیست پس واجب است نگاه داشتن چشم برای اینچنین  
کرامتی این است سه اصل چون در و نیکو تامل کنی بسنده  
باشد برای نگاه داشتن چشم **فصل دوم در گوش**  
بر تو باد: نگاه داشتن گوش از غش و فضول: و این سبب  
دو چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم

و پریشان دل بانی و از خیر منقطع شوی و اگر چشم به بندی  
 این همه بلاها اسوده بانی و درین محض حضرت عیسی صلوٰۃ اللہ  
 علی نبینا و علیہ وسلم گفته است: بی پرہیز از نظر کہ شہوت را در دل  
 میکارد و صاحب نظر را ہمین فتنہ بسندہ است و ذوالنون  
 رحمۃ اللہ علیہ گفته است چشم بستن آرزو نماند اینکو حجابی است  
 پس اکنون برگاہ کہ چشم را فرو خوابانی و از نظر کردن  
 بسوی مالا یعنی نگاہ داری فارغ دل و آسوده از جملہ وسوسہ  
 باشی: و اما تہدید آنکہ گفته است خدای تعالی میداند آنچه  
 ایشان میکنند: و بسندہ است این سخن برای پرہیزیدن  
 از گناہان مکرسی را کہ از ایستادن پیش خدای تعالی سست  
 این بود یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکہ رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم گفته است کہ نظر کردن بسوی محاسن زن  
 تیرتیر زہر آلودہ از تیرنمای شیطان: ہر کہ ترک کند آن  
 خدای تعالی او را ذوالیقہ عبادت بچشاند کہ بدان خوش شود  
 و یافتن حلاوت عبادت و لذت مناجات کار بست بس غلطی

گفته است که گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز است  
 آنچه پیشتر بر من از ان می ترسید؟ رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم زبان خود را گرفت و گفت این است؛ و یونس  
 ابن عبد الله رضی الله عنه گفته است که نفس من در گریه  
 به بصره روزه تواند داشت؛ و ترک یک کلمه مالا یعنی تواند  
 کرد؛ پس هرگاه که نفس در آن چنین باشد بر تو باد به یاد  
 زبان با هر گونه جد و جهد که دانی و نظر کن درین پنج اصل اول  
 آنکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که آدمی  
 چون به صبح برخیزد و جمیع اعضا زبان را گویند که ترا میگویند  
 بخدا ای تعالی میدهیم؛ و از تو میخواهیم که راست باشی؛  
 که چون تو راست شدی ما همه راست شدیم؛ و اگر تو کفر  
 شدی ما همه کفر شدیم یعنی سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی  
 اثر میکند به توفیق و خذلان و موبدایم معنی است قول مالک  
 بن دینار رحمه الله علیه که گفت چون در دل سستی بینی  
 و در تن سستی بینی و در زرق حرمانی بینی بدانکه کلمه مالا یعنی

که شنونده شریک است با گوینده و دوم آنکه شنیدن دل  
 خطر را برانگیزد و سوسه با افکند و ازینجا در دل و بین و بیابا  
 پیدا شود چنانکه برای عبادت چیزی در دل باقی نماند  
 و بدانکه سخن که در دل از گوش می افتد بمنزله طعام است  
 که در شکم افتد؛ که بعضی از آن مضرت و بعضی نافع و بعضی  
 غذاست و بعضی زهر است؛ و بقای سخن در دل بیشتر است  
 از طعام در شکم؛ که طعام از معده بخواب و غیر آن زایل شود  
 و با باشد که اثر سخن در دل مدتی بماند بلکه همه عمر بماند؛  
 پس چیزی ازین تباه تر چه باشد که همیشه او را در برنج  
 و بلا میدارد؛ و بسبب آن در دل و سوسه با افتد  
 و خطر آن باشد که او را در بلای افکند؛ و اگر گوش از شنیدن  
 بالا یعنی نگاهدارد ازین همه بلا تا ایمن باشد و الله الموفق  
**فصل سوم در زبان** بر تو باد به نگاه داشتن زبان  
 و ضبط او؛ و قید او که او سخت ترین اعضا است در بی فربانی  
 و فساد بسیار است؛ سفیان بن عبد الله رضی الله عنه



غیبت کند بکسی ماند که او منجیق بگیرد و نیکی های خود را بجانب  
 شرق و غرب و زمین و شمال می اندازد و روایت کرده اند  
 که ابوسعید را گفتند که فلان ترا غیبت کرده او طبعی پراز خواؤ  
 فرستاد و گفت که شنیده ام نیکیهایی خود را بمن بدیده  
 فرستادی و بیجهت مکافات آن این را بر تو فرستادم و  
 در مجلس ابن مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر من  
 کسی را غیبت کنم باری مادر و پدر خود را کنم چرا که او اولی  
 تر است که نیکی من بستاند و گفته اند که حاتم اصم را شبی قیام  
 شب فوت شد زن او تعزیتش کرد حاتم گفت طایفه شب  
 قیام کرده چون بصبح برخاستند مرا غیبت کرده اند  
 آن نماز ایشان روز قیامت در میزان من خواهد بود  
 اصل چهارم آنکه سفیان گفته است پسختی مگو زبان که  
 بشکند دندان و دیگری گفته است که زبان خود را کشاده  
 مکن تا کار بر تو تنگ نگردد و در مثل میگویند قیام کل صبح  
 خود را بگوید مرا بگذارد اصل پنجم آنکه یاد کن آفات آخرت

گفته اصل دوم در نگاه داشتن زبان نگاه داشتن  
 وقت است؛ از آنکه پیشتر چیزی که آدمی بخرد که خدای تعالی  
 بر زبان میراند لغو است که وقت بدان ضائع میشود؛  
 حسان بن سنان رضی الله عنه بر غره فلو که بنا کرده بود  
 بگذشت گفت که این غره که بنا کرده است به نفس خود  
 بازگشت؛ و گفت که ای نفس مغرور چه می پرسی  
 از چیزی که ترا بکار نیاید؛ برو زه یک ساله او را عقوبت  
 کردی می گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین اهتمام  
 داشتند؛ و داسه بر غافلان که عنان نفس است  
 گذشتند؛ و تا هر طرف که میخواهد می رود بر د اصل سوم  
 در نگاه داشتن زبان نگاه داشتن عمل صالح است  
 از آنکه هر که زبان نگاه دارد و سخن بسیار گوید اگرچه  
 در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید  
 خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه ایست هلاک و تباکنند  
 جمیع طاعات را؛ چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را

پیش پادشاه جبار بحضور حمله عالم بخوانند: چهارم آنکه ملک  
و عیب کردن باشد در قیامت به که چرا گفتی: و از پروردگار  
خود شرم نداشتی و مجتبهایی او بریده شوند پس او را بفرست  
ببیند از ندم بنده است این اصل تا مر کسی را که درین  
نیکی تا مسل کند و الله الموفق

### فصل چهارم در دل

بر تو باد به نگاهد داشتن دل و اصلاح کردن او که کار  
نگاهد داشتن او دشوار تر است از نگاهد داشتن اعضا  
دیگر و خطر او بزرگ تر و بیشتر و طریق نگاهد داشتن او  
باریک تر و صعب تر است: و یاد کن درین کار پنج اصل  
کافی اصل اول قول خدای تعالی که گفت **يَعْلَمُ خَائِنَةَ**  
**الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ** یعنی میداند خائنه چشمها  
و آنچه پنهان دارند سینه ها و دیگر آنکه گفت **وَاللَّهُ يَعْلَمُ**  
**مَا فِي قُلُوبِكُمْ** یعنی خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شماست  
و دیگر آنکه گفت **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** بدوستی

و خرابی آن بود در عاقبت و نشود در آن یک نکته و آن آنست  
 که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام است یا مباح  
 حلال اگر حرام است در آن غذایی است که طاقت آن نداری  
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است که در شب معراج  
 طایفه را دیدم که در دوزخ مردار میخورند و گفتم ای انبی  
 جبریل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوسفند  
 مردمان بخوردند یعنی غیبت میکردند و آن سخن اگر مباح است  
 در آن چهار وقت است و یکی آنکه اگر امانت کاتبین را مشغول کردی  
 بخیر که در آن فائده نیست و واجب است آدمی را که اگر امانت  
 کاتبین شرم دارد و ایشان را نرنجاند و دوم آنکه سخن بسیار  
 گفتن همچون املا کردن نامه است بسوی خدای تعالی از لغو  
 و نهی پس بهر چیز و بیندیش که چه میکنی و یکی از بزرگان  
 مردی را دید که فحش میگفت گفتا که ای فلان نمی اندیشی  
 که بسوی خدای تعالی چه نامه می نویسی متبرس و حذر کن  
 که فردا اندامت و حسرت کنی و سوم آنکه هر چه میگوی و قیامت

بشای از ان خلق مطلع شوند همه بنیر شوند و از میان خود  
 برانند اصل سوم آنکه دل پادشاه است و جمیع اعضا تابع  
 اوست؛ چون پادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که در تن بنی آدم گوشت  
 پاره ایست اگر آن نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر آن بد شود  
 همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل است؛ پس چون صلاح همه  
 اعضا در صلاحیت دل است واجب است که با صلاح آن چه کند  
 اصل چهارم آنکه دل خزینه ایست <sup>و بزرگترین</sup> جواهر نفیس را که ادل آن عقل است  
 و بزرگترین نفایس معرفت خداست که آن سبب سعادت  
 هر دو سه است بعد از ان بصیرتی است که بزرگی نزد یک خدا  
 بدان حاصل شود؛ بعد از ان نیت خالص در طاعت که ثواب  
 ابد بدان متعلق است؛ بعد از ان انواع علوم و حکمتها که شرف  
 بنده بدان است؛ پس واجب باشد که همه خزینه را از آفات فردا  
 و رانهرنان نگاهدارد تا این جواهر غریز را آفتی نرسد و دشمنی  
 بران ظفر نیابد اصل پنجم آنکه من کامل کردم در حال دل پنج چیز

و انما ترست بچیزیکه در سینهاست و به بین که چند جادو قران  
 ذکرش کرده و باز تکرار بیان نموده و سبده است برای  
 پرینیر کردن تو نظر به علم و اطلاع خدای تعالی باز آنکه معامله  
 با اوست و او اعلام غیوب است و معامله با اعلام الغیوب  
 امر خطیر است پس نیکو تامل کن و در کار خود بیندیش  
 که او از دل تو چیرت <sup>چیرت</sup> می بیند و چه احوال است که میدانند  
 به اصل دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است  
 که خدای تعالی نظر نکند بسوی صورتها و عملها <sup>شما</sup>  
 ولیکن نظر کند بسوی دلها و مینتهای شما پس چون  
 نظرگاه پروردگار در دل است عجب است از کسی که روی  
 و متن را بشوید و از پلندها پاک دارد که نظرگاه خلق است  
 و بیاراید بد آنچه می تواند بنا مخلوقی بر عیسی مطلع نشود و چو  
 ندارد و در دل را که نظرگاه پروردگار است از حرص و هوا  
 پلید نگذارد و پاک کردن و آراستن او نه پرداند و در  
 که خدای تعالی بر تپایی ما و معیوبی او مطلع نشود و اگر بر یکی

ازان کار بس دشوار است و مختص عظیم است چهارم آنکه  
 علاج کردن دل بر تو دشوار است از آنکه او از تو غایب است  
 بسا باشد که ندانی و در آفتی بیفتی پنج آنکه آفات بسوی  
 او شتابنده تر است و او به گردیدن حال نرسد و پاک تر  
 و گفته اند که دل شتاب کننده تر است از دیگر در خوش شدن  
 و نیز اگر غم داشته منهدل بلغزد ابتدای کار او سیاهی  
 و میل است بسوی غیر خدای تعالی و نهایت کار او مهر است  
 پس کار دل در خطر عظیم است و نیز ادنی کار او قسا و  
 است و نهایت کار او تکبر است بخدای تعالی پشندیده  
 قول خدای تعالی اَبی و اَسْتَکْبَرُ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ  
 و کبر که در دل بود کفر بار آورد و بسبب این معنی تند گاه  
 خاص بر دلهای خود ترسان و لرزان بوده اند و گریان  
 مانده اند و همه عنایت در آن صرف کرده اند خدای تعالی  
 در وصف ایشان گفته است یَخَافُونَ یَوْمًا یَتَقَلَّبُ  
 فِیهِ الْقُلُوبُ وَ اَلَا بَصَاصٌ یعنی می ترسند از روزی که

در روی یافتیم که در اعضای دیگر نیست؛ یکی آنکه دشمن قصد  
 او میکند و مرا در ملازم است؛ و دل منزل الهام و وسوسه  
 و این هر دو را در انجیر و شتر میخوانند که آن ملک است و شیطان  
 دوم آنکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل هر دو در وی اند  
 و او معرکه گاه و دو لشکر است یکی هوا و لشکر او و دوم عقل و لشکر او  
 پس دل دایما میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است  
 و واجب است که نگاهدارند و غافل نشوند از جایی که انجا  
 بمی باشد سوم آنکه عوارض مرا در این شتر است از آنکه خواطر  
 بسان تیر است که دایما چون باران در دل میریزد  
 و تو بر منع آن قادر نیستی از آن که دل مانند چشم نیست  
 که میان دو بلیک است که به بند پی و یاد در جای خالی و تار یک  
 به نشینی؛ و ایمین شوی؛ و همچون زبان نیست که درون دود  
 لب و دندان است ملک دل به فخر خواطر است و تیرا بر باد  
 آن قدرت نیست و او را به هیچ حال نگاه نمیتوانی داشت و با همه  
 نفس شتاب کننده در سپردن آن خاطر است پس انتفاع



چاره نیست به اکنون گوشه دار و بشنود که در هر یکی  
 چه آفتهاست به و چست شو و چید کن برای از اله و دفع  
 بر یک ازین آفات اما طول آنکه بد آنکه او مانع است از همه  
 خیرها و طاعتها به و باعث است بر همه شرها و فتنها و دروست  
 سخت که خلق را در بلاها و آفتها سی گوناگون می افکند  
 و حمله خرابیهها و تباہی ها از وی می خیزد به و بدانکه چون  
 اهل خود را در از کنی از و چهار آفت پیدا شوند به یکی ترک  
 طاعت و کاهلی کردن در آن به که بگوئی نخواهم کرد در روز  
 پیش من است به یحیی این معاذ را از می گفته است که طول  
 اهل قاطع است از همه خیرات به دوم ترک توبه و تاخیر از آن  
 که بگوئی توبه خواهم کرد در روز تا بسیار است و من جوانم  
 و عمر من اندک است و من قادرم هر گاه که خواهم توبه کنم  
 و بماند که مرگ در آید و پیش از اصلاح عمل مرا  
 برآید به و بگوئی که به پیری برسم توبه کنم بسیار جوانند  
 و به پیری نرسیدند به سوم حرص بر جمع کردن مال و شنیدن

بگوید در آن دلهای چشمها سوال اگر گوی که چون  
 دل چنین سخت و مهم گفتی بیان کن ما را آن معافی که دل  
 را اصلاح کند از آفتی که او را پیش آید و تپاه کند  
 تا باشد که توفیق یابم بر آن عمل کنم جواب بدانکه تفصیل  
 آن معافی در از دست این مختصر گنجایش آن ندارد  
 و علمای آخرت درین باب کتابها تصنیف کرده اند  
 و قریب به فساد خصلت ستوده و همین قدر ناستوده  
 بیان کرده اند و کسی را که کار دین بهم باشد و از خواب  
 غفلت بیدار شود و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل  
 کردن آن همه کتابها و عمل کردن بر آن مرادشوار  
 نباشد و مادرین کتاب اصلی چند که از آن در علاج  
 دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار است طول امل  
 و عجلت و وسوسه و کبر و چهار در مقابل او ستوده  
 است کوتاهی امل و آهستگی در کار و پایداری و نصیحت خلق  
 و تواضع این است ان اصلها که در اصلاح دل از آن

و غفلت تو قوی کرد و به ملک بیم آن باشد که آخرت را نیز ببرد  
 و بی که ام حال ازین تباه تر باشد و کدام آفت ازین  
 عظیم تر به و این همه بسبب طول امل است اما اگر امل کوتاه  
 کنی و مرگ خود را نزدیک دانی به و یاد کنی حال برادران  
 و یاران که مرگ ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی که  
 گمان نداشتند شاید که حال تو نیز مثل حال ایشان شود  
 پس بیدار شو ای مغرور غافل و یاد کن آنچه عوف ابن  
 عبد الله رضی الله عنه گفته است لبها امیدوار روزی  
 که آن روز را شب نرسانیدی و بسا منتظر فردا که فردا را  
 در نیافت اگر شما اجل و آمدن او ببینید امل را  
 دشمن دارید عیسی ابن مریم صلوٰه الله علی نبینا وعلیه  
 گفته است که دنیا سه روز است دی که گذشت از آن  
 بدست تو چیزی نمانده و فردا نمی دانی که بیانی یا نیابی  
 روز سوم که تو درانی در دست تو جهان رویت نیست از غنیمت  
 دار و ابو هریره رضی الله عنه گفته است که دنیا سه ساعت

عبد الله بن مسعود  
 میگوید هر روز روزی  
 است که در آن روز  
 دنیا را از دست  
 می دهند

شدن بدینا و ترک استعداد آخرت؛ که بگوید از فقر  
 در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز  
 شوم مرا از قوت فاضل چاره نیست؛ تا در حالت جوانی  
 و خیران مرا بکار آید؛ اینها و دیگر مانند این اندیشهها  
 رغبت تمام در دنیا بجنبانند و حرص ترا بر وی زیاده  
 کنند؛ تا بگوید چه خواهم کرد و چه خواهم پوشید در رستگان  
 و چه خواهم خورد در تابستان باشد که عمر دراز شود و  
 محتاج مردمان شوم؛ و احتیاج در پیری سخت دشوار است  
 چهارم سختی دل و فراموشی آخرت؛ از آنکه چون عمل  
 دراز کردی مرگ را و گور را یاد نکنی؛ و نرمی دل صفائی  
 او بیاد کردن مرگ و گور سخت و بزرگ ثواب و عقاب  
 و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که از اینها نگذراند و او را  
 از کجا صفا و رقت باشد فوق تعالی **فَطَّالَ عَلَیْهِمُ الْکَمَدُ**  
**فَقَسَّتْ قُلُوبُهُمْ** چون اهل دراز کنی طاعت تواند که نشود  
 و توبه در تاخیر افتد و معصیت بسیار کنی و حرص تو فراخ

و بریند آشتی نمیکرد اگر که گمان بردم که فرو خواهم بردیانه پس ای  
 طالب هرگاه که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین مویبت  
 نمای و شب و روز تکرار کنی و برانته اهل کوکوتاه گرد و بخت  
 خدا تعالی و نفس خورابه بنی شتاب کننده در طاعت  
 و تحمیل کننده در توبه و زهد کننده در دنیا و دل رایابی  
 خائف از خدای تعالی و امیدوار بآنکه در آخرت  
 سعادت برسی و این همه بعد فضل خدای تعالی  
 بسبب این یک خصلت است که آن کوتاهی اهل است  
 حکایت کرده اند که زرارۀ بن ابی اوفی را بعد مردن او  
 در خواب دیدند گفتند که کدام عمل فاضل تر است نزدیک  
 شما گفت رضا بحکم خدا و کوتاهی اهل پس نظر کن  
 در خود ای برادر من و بذل کن چه خود درین اصل  
 بزرگ که اہم است و موثر تر است به اصلاح دل و نفس اماره الموفق  
 اما حد  
 بدانکه حد مفسد طاعت است و باعث است برگشتن

پیش نیست ساعتی که گذشت از آن چیزی پرست نیست  
 و ساعت آینده <sup>بر نفس</sup> نمیدانی که بیابی یا نیابی و ساعت سوم آنست  
 که در وهستی پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی  
 مگر یک ساعت را به دشمن من گفته که دنیا سه نفس است  
 نفسی که گذشت به کردی و در آنچه کردی و نفسی دیگر نمیدانی  
 که یا بی یا نیابی از آنکه بس از نفسی تا نفسی دیگر نرسیده  
 اند نفس سوم آنست که تو در آنی پس مالک نیستی حقیقت  
 مگر یک نفس را پس شتاب <sup>بیت</sup> در آن بسوی توبه و طاعت  
 شاید که در نفس دوم بمیری و برای رزق اند و بگین بس  
 شاید که تا به آن زمان که بقوت محتاج شوی زنده نمانی به و چه  
 تباهی و نادانی باشد که آدمی غم یک روز و یک ساعت بخورد  
 و او در نفس دوم بخوابد مردی یاد کن آنچه رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم به صحابه گفته است در حق اسامه که تعجب نمیکند از طول  
 که بمهلت یک ماه کنیز که خریده است اسامه قوی در از اهل است  
 و او الله که تنها دم قدمی مگر گمان بردم که خواهم برداشتم

خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد و چنانکه گفت  
 وَفِي شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ چنانکه امر کرده است ما را  
 به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر و همچنین فرموده  
 است ما را به پناه جستن از شر حاسد و سوم آنده  
 و برنج بی فائده باینز بهکاری بسیار و چنانکه ابن سبک  
 گفت ندیدم ظالمی را مگر به ترس مظلومی از حاسد برنجی  
 دایم و عافیتی نایم و غمی لازم و چهارم کوری دل  
 تانمواند که حکمی را از احکام خدای تعالی فهم کند و سفیان  
 ثوری رحمه الله علیه گفته است بر تو باد بجا موشی دراز  
 تا مالک تقوی نشوی و مباحش حریص بر دنیا تا هر چه  
 شنبوی ترا باد مانند و کسی را طعنه مزن تا از زبان  
 مردمان خلاص یابی و حد مکن بر کسی تا سریع الفهم  
 باشی و پنجم حرمان و خذلان تا آنکه بر مرادی طعنه  
 نیاید و بر دشمن کسی او را یاری نه نماید چنانچه حاتم  
 اصم گفته است و آنکه او را کینه باشد بی دین است و آنکه

و این در و سبب که بیشتری از عابدان و عالمان بدین متنبلا  
 خاصه عامیان و جاهلان تا آنکه بسبب این درد و زح رو  
 شنیده قول رسول الله صلی الله علیه و سلم را که کس  
 کس در دوزخ در آیند بسبب شش چیز عریب عداوت  
 عصبیت و ان پستی قوم خود است بر ظلم و امر بسبب  
 جور و ظلم و دهمقانیان بسبب کبر و باز از گمانان بسبب  
 خیانت و در دستایان بسبب جهل و علما بسبب حسد  
 پس بلائی که علما را درد و زح افکند واجبست که از وی  
 به پرهنیزند و بدانکه از حسد پنج چیز میخورد یکی تباها شدن  
 طاعتها که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که حسد بخورد  
 نیکی مارا چنانکه بخورد آتش میزمر را و دم میزدن  
 افعال تباها چنانکه و مهب گفت رحمة الله علیه که حاسدا را  
 سه علامت است چنانکه کسی کند چون حاضر شود غیبت  
 کند چون غائب شود و خوش شود چون مصیبتی برسد  
 میگوید سبده است مرا در نزد من حسد امر کردن



پس بایستد که در پیشگاه تعجیل کند و هنوز وقت آن نرسیده است  
 پس بسبب عجلت نومید شود و ترک طاعت طلب کند و از آن  
 منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب و رنج و دادن نفس  
 که بجای از آن منقطع گردد بسبب عجلت پس او میان افراط  
 و تفريط است و غلو و تقصیر و هر دو مذموم است روایت کرده اند  
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت بد رستی که درین محاکم  
 پس درای در دین مایه نرمی و اومتگی و در مثل است  
 اِنْ كُنْتَ تَسْتَعْجِلُ تَصِلُ اِذَا شِئْتَ اَنْ تَكُنْ بِرِسِي بِهِ دَوْمَ اَنْكَرَ عَابِدًا  
 حاجتی باشد و از خدای تعالی نخواهد و دعا بسیار کند بجهد  
 و جهد تمام بایستد که در اجابت شدن تعجیل کند پیش از وقت  
 نیاید بدان سبب رغبتش کم شود و دعا ترک گیرد و از حاجت  
 و مقصود محروم ماند سوم آنکه کسی بر وی ظلم سازد و او در محاکم  
 بد تعجیل کند که مسلمانی بسبب او هلاک شود و کسب باشد که در دعا  
 بد کردن از حد بگذرد و این خود معصیتی باشد چهارم آنکه  
 اصل عبادت تقوی است و اصل تقوی نظر کردن است در چیزها

کسی را غیبت کند عابد نیست و آنکه غازی کن این است  
 و آنکه حسد کند کسی او را یاری نکند میگویم که حسود چگونه  
 بر مراد ظفر یابد که مراد او زوال نعمت خداوند است  
 از بنده مسلم و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند  
 که ایشان مسلمانان بندگان خداوند و چه نیکو گفته است  
 ابو یعقوب رحمه الله علیه **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى قُلَامِ النِّعَمِ**  
**عَلَى عِبَادِكَ وَجَسِّنْ أَسْوَاقَهُمْ وَبَدِّرْ سَتِي** که  
 حسد در دینست که تباہ کند طاعتها را ترا و بسیار کند  
 شر گناه ترا پس منع کند ترا از راحت نفس و فهم  
 قلب و نصرت یافتن بر اعدا و برادر رسیدن از مقصود  
 پس کدام درد بآز دین و ناک تر و پشتر تو با و به علاج کردن نفس خود خرسد

### اما غیبت

بدانکه غیبت خصلتی است که مقصود ما را فوت می سازد و دور مان  
 در گناهان می اندازد و درین خصلت چهار آفت است  
 یکی آنکه عابد را مقصد مشترقی باشد در پیروی و دران جمیع کند

دوست ندارد و مشکبران را به درواست کرده اند که موسی صلوات الله  
 علی نبینا وعلیه گفتم یارب کیست دشمن ترین خلق نزد یک تو گفت هر که در دل  
 او بیک باشد و زبان او درشت باشد به و چشم او بسته باشد از حق  
 و دست او بخیل باشد به و خلق او بد باشد به سوم خواری و عقوبت  
 در دنیا و آخرت به حاکم گفته است رحمه الله علیه به بر بنیاز مردن ما  
 بر سه حالت بر کبر به و حرص و خرام به از آنکه مشکبر در دنیا بیرون نرود  
 تا خواری خود از خوارترین مردمان در دنیا نبند به و حرص از دنیا  
 نرود تا محتاج بآرامان و ثمرت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود  
 تا ببول نجاست خود آلوده نشود به چهارم نار و عذاب در عقبی چنانکه  
 روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است کبر یادای من است  
 و غبطت آنرا من است هر که در دنیا با من نزاع کند او و پدرش و فرزندش  
 در آرم به پس خصلتی که فوت گردد اند معرفت حق و فهم آیات احکام او که آن  
 اصل کار است پس بار آورده ششم خدای تعالی و خواری در دنیا و نار در آخرت  
 نشاید مرعاق به که از آن عاقل ماند و نفس خود را به از آن اصلاح  
 نکند این بعضی از انبیا این چهار خصلت که بیان کردیم

به احتیاط و بخت تمام به پس چون کسی در کارها عجل باشد  
 نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تأمل کند  
 و نظر کند پس شتابی بفرمود و در جملة است افتاد  
 بدانکه این خصلت مهلک است

### اما کبر

شنیده که خدای تعالی فرموده است اِنِّیْ وَاسْتَكْبَرُ وَكَانَ  
 هٰذَا لَکَافِرًا یٰنِ یعنی بی فرافی کرد و کبر نمود و از جمله کافران  
 شد بدانکه این خصلت همچو خصلتهای دیگر نیست که زبان  
 آن در اعمال ظاهر و در فروغ باشد بلکه مضرت این خصلت  
 در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غالب شود نفوذ یافته  
 منها قابل تدارک نمائند و کمترین چیز تا که از این خصلت خیزد  
 چهار آفت است یکی حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات خدای تعالی  
 و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت سَاَصْرِفُ عَنْ اٰیٰتِیَ الَّذِیْنَ  
 یَسْتَكْبِرُوْنَ فِی الْاَرْضِ یَعْبُدُوْنَ الْحَقَّ یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی  
 که بر روی زمین کبر میکنند بناحق به و دم چشم از خدای تعالی  
 چنانکه گفت اِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُتَّكِبِینَ یعنی خدای

ابروت خود را بشرط صلاح از حکم اهل بیرون آسبی و بگویم تا می  
 اهل موصوف با نسی به سبب آنکه ترک حکم و قطع کردی پس تو با دست ترک  
 کردن حکم و قطع کردن در ذکر بقای خود و مراد ازین ذکر ذکر دل است  
 نه ذکر زبان و مراد ثبات دل است بر آن به و بد آنکه اهل برود و نفع است  
 اهل عوام است و اهل خواص است اهل عوام آنست که حیات و بقا برای  
 جمع کردن دنیا و تمتع بدان خواهند و این معصیت محض است و کوتاهی  
 اهل صند این است و اهل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل  
 خیر خواهند عملی که در آن صلاح متیقن نیست از آنکه بسا باشد که در آن عمل اگر چه در  
 نفس خود خیر است خیر آن بنده در آن نباشد به آنچه بسبب آن در آفتی افتد چون  
 چنین است نشاید مریند و را چون در نمازی یا روزه شروع کند حکم  
 کند که آنرا تمام خواهم کرد از آنکه آن غیب است و این نیز نشاید که خواهد  
 که البته آن را تمام کنم از آنکه شاید که صلاح او در آن نباشد بلکه باید که  
 که به استناد شرط صلاح خواهد تا از عیب اهل خلاص باید چنانکه خدای  
 گفت مرئی خود را صلی الله علیه و سلم و لا تقولنَّ لشيءٍ اني فاعل  
 ذَلِكَ غَدَاً اِنَّ لَشيءَ الله يعني بگو مر چیزی را که من فردا آنرا

هو الله الموفق بقضه سوال اگر گوئی چون درین خصلتها چندین  
 اقامت است و واجب است خود را از آن نگذارد اشتغال پس چاره نیست از دست  
 حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگذاشت هر یک چگونه است  
 جواب بدانکه در هر یک سخن بسیار است در کتاب احیاء علوم  
 سیراب کرده گفته ایم؛ و اینجا آن مقدار که دانستن آن چاره  
 نیست در چهار اصل بیان کنیم **اصل اول** در امل اکثر علماء  
 مانفته اند که امل را درت زندگی است در زمان مستقبل بر سبیل  
 حکم و قطع؛ و کوتاهی امل ترک حکم و قطع است در آن بعید کردن  
 به استثناء بمشیت خدای تعالی و علم او و ارادت او یا بشرط  
 خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد از  
 نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صنایع امل  
 از آنکه این حکم کردنست در غیب اما اگر قیدی کنی خواهی و علم خدا  
 و بگوئی که نبریم تا فردا اگر خدا خواسته است یا در حکم خدای تعالی  
 است از حکم امل بیرون آئی و همچنان اگر تصور کنی حیات خود را  
 تا وقت دوم بر سبیل دوم صاحب امل باشی؛ و اگر مفید کنی

کسی را ارادت زوال لغت نباشد؛ بلکه مثل آن لغت خواهد بود  
 نیز باشد آن حسدیت او را غبط گویند یعنی اگر زود بردن و آن  
 رواست و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت یقیناً لغت  
 خدای است بر برادر مسلم لغتی که در آن خیر و صلاح اوست  
 سوال اگر گوئی که چگونه دانیم که در آن صلاح است و یا فساد  
 یا نصیحت کنیم یا حسد جواب بدانکه ما را غالب ظن بهتر است علم است  
 در مثل این کار و اگر بر تو مشتبه شود زوال لغت مسلمانان مجوز  
 مگر مقید بقبول و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص یابی و فایده  
 نصیحتی مبرتر حاصل آید و اما علاج نصیحتی که نافع است از حسد ذکر  
 و عذای است که خدای تعالی وعده کرده است در دست داشتن  
 مسلمانان به دقوی ترین علاج ذکر خیر است که خدای تعالی  
 در حق مومن ذکر کرده است از بلندی قدر و منزلت او و از کرامات  
 بزرگ که او را است نزد یک خدای تعالی در بعضی به وفایده ما  
 که مرادی راست از دوستان در دنیا از جمود جماعت  
 و باری دادن در کارها و امید شفاعت در آخرت پس ذکر این و مثل

خواهم کرد مگر آنکه خدای تعالی خواسته باشد و ضد این امل یعنی امل نمودن نیست محمود دست و آنکه نیست محمود را ضد امل گفته اند بر طریقی مجاز نیست زیرا که صاحب نیست محمود از امل باز مانده است پس معنی نیست محمود خواستن عمل است در ابتدا بجزم و قطع یا خواستن اتمام وی به استثناء و تفویض سوال اگر گویی چرا جایز است حکم کردن در ابتدا و واجب است تفویض و استثناء در اتمام جواب بدانکه این سبب آنست که در ابتدا خطر نیست و در اتمام خطر است و آن خطر دست یابی خطر و حصول از آنکه معنی دانند که بدان رسد یا نرسد و دوم خطر فساد از آنکه معنی دانند که در آن صلاح او هست یا نیست پس بدین سبب واجب است استثناء کردن از جهت خطر و حصول و تفویض کردن بخدای تعالی از جهت خطر فساد و بدانکه علاج کوتاه کردن امل یا دور کردن مرگ است و قوی کردن علاج او یا دور کردن مرگ مفاجات است و الله الموفق اصل دوم در حمله بدانکه حصار او را داخل شدن نعمت خدای تعالی است از برادر مسلمان نعمتی که در آن خیر و صلاح اوست اما اگر



از تعجیل کردن در آن و الله الموفق اصل چهارم در  
 کسب بدانکه کبر خاطری است که در دل آدمی میگیرد و در بلند بی  
 وعظمت نفس خود و خوار داشتن دیگران و بکبر اتباع اوست و ضعف  
 خاطر است در کم زدن نفس خود و خوار داشتن آن و تواضع اتباع  
 اوست و مرکب را از عوام و خواص تواضعی است و بکبری است  
 تواضع عامی سبده کردن است بکترین لباس و طعام و خانه و مزه  
 و بکبر او است که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند  
 و هر چه طلب کند خوب تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن  
 سخن حق است از هر که باشد کوچک یا بزرگ و ضعیف یا شریف  
 و بکبری است که سخن حق نشنود و آن معصیتی بزرگ است و گناهی  
 عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که اول حال خود و میان  
 حال خود و آخر حال خود بیندیشد که اول او آب منی است  
 و میان او آن است که حال نجاست است و ایما و آخر او مرداری است  
 گنده و اما علاج تواضع خواص آنست که گردن عقوبت خدای است خود  
 سرکسانی را که ترک حق گیرند و بیاطل مشغول شوند فصل پنجم

این باعث است بر نصیحت کردن مسلمانان و مانع است از حسد کردن  
 را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است اصل سوم  
 در عجلت بدانکه عجلت بمعنی است ثابت در دل باعث بر اقدام  
 کردن بر کار نامه اول خطره بی توقف و استطلاع در این ملک  
 به تعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان به و صند او استی  
 است و این بمعنی است ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کار نامه  
 و نظر کردن در آن و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان  
 اما توقف صند ان لعنف است به و شیخ من گفته است رحمة الله  
 که فرق میان توقف و استی است که توقف پیش از و آید آن  
 باشد در کار نامه ادام که پیدا شود مرا و را وقت صلاح آن کار  
 و استی بعد از دخول باشد در کار نامه ادا کند حق هر چیزی  
 از آن کار چنانکه حق ادا کردن است به و اما علاج استی ذکر  
 خطر نامی است که در کار نامه پیش می آید به تعجیل کردن در آن ذکر  
 سلامتی نامی است که در کار نامه پیش آید که آن به استی است ذکر این  
 دو امثال این باعث است مرا و می را و توقف و تامل در کار نامه

از ذکر فتن کتاب خود منع کرده است؛ باینکه جنابت و حدث اثر امر صالح  
 است پس چگونه خواهند کسی را بخدمت خدای تعالی؛ که در نجاست  
 حرام غرق باشد؛ و چگونه توفیق دهند زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی  
 که به نجاست حرام مشبهه ملوث باشد؛ یحیی بن معاذ رازی رضی الله عنه  
 گفته است که طاعت در اندرون خزینه خدای تعالی است و کلید آن خرد  
 و عادت داند انهای آن کلید خوردن حلال است؛ و چون کلید را دند  
 نباشد در نکساید؛ و چون در خزینه نکساید عبادتی که در خزینه است  
 چگونه بدست آید به سوم آنکه خورنده حرام و مشبهه از فعلهای خیر  
 محروم است و اگر ناگاه خیری بکند آن قبول نیست باز برود کنند  
 پس از آن فعل حاصل نباشد مگر رحمتی؛ چنانچه رسول الله صلی الله  
 وسلم گفت؛ بسا قایمی است که او را فائده نیست از آن قیام شب  
 بگریزی؛ و بسا صائمی که او را فائده نیست از آن روزه مگر  
 لرزشی و تشنگی؛ و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که قبول نکند خدا  
 نمازی کسی که در شکم او حرام است این است حال حرام؛ اما مقبول حلال  
 بدانکه مقبول حلال آفت عابدان است و بلای مجاهدان و دشمن سیر

در شکم و مجامید استن آن بر تو باد ای طالب عبادت که بدانی  
 شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است و مهم ترین کار است  
 بر مرد و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منبع و معدن جمله  
 معصیت است و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت  
 از شکم می خیزد و پس بر تو باد به مجامید استن شکم اول از حرام و شبهه  
 پس از آن از مفضل حلال اگر در عبادت کردن همتی داری  
 و بر منبر کردن از حرام و شبهه سبب چیز واجب است اول آنکه  
 خدای تعالی گفته است الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا  
 إِنَّا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا  
 یعنی کسانی که می خورند مال یتیمان بظلم بدستی که می خورند در شکمهای خود  
 آتش و عاقبت کار در آیند در دوزخ و در رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرموده است هر گوستی که از حرام روید آتش بد آن اولی تر است و دوم  
 آنکه خوردن حرام و شبهه از جمله رانندگان است که توفیق در طاعت  
 نیابد از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه باال شمس و یوم  
 نه آنکه خدای تعالی از در آمدن خانه خود جنبت انبی کرده و محدث را

عقل و فهم است که بری شکم بر کی طبیعت را برود به ابو سلیمان دارا بن جابر  
 اقالی غیر گفته است: اگر خواهی که بجای از دین بادی نشغول نشوی طعام  
 مخورتان زمان که از وی فارغ نشوی که اکل مبطل عقل است و این  
 همچنین است که گفته است بدان کسی که از موده است چهارم آنکه در بسیار  
 خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خور و اندک  
 گران شود و خواشیس غلبه کند و هر چند جهدی کند نتواند که عبادت  
 کند مگر خواب که همچو مرداری افتاده باشد و اگر نادیده عبادت  
 کند علالت و لذت نیاید و بزرگی گفته است آدمی از زمان که شکمش  
 پر شود و در اجای مانده بپندارد و بپنجی صلوٰۃ الله علی نبی و علی  
 ابلیس را دید بر دست او و حال بقها پرسید که این چیست گفت این سهوها  
 که بدان آدمیان را حصد کنم بحی علیہ السلام گفت درین چیزی هست  
 که مراد آن حصد کنی گفت فی: مگر آنکه شبی سیر خورده بودی و گران  
 شده بودی ترا از نماز باز داشتیم بحی علیہ السلام گفت بعد ازین هرگز  
 سیر نخورم: ابلیس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت نکند پس این حال  
 کسی است که در جمیع عمر یک شب سیر خورده: چگونه باشد حال کسی که در همه

نسخه  
 دست

خوردن فضول از طعام حلال ناکل کرم و آفت یافتن که هر یکی اصل است  
 در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی دل است و فتنه  
 نور او رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که دلها را به بسیار خوردن  
 و آتشامیدن نپرازند که دل چون زراعت است که به آب بسیار بمیرد  
 و دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمله اعضاست و باعث است بر فضول و  
 از آنکه چون آدمی سیر شود چشمتش از روی دیدن مالایعنی کند و گوشت  
 از روی شنیدن کلام مالایعنی کند و زبانش از روی گفتن مالایعنی  
 کند و همچنین قبح دوست و پای و غیر آن اما اگر گرسنه باشد  
 جمیع اعضای او ساکن باشند او استاد ابو جعفر رضی الله عنه  
 گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیرند از محبت  
 و اگر سیر باشد همه اعضای او گرسنه گردند به محبت حاصل سخن آنکه اقوال  
 و افعال آدمی بر حسب طعام و شراب او است اگر در شکم حرام در رد و اقوال  
 و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال در رد و اقوال و افعال  
 فضول بیرون آید پس گوئی که طعام نخم اقوال و افعال است و اقوال  
 و افعال نیاتی است که از روی روید بسوم آنکه در بسیار خوردن دل نرسد

هرگز لذت در ایام حیات بسیارست بر وسکرات موت نخست تر  
 نعم آنکه در کثرت اکل نقصان ثوابست در عقبی چنانکه خدا می فرماید  
 اَذْهَبْتُمْ طِبَابَكُمْ فِي حَوَائِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ  
 تَحْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ  
 فِي الْأَرْضِ بَعْضُ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ  
 یعنی ببردید شما خوشیهای خود را در حیات دنیا و بر خور داری گرفتاری  
 بدان پس امروز جز واده شوید عذابی خوار کننده با آنچه تا کنون میکردید  
 در زمین بغیر حق و بد آنچه بی فرمانی میکردید و ازین است که چون  
 دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضه کردند و گفتند این  
 شرط قبول کن که از آخرت چیزی کم نشود پس وی اختیار کرد و قصر  
 این سخن دلیل است مرغی را که برب دنیا در آخرت وی نقصان  
 باشد و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که نشانه شدای طلبید  
 مردی او ند خود که در آن خرما انداخته بود و بدو داد چون عمر  
 رضی الله عنه پیشید مرد و شیرین یافت از دهن دو کرد و او را  
 آن مرد گفت یا امیر المؤمنین آب مرد و شیرین است عمر رضی الله عنه

عمر بکاتب گرسنه نباشد و در عبادت کردن طمع کند و سفیان  
 ثوری رحمه الله علیه گفته است که عبادت حرفت است. و دو کان از کلام  
 است. و دوست افزا و اگر سنگی است پنجم آنکه در بسیار خوردن فتنه  
 عبادت است. ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان  
 شده ام طعام نمی خورده ام تا حصول عبادت بیایم و آب می  
 نخورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم  
 و ابوسلیمان دارانی رحمه الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت  
 با حلاوت تر از آن ساعت است که شکم من به پشت متصل باشد  
 هشتم آنکه در بسیار خوردن خطر آن است و شبهه و حرام از آنکه  
 حلال حاصل نشود مگر مقدار قوتی. رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم فرموده است که حلال نیابی مگر مقدار قوتی و حرام بسیار است  
 و نهفتم آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است. اول در حلاوت  
 کردن بعد از آن در بر ترتیب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن در  
 نماز و نیز رحمه الله علیه از آن خود را گفتی که ای یار جنان من نهفتم که از نماز  
 شرم می آید. هشتم آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات است



نرا بستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن چیزی مگر به یقین  
 بدان که حلال است از آنکه غالب در زمان ممالک و دشان حرام است  
 و حلال در دست ایشان غنیمت یا مسدوم و بعضی گفته اند که  
 صلح سلاطین حلال است مرغنی و فقیر را چون به یقین نمیداند  
 که حرام است و نیز به کاری برده شده است و تمسک کردن به اینک  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم به به مقوفش بادشاه اسکندریه  
 قبول کرده اند و از یهود و ام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق  
 یهودان گفته **اَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَتَّى تَتَّخِذُوا مِنْهُ زِينَةً** یعنی خورندگان اند مر حرام  
 و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی اصحاب به رضوان الله  
 تعالی علیه هم بادشاه ظالم را در یافته اند و صلح از ایشان قبول  
 کرده اند چنانچه ابوهریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن  
 عمر و بعضی دیگر گفته اند که مال بادشاهان اصلا حلال نیست  
 نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و غالب بدیشان  
 سخت و حرام است و حکم غالب راست پس واجب است آن  
 کردن از مال ایشان و بعضی از متأخرین گفته اند که آنچه

عنه گفت که همین از خوردن مراباز داشت ای نیک بخت اگر بزی  
 آخرت نبود می مانید در خوردن و پوشیدن با شما شکر یک بخت  
 و هم آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب و ملامت و عیب کردن  
 تبرک ادب در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه در حلال  
 او حساب است و حرام او عذاب. این است آن ده چیز که در خوردن  
 بسیار از حلال است. و یکی ازین بسنده است مگر کسی را که درین  
 اهتمامی داشته باشد سوال اگر گویی که بیان ما را حکم حرام  
 و شبه و حد هر یکی ازینها جواب بد آنکه بعضی علما گفته که آنچه  
 به یقین دانی که آن ملک دیگر نیست در شرع از گرفتار آن نمی  
 کرده شده است. آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی و لیکن  
 ظن غالب آن باشد که ملک دیگر نیست آن شبه است و تناسخ  
 از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و نورع است سوال  
 اگر گوی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان  
 جواب بد آنکه علما درین اختلاف کرده اند. پس قومی  
 گفته اند هر چیزیکه یقین ندانی که آن حرام است رواست که

در آن نیز واجب است یا نه و حال بازار بیان و کذب ایشان و  
 اتهام ایشان در معاملات معلوم است. و همچنین چه گوی در رد  
 و قبول صله برادران جواب بدانکه چون ظاهر آدمی مستر و صلاح  
 باشد یا کی نیست بر تو قبول کردن صله و صدقه ایشان و واجب  
 نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه نباه شده است که این گمان  
 بد بودن است بر مسلمانان و ما ما موریم به گمان نیک بودن  
 به مسلمانان پس ازین بدانکه اصل درین باب آنست که بد است  
 که ایجاد و جبر است یکی حکم شرع و ظاهر او و دوم حکم تقوی و حق او  
 و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی بد  
 بتانی و سوال نکنی که از کجاست مگر آنکه بر یقین بدانی که این  
 چیز از غضب بعینه است یا از حرام محض است. و حکم تقوی آنست  
 که از کسی چیزی نگیری مگر آنکه در آن غایت بحث نکنی. پس چون  
 یقین شود که در آن شبهه نیست بگیری و الا رد کنی. و در واجب  
 کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه با غلامی بود پراسی  
 او شتر آورد چون پیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی بدست

یقین نیست که آن حرام است گرفتن آن حلال است فقیرانه فقیه را  
 مگر آنکه فقیر یقین داند که عین غضب است انگاه روان باشد  
 مگر آنکه بر مالک مال رو کند و باکی نیست مر فقیرا که مال <sup>طین</sup> <sup>گرفته اند و در آن</sup> <sup>که بهمان</sup> <sup>مستحقان</sup> <sup>گرفته اند</sup> بگیرد و از آنکه اگر ملک <sup>طین</sup> <sup>گرفته اند</sup> <sup>که بهمان</sup> <sup>مستحقان</sup> <sup>گرفته اند</sup> خود مالک فقیر ادا پس  
 بی شک بگیرد. و اگر از غنیمت یا خراج یا عشر است خود فقیرا  
 در آن حق است همچنین مرا اهل علم را. امیر المؤمنین علی رضی  
 الله تعالی عنه گفته است هر که در اسلام به طوع در آید  
 و قرآن ظاهر بخواند مرا و ادر بیت المال مسلمان حق  
 است هر سال دو بیت درم و بیک روایت دو بیت دنیا  
 و اگر در دنیا بگیرد و آخرت بگیرد چون حال چنین است گوی که فقیر عالم حق  
 خود می ستانند. و این مسئله های است که فتوی در و ممکن نیست  
 مگر به تحقیق و بحث دراز. و اگر تمام بگویم از مقصود باز ماندم  
 خواهی که در وقت این مسایل یکمال حاصل کنی کتاب احیاء علوم  
 مطالعه کن و در کتاب حلال حرام به بین سوال اگر گوی که  
 حکم صله اهل بازار و غیره ایشان که رو کردن و بحث کردن

بهم حلال نخواهم یافت جواب بدانکه طریق تقوی دشوار است  
 و هر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشواریها  
 دل بدهد. و اما تقوی میسر نشود. و بسبب این معنی بیشتری از  
 عبادان در کوه لبنان و غیر آن سکونت کرده اند و بخوردن  
 گیاه ها و شیش میوه ها که در آن بی هیچ حال شبهتی نیست قناعت  
 کرده اند. پس هر که بلند همت باشد. و در تقوی مقام بلند  
 طلبد. چاره نیست که سختیها را تحمل کند. و بر آن صبر نماید.  
 و طریق متقیان سلوک کند. تا مرتبه و منزلت ایشان را  
 و اما اگر خواهد که میان مردمان ساکن شود. و از آنجا که ایشان  
 میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست  
 فرار نکند مگر وقت ضرورت. و نخوردن آن مگر آن مقداری که  
 بدان طاعت تواند کرد. و بدین مقدار معذور است و  
 زیان ندارد. اگر چه در اصل او شبهه باشد و ازین  
 است که حسن بصری گفت رضی الله عنه فکذلک السوء  
 فعلیکم بالیقوت یعنی باز ایها السوء باطل پس بر شما باد

ازین می آید و می کیفیت آن از من می پرسیدی. این چگونه  
 است که از حال شیهه پرسیدی ابو بکر رخ گفت که قصه او چنین  
 گفت افسون کردم قومی را به افسون جاهلیت و آن شیهه  
 در یافتن صدیق رخ انگشت در گلو انداخته قی کرد پس گفت یا  
 همین بود سق و در من و آنچه در رگ و پی و پوست باقی ماند  
 است از آن تو بسنده سوال اگر گویی که ازین تصریح جان  
 معلوم میشود که گویی تقوی مخالف شرع است جواب بدانکه  
 وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری چنانکه  
 گفته اند کار بر تنقی تنگ تر است از عقد نو و با این همه تقوی  
 مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه  
 شرع را دو حکم است یکی حکم جواز. دوم حکم افضل. جایز را  
 حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی گویند. پس این هر دو  
 اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند سوال  
 اگر گویی چون بحث و احتیاط غایت خواهم کرد و در هر چیز کار  
 بیکیاسگی دشوار خواهد شد. و در این زمانه بمقتدای تقوی

و مستوجب عذاب و دوزخ است بر باطن فعل خود به معنی مثبت و منفی  
و بسیاری مال قسم دوم آنکه حلال بگیرد برای آرزوهای نفس  
خود. و آن شر است و موجب حس و حساب چنانکه پیغمبر خدا صلی  
الله علیه و سلم گفته است **حَلَالٌ لِّمَا حِسَابٌ** قسم سوم آنکه از  
حلال بگیرد و در حال غدر آن مقدار یکبار بر عبادت معین و وزیر یا در آن  
نگیرد این چنین گرفتن خیر و حسن است و حسابی نیست بلکه بجزای آن است که گوی  
شرط گرفتن حلال تا خیر و حسن باشد جواب بدانکه در این فرض  
است یکی حال. و هم قصد. اما حال واجب است در حالی که  
گیرد که اگر بگیرد بگیردش و تفسیرش آنست که در حالتی باشد  
که اگر در آن حال بگیرد بسبب آن از فرض و یا سنتی و یا عقلی  
باز ماند. که آن فرض و سنت و نقل افضل باشد از ترک  
مباح. از آنکه ترک مباح دنیا از جمله فضیلتهاست. چون  
حال چنین باشد آن حال عذر است. اما قصد آن است که مقصود  
او از گرفتن تقویت باشد در عبادت خدای تعالی. و آن  
بدان باشد که در دل بگذراند. تا اگر مقصود تقویت نبود

به بسته کردن بقوت و روایت کرده اند از وهب بن ورد  
 رحمه الله علیه که یک روز دوازده روز گرسنه بودی  
 پس نانی پسندی و به آب تر کردی و بخوردی. و بگفتی که یا رب  
 نمیدانی اگر نخورم عبادت نموانم کرد. و الا نخوردی بیاب  
 اگر این حرام است و شبهه بدان مرا نگیری. میگویم که این  
 دو طریق هر کسافی راست که در تقوی مرتبه بلند طلبند  
 و اما هر که جزایشان است او را نیز از تقوی بقدر بحث و  
 احتیاط او نصیب است سوال اگر گویی که این بیان حرام  
 بود خیر کن ما را از جانب حلال و حبس حد فضول که از گرسنگی  
 آن حبس و حساب لازم آید. و چه مقدار است آنکه چون بنده  
 بگیرد او را از ادب نود و فضول نباشد که به سبب آن برود  
 حبس و حساب لازم نیاید جواب به آنکه حلال جمله بر قسم است  
 یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن مفاخرت میباشد  
 و یا و کثرت مال باشد. این چنین گرفتن فعلی است مشکوک  
 حبس و حساب و علامت و عیب کردن باشد. بزرگ طاهر خود



مستحق تلاوت و عیب کردن باشد اگر چه طحاحم او را مباح گردانیده اند و اصل  
درین باب آنست که بدانی که خدای تعالی بندگان را برای عبادت خود  
آفریده است پس واجب است بنده را که از همه وجه او را عبادت کند  
و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد بهر وجه که ممکن بود  
و اگر چنین نکند و اتباع شهوت و نفس کند و به سبب آن از عبادت  
پروردگار بازماند هر آینه مستحق تلاوت و عیب کردن باشد از آن  
که دنیا سرائی خدمت است شایسته درین اصل نیکو تا مل کرن  
این بود و جمله که خواستیم بیان کردن آن در اصلاح کردن نفس  
و گام کردن او به گام تقوی نیکو فهم کن و بر این عمل کن تا خیر بسیار  
در دنیا و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی امس الموفق

فصل در معالجت دنیا و خلق و شیطان و نفس  
بر تو باد ای طالب عبادت علاج بجد و جهد تمام در قطع این  
عقبة بزرگ و در آنکه این است بزرگترین و سخت ترین عقبات  
و موانع آن سخت بسیار است و وقتنه او بزرگ است و از آنکه  
هر که هلاک شد و بخدای نرسید یا بسبب دنیا بود یا بخلق

من این را اگر فتنی چون بدین دو شرط بگیرد آن گرفتار خیر و حسن  
 و ادب باشد. اما اگر یکی ازین دو شرط نباشد آن گرفتار  
 جمله خیرات نباشد سوال اگر گوئی که دینا حلال میگیرد برای شهرت  
 را آن معصیت باشد یا نه جواب بدانکه گرفتن در حالت غلبه  
 فضیلت است. و نام آن خیر و حسن است و گرفتن برای شهرت  
 شر است نه معصیت و در آن حبس حساب و ملاست کردن است  
 نه عذاب آتش سوال اگر گوئی که چیست این حبس و حساب  
 جواب بدانکه حساب آنست که بر سیده شوی بر وزن قیامت  
 که از کجا کسب کردی. و کجا صرف کردی. و چه مقصود میدستی  
 و کسب کردن و صرف کردن. و اما حبس بازداشتن است  
 مدتی از بهشت در عرصات قیامت میان امتحان هولها  
 و سختیها که تشنه و برهنه باشد سوال اگر گوئی که چون خدای  
 تعالی حلال گردانیده است ملاست و عیب کردن چیست  
 جواب بدانکه ملاست و عیب کردنست بسبب ترک ادب و خیا  
 کسی را بر مانده بادشاهی نباشند و او ادب نگاه ندارد و هر

این حدیث در  
 کتابی است که  
 در این باب  
 است

شیاطین و بتو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین همین  
 پس هرگاه که بهترین عالمیان و عاقلترین و فاضلترین و عالمترین  
 را این حال باشد و همچنین که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبند  
 توان دانست که حال دیگران یا کمال جهل و نقصان عقل و غفلت  
 چگونه باشد و اما خلق بسنده است متراد در کار خلق که بدانی که  
 اگر با ایشان مخالفت کنی و در هوا با ایشان موافقت نمایی هرگاه  
 شوی و کار آخرت بر تو باطل شود و اگر با ایشان مخالفت کنی  
 ترا برنجاند و کار دنیا و دین بر تو مگر رکند و تو نیز در عداوت  
 ایشان افتی و اگر ترا مدح کنند و تعظیم نمایند خوف فقته و عجب  
 باشد و نیز یاد کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گورت  
 بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بزبان نماند  
 گوی که هرگز ترا ندیده بودند و تو ایشان را ندیده بودی و  
 در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این زیان بزرگ باشد  
 که روزگار غریز با این خلق بی وفا ضایع کنی و ترک خدمت  
 خدای تعالی کنی که بازگشت تو در آخر کار بدوست تامل کنی

یا شیطان یا نفس و حجاب در راه حق همین چهار است: پس در هر  
یکی نکته متقنه بشوید اما دنیا واجب است مترکز از وی حذر کنی و در کار  
نزد کنی. از آنکه کار از سه حالت خالی نیست که یا در عبادت از اهل  
بصری بدویا از اهل همتی بدویا از اهل غفلتی بدویا اگر از اهل بصیرتی بنده  
مترکز بدانی که دنیا دشمن خداست غرور جل و خدا ای تعالی دوست  
تو پس دشمن دوست تو باشد و دنیا عقل ترا نقصان میکند  
و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بنده است مترکز بدانی که نشو  
دنیا تا باین حد است که ترا از عبادت بکلی باز معیار دهد و اگر از اهل  
غفلتی بنده است مترکز بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از آن جدا  
خواهی شد. و یا او از تو جدا خواهد شد. پس چه فایده باشد  
در طلب او و مگر ضایع کردن عمر عزیز با اما شیطان بنده  
مترکز او را بر این بدین از شیطان از آنجه خدا ای تعالی فرمود  
است مَرَبِّيْ خُودِرَاصِلِیْ اَللّٰهُ عَلَیْهِ سَلَامٌ قُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ  
مِنْ هَمَزٍ لِّ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ وَ اَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ یَّحْضُرَ  
بِغَیْبِیْ کَو اِیْ تَحْمِیْهِ کِه اِیْ بَر و ر و گار من پناه می طلبم بنواز و سوسله

او گفته است **إِنَّ النَّفْسَ كَأَنَّهَا لَنَسْجٍ وَهِيَ تَبْنِي**  
 هر آنکه نفس بسیار فریاد می زند <sup>بسیار فریاد می زند</sup> هست این تبانی  
 هر کسی را که عقل دارد و روایت کرده اند از بعضی صالحان که او را احسب  
 تم نمی میگفتند که او گفت نفس من با من نزاع کرد برای پیروان <sup>آن</sup>  
 بسوی غزاهم سبحان الله خدا کی گفته است **إِنَّ النَّفْسَ كَأَنَّهَا**  
**لَنَسْجٍ** و این صراخ میفرماید این هرگز نباشد نفس را گفته که تو از  
 تنهای تنگ آیده بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان کنی.  
 تا مردمان را از نظیم کنند پس گفتم من در آبادانی حاضر و نحو آنم  
 قبول کرد باز بدگمان شدم. گفتم خدا می تعالی راست گوئی هست  
 با نفس خود گفتم من با دشمن بی سلاح جنگ خواهم کرد تا اول  
 کسی که کشته شود من با شوم قبول کرده همچنین بسیار چیزها بر شوم  
 نفس من همه قبول کرد. در آخر گفتم یا رب صابر بکر او مطلع گردان  
 میدانم که تو راست گفته و او دروغ میگوید. پس در کشفات  
 خود دیدم. گویا مرا نفس میگوید که ای احمد هر روز صراحت کن  
 میکنی به منع کردن آرزوهای من. و هیچکس برین مطلع نیست  
 اما اگر با دشمن جنگ کنم. و کشته شوم این عذاب <sup>هر روز</sup> خلاص یابم

مسکین در این سخن که گفتیم که شاید راه راست ننموده شوی؛ و اما  
 نفس بسته است متر را ننموده در کار نفس آنچه مشاهده میکنی از حاکم  
 های او. و خواسته های تباها او که در حالت شهوت بهیمه است  
 و در حالت غضب درنده است. و در حالت معصیت طفل است  
 و در حالت نعمت فرعون است و در حالت گرسنگی دیوانه است؛  
 و در حالت سیری خرامنده است؛ اگر سیرش کنی بی فرمانی کند  
 و اگر گرسنه داری فریاد کند و جوع و قحط کند. همچو دراز گوش  
 که اگر بویاید مردمان را بزند؛ و اگر گرسنه داری فریاد کند. یکی  
 از صلی گفته است رحمة الله علیه که تباها و جهل نفس بنباه  
 نیست. که چون خواهد که معصیت کند یا به آزر وی برسد. اگر  
 تنقیح از خدا می پس رسول و از جمیع کتب انبیاء و جمیع سلف صالح  
 و عرض کنی برو مرگ و گور. و قیامت و پهنشت و دوزخ را ترک  
 عناد نگردد. و از ان معصیت و شهوت باز نماند. و چون نان  
 از وی باندایدی ترک شهوت گیرد. این چنین است خست  
 او. پس بر تو باد که از وی غافل نباشی و حال همانست که بر تو

دارند. و بعضی روزه را دوست دارند. و بعضی صدقه را دوست  
 دارند و توره گیر سخن گفتن. و صدقه ده از پیریز کردن از رجب <sup>نهدن</sup>  
 که هیچ صدقه و روزه فاصله تر و اسید و از تر ازین نیست. پس چون  
 دانستی که نیمه پیریزیدن اولی است اگر هر دو نیمه ترا بدست آید  
 کاری تمام و کمال حاصل گردد. و مگر اسلاست و غنیمت بسیار  
 آمده باشد؛ و اگر هر دو نتوانی باید که جانب پیریزیدن رعایت  
 کنی تا سلامتی حاصل آید؛ اگر چه غنیمت نیست. و الا هر دو نیمه را  
 زیان کرده باشی. انانکه چه نفع کند ترا قیام شب و صیام و روزه  
 و این بیک کلمه باطل شود. از این عباس رضی الله عنهما  
 پرسیدند که چه گوی در دو مردی که یکی از ایشان خیر بسیار  
 دارد. و ثمر هم بسیار دارد. دوم خیر اندک دارد و ثمر هم اندک  
 دارد گفت هیچ خیر سلامتی برابر نشود. و نظیر آنچه گفتم حال هر مرض  
 است از انکه علاج کردن مریض دو نیمه دارد. یعنی دارد و خوردن  
 و اینی پیریزیدن پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحت یابد اگر  
 و نتواند پیریزیدن اولی تر از انکه به ترک پیریز هیچ دارد و نفع نکند.

و میان مردمان مرا جایی حاصل شود. بگویند که احمد شهید شد  
 پس نشستم و ترک نماز گرفتم در آن سال پس نیکو نظر کن ای طالب  
 عبادت در فکر نفس و غیره را و که بعد از مردن جاه می طلبید. بدانکه  
 اینجا اصلی است بزرگ و آن آنست که بدانی که عبادت دو نیمه دارد  
 یک نیمه کسب کردن و دوم نیمه پر میزیدن یعنی کسب کردن طاعت  
 و پر میزیدن از معاصی و شبهات و این است تقوی و نیمه پر  
 افضل است و آنست که مر نمیده را از نیمه کسب کردن. و این  
 است که مبتدیان از اهل عبادت که در اول درجه باشند به  
 تیرم اکتساب مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که روز  
 روزه دارند و شب قیام کنند و همچنین در دیگر طاعات بنشینند  
 و اما کمالان و خداوندان بصیرت که اهل عبادت اند به نیمه پر  
 از معاصی مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که دل  
 از میل کردن سوی غیر خدای تعالی نگاه ندارند و چشم را از آن  
 نظر کردن سوی مالا یعنی نگاه ندارند. و ازین معنی گفت عبادت  
 از عبادت نیمه پر پس را که ای یونس بعضی از مردمان بنی آدم  
 و از عبادت نیمه پر پس را که ای یونس بعضی از مردمان بنی آدم

و اینست که عبادت دو نیمه دارد  
 یک نیمه کسب کردن و دوم نیمه پر میزیدن  
 یعنی کسب کردن طاعت و پر میزیدن از معاصی  
 و شبهات و این است تقوی و نیمه پر  
 افضل است و آنست که مر نمیده را از نیمه کسب کردن.



و این است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست بنبندد در ار سوسم  
 شکم و ببنده است مرترا در کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو بخت  
 است و آب و طعام نمی است که عمل از وی روید پس چون تخم نیکو  
 باشد زراعت نیکو باشد و نیکو برود و گردن تپاه کند بر تو زمین ترا که  
 برگزیده اصلاح نیاید معروف کرخی رحمة الله علیه گفته است که چون  
 روزه دار بنگرد که به چه چیز افطار میکند و نزدیک که افطار میکند و طعام  
 که بخورد که بسیار خوردنی باشد که دل را از آنچه بود بگرداند چنانکه برگز  
 بحال خود باز نیاید و بس خوردنی که از قیام شب محروم کند و بس نظر  
 کردنی که از خواندن سوره قرآن باز دارد و بس باشد که بنده طعام  
 بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس بر تو بادای مرد و نظر  
 دقیق و احتیاط قوی در قوت اگر سمی داری در عبادت پروردگار  
 خود و این در اصل قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل  
 گردد پس از آن بر تو باد که به ادب گیری چنانکه گفته ام و الا حلال  
 باشی مرطعام را وضائع کننده اوقات و ایام را از آنکه یقین دانستم  
 بلکه به چشم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا از عبادت نیاید

اما پیریز کردن با ترک دار و قطع کنند. در رسول الله صلی علیه و سلم  
گفته است که اصل هر دو پیریزیدن است. و چنین گفته اند که طبعیان  
هندوستان بخور را بهین پیریزیدن علاج کنند و مضر را از اکل و شرب بکاهان  
روز با بان دارند و بهم بداج می شود و بی کوه دارند و این پنج سال یکبار است. و متقیان  
در مرتبه بلند از عبادت پس بر توبه و سجده و جهاد تمام و کمال توفیق  
فصل در علاج کردن چهار عضو که آن اصل است

اول چشم و بسنده است ترا در کار چشم که بدانی که مدار کار دین  
و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و مشغول او در اکثر اوقات  
و احوال از چشم است و ازین است که امیر المؤمنین علی رضی الله  
عنه گفت هر که چشم خود را نگاه ندارد نزد یک او دل را قیقت  
نمیت. و دوم زبان و بسنده است ترا در کار زبان آنکه بدانی  
که سود تو و قیمت تو و ثمره رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت  
است و خطر عبادت و خطر شدن و فساد آن در اغلب احوال  
از قبل زبان است به نصنع و تزئین و غیبت و منیل آن که زبان  
بیکن فقط باطل میکند رنج یک ساله را بیک رنج ساله را و ده ساله

جمیع اعضا فاسد شوند و اگر او صالح شد جمیع اعضا صالح شوند  
 از آنکه او بمنزله درخت است و جمیع اعضا بمنزله شاخهاست و  
 و شاخها آب از درخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و  
 درخت میباشد و او بمنزله بادشاهی است و سایر اعضا بمنزله  
 رعیت او چون بادشاہ صالح باشد رعیت نیز صالح باشد و اگر  
 بادشاہ فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد پس صلاح چشم در  
 دشمن و غیر آن دلیل است بر صلاح دل چون درین اعضا خلل  
 و فساد ی بینی بدانکه از خلل و فساد دل است بلکه فساد دروس  
 بیشتر است پس حرف کن عنایت خود سوی او و بر اصلاح آن  
 او را تا اصلاح جمیع پیکارگی حاصل شود و راحت گیری پس بدانکه  
 کار دل دشوار است از آنکه بنای کار او بر خواطر است و خواطر  
 معقد در توشه است پس واجب است بر تو امتناع کردن از آن بحد  
 طاقت و بسبب این معنی است که اصلاح دل برابر اجتهاد و دشواری  
 ترین کارهاست چنانکه ابو یزید رحمه الله علیه گفته که علاج کردن  
 دل خود را ده سال و نقس خود را ده سال و دشواری ترین این است

فساد در درخت  
 سببی از آن است  
 خرابی را چنانچه  
 در دل است  
 نه در معدنه

و زبان خود را ده سال

و اگر به اکراه کردن نفس عبادتی گمنی در آن لذتی و حلاوتی نباشد  
 و ازین است که گفته اند طمع بند و حلاوت عبادت با بسیار خوردن  
 چه نور باشد و نفس به عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این میباید  
 ابرایم ادرهم رحمة الله علیه گفته است که پیشتر از مردان خدا در کوه لبنان  
 دیدم و هم مرا وصیت کردند که چون به اینای دنیا باز گردی چهار  
 نصیحت ایشانرا کن: یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت عبادت نیابد  
 دوم آنکه هر که بسیار خسپد در عمر برکت نیابد سوم آنکه هر که رضای مردمان  
 طلبد رضای خدا نیابد چهارم هر که سخن بسیار گوید در لایحه  
 و غیبت افتد و از دنیا برودین مسکن نرود: سهیل تستری رحمه الله علیه  
 گفته است که جمیع خیرات درین چهار خصلت است: و ابدالان که ابدال  
 شده اند بدین چهار خصلت شده اند: کم خوردن، کم خفتن، کم گفتن  
 کم با خلق مخالفت کردن: و یکی از عارفان گفته است که اگر کسی  
 سر حایه ماست یعنی مارا فراغی و سلامتی و عبادت و حلاوت و علم  
 عمل حاصل میشود و بسبب جمیع حاصل میشود چهارم دل و بسنده است  
 و در کمالی که حاصل چهار خصلت است: اگر در فاسد

سلطان ظالم بخون توسعی کند و مالک دنیا گرفته است رحمت  
 خدا من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق بشنوم اما گواهی ایشان  
 بر یکدیگر نشنوم نه از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند و فضیل گفته است  
 رحمة الله علیه مرسل خود را که برای من خانه بخرد و در آن عالمان و  
 عابدان نه چه نزدیکی مرا با قوس که اگر از من زلتی بینند نخواهند  
 و اگر در من نعمتی بینند حد ثنند و به نظر حقارت سوی انسان نگردند  
 و بسا عابدان را پسینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دور کعبه شبانه  
 نه گذارده است نه بچین گوی بر مردمان منت می نهد یا گوی که  
 از خدای تعالی شایسته رسیده است به بهشت یا ازادی از آتش  
 و فسخ یا گوی که یقین کرده است بسعادتی خود و شقاوت جمیع  
 مردمان نه و باین همه لباس مرد و ایشان و متواضعان از خوف  
 و غیران پوشند و به آن لباس پارسای خود نمایند و روایت  
 کرده اند که فرقد سنجی رحمة الله علیه بر حسن بصری در آمد کلیمی پوشیده  
 بود و حسن چنگ پوشیده بود فرقد حله حسن را مسکس کردن گفت  
 حسن گفت چه می بینم جامه من جامه اهل بهشت است و جامه تو جامه

دل باقیم پس بر تو باد به اهتمام تمام بچهار خصلتی که ذکر کردم از اهل  
 و شتاب کردن در کارها و حسد و کبر و انکه از جمله خصلتهای دل این  
 چهار ذکر کردم و بنا بر آنکه اکثر عالمان و عابدان بدین مبتلا اند بسیار  
 عابدان را بینی که اهل خود را در از کرده اند و انرا نیت خیر نیت داشته اند  
 و بسبب ان در کارهای خیر کاهلی میکنند و بسبب اینی که در حاصل  
 کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت از ان منقطع مانده و یاد  
 متجرب شدن دعا تعجیل کنند و از مقصود محروم مانده و یاد دعا  
 بد کردن کسی را تعجیل کنند و بر ان پشیمان شوند و چنانچه از هر نوع  
 صلوة الله علی نبینا وعلیه روایت کرده اند بسیار بینی که بر او ان  
 خود کنند و ترک نصیحت ایشان گیرند و بسبب اینی سفیان ثوری  
 رحمه الله علیه گفته است که ترمیم بر خون خویش مگر از عالمان و عابدان  
 این سخن را از وی مستنکر داشتند گفت من گفتیم ابراهیم خنجر گفته است  
 و عطای گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است به پیوسته از عالمان  
 که هر که دوست تراست از انشان مر ترا اگر با تو در اناری مخالفت کند  
 تو گوی این دشمن من است و او انرا ترش گوید ایمن مباش که نزد یک

لعین و از حیله‌های او غافل نباشی پس بر آن اورا به ذکر خدا بیند  
 و پاک از آن مدارد پس آن آسان هست چون غریبت مردان  
 شود چنانچه خدای تعالی گفته است إِنَّكَ لَيَسَّرُ لَكَ سُلْطَانَ  
 عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدستیکه نیست  
 مرشطان را بر آن کسیکه ایمان دارند و بر آن کسانی که بر خدا  
 توکل کنند و کار خود بدو تفویض نمایند راست گفت ابو حازم  
 رحمه الله علیه که حبست دنیا و حبست شیطان اما دنیا آنچه گذشته  
 خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزو است و اما شیطان  
 پس داند اگر میطیع شود نفع کند و اگر عاصی شود زیان نکند  
 و بدانی جهل این نفس را و طلب کردن او مرغی را که مضر  
 و مہلک است پس نگرانی از روی شفقت در کار او نگر نیستن  
 عقلا و علما که در عواقب امور می‌نگرند نه نگر نیستن چنانکه  
 و کو دوکان که نظر ایشان در او ائیل امور است نه و غایت  
 ضرر در نمی‌یابند و بسبب تلخی دار و ترک میکنند پس گام  
 نمی‌اورا به لگام قوی و باز داری او را از جمیع آنچه بد آن

اهل دفع است و مرار سیده است که پیشتری اهل دفع اصحاب کلیم  
 باشند حسن گفت که زید در جامها نهاده اند و کبر در سینهها نهاده اند  
 که کبر شما بالباس کلیم پیشتر است از کسی که پوشش او نرم است با علم پس  
 حذر کن ای طالب عبادت ازین چهار آفت خاصه که از آنکه اول  
 آدمی را در معصیت انگیزد و کبر آدمی را در کفر انگیزد و فراموشی مکن حکایت  
 ابلیس و فتنه او که کفر او از کبر بود و رجوع کن بخدای تعالی که تر از این همه  
 نگاهدار و بفضل خویش فصل در دفع عوالتی اربعه حاصل کار آنکه  
 چون نظر کنی بعقل خود بدانی که دنیا را بقای نیست و مضرت او پیش  
 از نفع او است و تبعات او از بخت تن و مشغولی دل است در دنیا و  
 عذاب در دناک و حساب در از در آخرت پس زهد کن در حصول  
 دنیا و دیگری از آن مگر مقداری که از آن چاره نیست در عبادت خدا  
 و تنعم و لذت را ترک گیری برای بهشت و بدانی که در خلق و فای  
 نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی مگر در چیزیکه چاره نیست و صحبت  
 با کسی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان چست است  
 و پرستش در عداوت است پناه طلبی به پروردگار قادر خود از آن سگ

در دفع عوالتی  
 اربعه



و چیزهای که آن مانع مقصود تو بود پس افکنده و بپاش

این عقیده سخت دشوار است تا بدو

نشونی و نترسی که باغبان

خدای تعالی نیکسان

است پس این بود

انچه

خواستم که در شرح چهار موانع عبادت بگویم و

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ

الْعَظِيمِ

محتاج نیست از فضل نظر و کلام و لباس و همچنین از جمله فضو  
 ازا که در گرفتن فضل ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان  
 خود همه بایسته های ایشان را فراخ کرده است و هر چه ایشان را  
 در کار دین مضر است از آن مستغنی کرده است پس چه حاجت  
 است به گرفتن فضل و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا  
 نام زاید شد و گویی ترا هزار نام ستوده شده و از جمله منقطع  
 شدی پسوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که ایشان از  
 اهل النسی اند بخدای تعالی و هرگاه که تو با شیطان محاربه کردی  
 از جمله مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی شدی  
 که خدای تعالی در باب ایشان شیطان را گفته است إِنَّ  
 عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی نیست ترا بر بندگان  
 من قوتی و چون تقوی کردی از جمله متقیان شدی و که هر  
 ایشان را است سعادت دنیا و آخرت و از بهشتی از  
 ملائک مقرب فاضل شدی چون این همه کرده  
 این عقیده را از دست و سخت را بریدی

اول سوره دوم  
 همچنین بهین  
 بدین احتیاج که  
 و جوش هم که است

شروع کند بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را ازان کار  
 مانع شود، التفات نکند؛ پس برائیه کار او بمراد او شود و محقق  
 خود برسد و آنکه متوکل است چون خواهد که در کاری شروع کند  
 بقوت تمام و به یقینی کمال بوعده خدای تعالی شروع کند  
 و او را بضمان خدای تعالی تمام باشد و التفات نکند به آن  
 انسانی که او را ترسانند و بشیطانی که او را وسوسه کند؛ پس  
 برائیه بر مقصود و مطلوب خود ظفر یابد و آقا این بیچاره که گسست  
 دل است و ناتوان دایما در تردد و تحیر ماند و همچو دراز گوش در جا  
 علف خوردن و مانند مرغ در قفس و ایما منتظر آنکه خصمش بیاید  
 و خورش بیارد؛ کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند  
 و اگر قصد کند کم باشد که بر آن ظفر یابد نه پنی اصحاب همت را از آنجا  
 دنیا که مرتبه بلند نیافتند مگر که از سر جان و مال برخاستند و ملوک  
 برای گرفتن مملکت از جان و مال می خیزند و به خصم تیغ میزنند  
 برین قصد که یا مملکت حاصل کنند یا بملک شوند؛ گفته اند که معا  
 رضی الله عنه روز جنگ با علی مرتضی رضی الله عنه چون بر دو لشکر را

عقب چهارم عوارض است و عارض  
آن باشد که پیش آید پس بر تو باد ای طالب عبادت  
بدفع کردن عوارض که مانع اند مرترا از عبادت : و گفته ایم که  
عوارض چهار اند : یکی از آن مطالبه نفس است به رزق :  
و دفع کردن آن به توکل است بخدای تعالی : و وجوب توکل  
بسبب دو چیز است یکی آنکه تا فراغ حاصل شود مرترا بر  
عبادت کردن : از آنکه اگر متوکل نباشی عبادت نتوانی کرد پس  
مشغولی ظاهر تر به طلب و کسب و مشغولی دل بخواست و اراده  
و فراغ دل در عبادت شرط است : و این حاصل نیست مگر  
متوکلان را : بلکه من میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی  
موجود نباشد دلش قرار نگیرد : کم باشد این چنین که کار  
بزرگ دنیاوی یا اخروی بدست آید : از شیخ خود این سخن  
بسیار شنیده ام که کار با برادر خاطر در عالم میسر نشود مگر دو کس  
یکی مویکه متوکل باشد : دوم آنکه متهور یعنی بی باک باشد : مویکه  
این کلام جامع است در معنی خود : از آنکه متهور چون خواهد که کار

و عبادت قصد آن کنند: ایشان را مانعی و حاجزی نیست که همه  
 جایها نزدیک ایشان یکسان است: و هر زمان نزد یک  
 ایشان یک زمان است و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 مَنْ سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ: وَمَنْ  
 سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: وَمَنْ  
 سَرَّهٗ اَنْ يَكُوْنَ اَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ  
 اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ یعنی هر که را خوش آید که او برترین  
 مردمان باشد گو تو قوی کن و هر که را خوش آید که او قوی ترین مردمان  
 باشد گو که بر خدای تعالی توکل کن: و هر که را خوش آید که او  
 تو انکرترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خداست از آنچه  
 در دست اوست: و سلیمان خواص رحمة الله علیه گفته است  
 اگر مردی بر خدای تعالی بصدق توکل کند: با دشمنان و  
 هر که جز ایشان باشند بوی محتاج باشند و او به کسی محتاج نگردد  
 و چگونه محتاج گردد آن کسی که مولای او غنی و حمید است: و اینها هم  
 خواص رحمة الله علیه گفته است که در میان جوانی را میدهم

بدید گفت هر کاری بلند طلبد از سر جان برخیزد و بازارگانان  
 برای حاصل کردن مال در دریا سوار شوند و سفر کج و بر اختیار  
 کنند و جان و مال خود در خطر افکنند اما این بیچاره باناری که  
 دل او ضعیف و غریب است او مست است و علاقه دل از نفس و اسل  
 و مال قطع نمیتواند کرد و ایا از خانه بدکان و از دکان بخانه است  
 علم باشد که بر مرتبه شریف برسد مثل ملوک و بازارگانان بلکه  
 درین دکان در می حاصل شود یاد آگنی باید آن نزدیک او کار  
 عظیم باشد این است حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت  
 بدانکه سرمانه ایشان این خصلت است که او را توکل گویند و قطع  
 کردن دل از جمیع علایق از آنکه چون توکل کردند توانستند که  
 بفراغ باطن بعبادت خدای تعالی برسند و بهمین علایق الش  
 نمکنند و بی باکانه بر روی زمین سفر نکنند لاجرم مردان دین  
 شدند و در میان مردمان حریت و حرمت یافتند و به حقیقت  
 بادشاهان روی زمین ایشانند از آنکه هر جا که خواهند بروند  
 و هر جا که خوش آید فرو آیند و هر کار که بزرگترین کار است از علم

ذَرَفَهَا پس برسانیدن رزق سوگند خورده قُورِبَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
 أَنَّهُ لَحِقَ بِسَبِّهِ لَوْ كَلَّ يَمُودُنْ اَمْرُ كَرْدِه وَاَوْكَلَّ عَلَى النَّحْيِ الَّذِي لَا يَمُوتُ  
 پس کسی که قول او را اعتبار کنند و بپوشیده او بسند کنند و بضمانت  
 او دلش قرار گیرند و به قسم او قانع نشود و بفرومان او پاک ندارد  
 بشکر که حالش چگونه باشد و چه محنت نامر او را پیش آید و بخدای که  
 مصیبتی سخت تر ازین نیست و اما از ان در غفلت عظیم و در حال  
 الصَّالِي الصَّالِيهِ و سلم ما بن عمر رضی الله عنهما را گفت چه می  
 اگر باقی ماننی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضعت ایمان یکساله را  
 ذخیره خواهند کرد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم معاذ الله  
 من روی خلق خدا تا ترسان به بنیم و حسن بصری رحمه الله علیه  
 گفته است که لعنت خدا بر قومی باد که پروردگار ایشان برسانیدن  
 رزق ایشان سوگند خورده و ایشان استوارش ندارند و چون  
 آیت وَفِي السَّمَاءِ ذَرْفُكُمْ وَمَا لَكُمْ عِدُونَ قُورِبَ السَّمَاءِ  
 وَاَلَا كَرُفِ اِنَّهُ لَحِقَ بِكُمْ فرود آمد ملائکه گفتند که بنی آدم هلا شدند  
 پروردگار خویش را در خشم آوردند و قولش استوار نداشتند و

نوی سبیکه و نوقه است که گفتیم بجای خواهی رفت گفت بلکه گفتیم بی زاد و  
 راحله گفت ای سست یقین کسی که آسمانها و زمین را با قدرت  
 خویش نگاهدارد مرا بی زاد و راحله بکدام رسانده ابراهیم میگوید چون  
 رسیدم آن جوان را دیدم که در طواف است چون مرا بدید گفت ای  
 شیخ بنور یقین تو یحییان هست هست نه و ابو مطیع حاتم گفت  
 شنیده ام یا با آنها قطع میکنی بنوکل بی زاد و راحله گفت زاد من چنان  
 چیز است گفت آن چیست حاتم گفت دنیا و آخرت را ملک خدا  
 میدانم و همه خلق را بندگان خدای تعالی میدانم و همه روزیها  
 و سبب بدست خدای تعالی میدانم و حکم خدای تعالی در همه روز  
 زمین نافذ می یابم اما سبب دوم که موجب توکل است آنست که در  
 ترک او خطری عظیم است میگویم که خدای سبحان تعالی رزق وافر  
 را بجا ذکر کرده است وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس معلوم شد که  
 رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن تو پس وعده رزق  
 ثمره است إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِّينِ پس  
 رزق را ضامن شده همان دانه فی الارض الا علی الله



گردن بر کسی این باشد که او را بمنزل وکیل کار خود و ضامن صلاح  
 خود دانی و بی تکلف برو بسنده کنی و اما موضع توکل بدانکه  
 توکل درست جای باشد تا یکی در موضع قسمت و آن آنست که  
 بر خدای تعالی اعتماد کنی که آنچه قسمت او کرده است آن از قوت  
 شدنی نیست و از آنکه حکم او بدل نشود و دوم در موضع یار طلبیدن  
 و آن اعتماد کردن است بر یاری کردن خدای تعالی و چون در راه  
 او مجاهده کرده باشی و سوم در موضع رزق و حاجت و این سوم  
 فرض و لازم است مرئیه را بدلیل عقلی و نقلی و مقصود ما اینجا  
 از توکل معرفت این توکل است و پس موضع توکل رزق مضمون  
 است یعنی رزقیکه خدا بخواهد ضامن آن شده است و بدانکه رزق  
 چهار قسمت است : مضمون و مقسوم و مملوک و متوعد اما رزق  
 مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است و بدان قوام نیست  
 نه سائر اسباب و خدای تعالی عزوجل که ضامن شده است  
 این رزق را شده است و توکل کردن درین واجب است بر بنده  
 بدلیل عقلی و نقلی و از آنکه خدا بخواهد ما را تکلیف کرده است بخداست

تا سوگند خورد بر سائیدن رزق : و او بیست و نهمین قرن رحمته الله علیه  
 گفته است : اگر عبادت کنی خدای را همچو عبادت همه اهل آسمان  
 و زمین قبول کنی از تو تا استوار نداری او را در سائیدن رزق  
 گفته چگونه او را استوار داریم : گفت به آنکه ایمن باشید از رسیدن  
 رزق : هرگز این جهان مرا و بیست و نهمین قرن گفت که کجا سکونت کنیم گفت  
 در شام هرگز گفت که حال عیسی در شام چیست : او پس گفت وای  
 برین دلبا که پراز شکست : پس چه نفع دهد و عظمت : و روایت  
 کرده اند که گفتن و زدی بر دست ابو یزید بسطامی رحمته الله علیه تو برگرد  
 ابو یزید او را از حال او پرسید : گفت هزار گور کشادم پس بر طرف قبله  
 نمدیدم مگر دو کس را ابو یزید گفت برگردانید بن روی ایشان از پشت که  
 ایشان خدا را در کار رزق استوارند اشتند سؤال اگر گوئی که خبر  
 شن ما را از حقیقت توکل و حکم آن و آنچه واجب است بر بنده از توکل  
 در کار رزق جواب بد آنکه این ترا به دانستن چهار فصل معلوم شود  
 بیان لفظ توکل : و بیان موضع توکل : و بیان حد توکل : و بیان  
 علاج توکل اما لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق است از و کالت پس توکل

تحقیق باشد: و ما فساد این سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم: و اما رزق مقسوم آلت که خدای تعالی قسمت کرده است: هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند و پوشند هر یکی مقدار: و وقتی مخصوص و معین: که از آن زیادت و نقصان نپذیرد: و مقدم و موخر نگردد: چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که رزق قسمت کرده شده است و از آن فراغ حاصل آمده نه بتقوای متقی زیاده شود و نه بتباهی تباه کار نقصان گیرد و اما رزق مملوک که بر یک در ملک او میکنند از مالهای دنیا چنانکه خدایتجا بر یک را تقدیر و قسمت کرده است و اما رزق موعود آلت که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است بشرط تقوی از وجه حلال بجز رحمتی برسانند چنانچه گفت و هُنَّ یَتَّقِی اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ این بود اقسام رزق: و توکل که واجب است در رزق مضمون واجب است و اما حد توکل بدانکه بعضی از علماء گفته اند که توکل اعتقاد کردن دل است بر خدای تعالی به بریدن دنا امید شدن از غیر

و طاعت خود پس چاره نیست مگر آنکه بدان قوام بنیاد باشد تا  
 عبادت مشغول توانیم شد و یکی از مشایخ کرامیه بر اصل و بنیاد  
 خود سخن خوب گفته است و آن آنست که گفت برخدای عزوجل  
 واجب است رسانیدن رزق بندگان به سبب چیزی که آنرا  
 سید است و ما بندگان او و بر رسید واجب است نفقه بنده چنانچه  
 بر بنده واجب است خدمت سیده دوم آنکه خدای تعالی بندگان  
 را محتاج رزق آفریده است و راه طلب او ایشان را نموده و از آنکه  
 نمی دانند که رزق ایشان چیست و از کجا است و کی خواهد رسید  
 تا بعینه در اینجا و در آن وقت طلب کنند چون چنین باشد واجب  
 است بروی که مؤمن آن از ایشان کفایت کند و رزق  
 ایشان را به ایشان رساند و سوم آنکه ایشان را به خدمت  
 و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است و  
 پس واجب است بروی که مؤمن را به کفایت رسانیدن تا به فراغ  
 از خدمت تواند کرد و این سخن کسی است که بر سر آمد بوسیله  
 مطلع باشد از آنکه کسی که برخدای تعالی چیزی واجب گوید خطا

آن بنده بند بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق مضمون  
 خود طلب آن بنده را حاجت نیست از آنکه لابدی رزق مضمون  
 است و آنرا خود خدای تعالی ضامن شده است سوال اگر گوی  
 چون رزق مضمون از سبب است روا باشد که ما طلب آن سبب  
 کنیم یا نه جواب بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن اسباب از آنکه  
 خدای تعالی اگر خواهد بسببی رساند و اگر خواهد بغير سبب پس بگوید  
 لازم باشد بر ما طلب سبب و نیز خدا ایضا ضامن مطلق شده است  
 بی شرط طلب و کسب و نیز چگونه روا باشد که بنده را طلب کردن  
 چیزی فرمایند که جای آن نداند از آنکه معلوم نیست که کدام  
 چیز سبب رزق است و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد  
 سوال اگر گوی که رزق به طلب زیاد میشود و به ترک طلب ناقص  
 میگردد یا نه جواب بدانکه به طلب و ترک طلب کم و بیش  
 نگردد و که رزق هر یکی را در یونس و غفر و موقت نوشته اند و حکم  
 خدای تعالی آنرا نشتود و قسمت او متغیر نگردد و ازین است که رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم چون در ویشی را پاره نان دارا گفت

خدای تعالی : و بعضی گفته اند که توکل ترک تعلیق است : و تعلیق  
 ذکر قوام بنیه است بخیر بجز خداست : و نزدیک من برود و قول یکی  
 اصل باز میگردد : و ان اعتماد کردن دل نیست : <sup>خدا تعالی</sup> بدانکه آنچه قوام بنیه  
 بدو است ان از خدای تعالی هست نه بکسی دیگر زیرا و نه بچشم و نه  
 و نه بسببی از اسباب : و خدای تعالی اگر خواهد بسببی قوام بنیه بخشد :  
 خواه بغیر سبب : چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی :  
 و دل از مردمان و اسباب بکلی بگینی : ترا توکل خیا که حق آنست  
 حاصل شود : و اما چیزی های که بر توکل باعث میشوند این است که خدای  
 خدای را برزق یاد کنی : و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالی  
 و کمال او و علم و قدرت : و پاکی او از خلف و عده : و سهو کردن  
 و بجز نقصان : چون بنده برین از کار مواظبت کند : باعث شود  
 او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار برزق سوال اگر کوی روا باشد  
 بنده را طلب رزق بجای یانه جواب بدانکه رزق مضمون که  
 غذا و قوام بنیه است و از آن چاره نیست مکن نیست که از اطلب  
 کنیم : اما آنکه آن از فعل خدای تعالی است بر بنده همچون حیات و موت

و صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم گفته است که چهار چیز است که  
 از آن فرایغ حاصل شده است یکی صورت ظاهری که آنرا خلق گویند  
 و دوم سیرت باطن که آنرا خلق گویند و سوم نرق و چهارم اجل  
 قسم دوم معلوق است و مشروط به فعل بنده و آن ثواب و عقاب است  
 نه بینی که خدای تعالی این چه مثل و قرآن معلوق به فعل بنده و کفر  
 کرده است که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكُنَّا  
 عَنْهُمْ سَيِّئَاتٍ ثُمَّ وَلَا كَخَلَفْتُمُ جَنَاتِ النَّعِيمِ ای اگر  
 اهل کتاب ایمان آورند و تقوی کنند هر آینه گناهان ایشانرا  
 بسیاریم و در آیهک ایشان را در بهشت سوال اگر گوی که ما  
 طایبانرا می بینیم تو نگردد مالدار و تارکان را می بینیم فقیر و جائز  
 جواب بدان که گویی که طایبی فقیر و محروم نمی بینی و تارکی  
 مرزوق و معنی نه بلکه این بسیار است سوال اگر گویی که در دنیا  
 و بیابان نبی نوشته در رویم و انجا سکونت گیریم بانه جواب  
 بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدایتجا اعتماد تمام داری و در روز  
 قیامت عوام بچاره بعلالین مشغول می باشی و من ای امام

هَاتَكَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ لَا تَبَلَّكَ یعنی بگر این را اگر نمی آمدی این  
می آمدی سوال اگر گوی که ثواب و عقاب در لوح محفوظ نوشته  
اند با این همه بر ملا واجب است طلب کردن آن : اما زیاده میشود  
به طلب : و نقصان می پذیرد و به ترک طلب یا جواب بدانکه  
طلب ثواب از آن واجب است که خدای تعالی طلب آن بر ما واجب  
گردانیده است : و به ترک آن وعید کرده : و به ثواب بی انگل  
صالح کنیم ضامن نشده است : و فرق میان کار رزق و میان ثواب  
و عقاب در یک نکته است : و آن آنست که علما گفته اند که هر چه در لوح  
محفوظ نوشته اند و قسمت یکی قسم مطلق بی شرطی و معاقب فی فعل  
بنده نیست ، و آن رزقها ، و اجلها است : نه چنی که خدای تعالی  
این هر دو را به شکل در قرآن مطلق ذکر کرده است چنانچه گفت  
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا خَرَضَ الْأَعْلَى اللَّهُ رِزْقَهَا یعنی نیست  
هیچ جنبه بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است و چنانچه گفت  
فَإِذَا سَأَلَ أَجَلَ نَفْسٍ كَسَاخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ  
یعنی چون اجل سپری شود پس پیشش نشوند مران اجل ساعتی



و کار در گرفتن توشه و ترک آن نیست ؛ بلکه کار به دل است  
باید که دل متعلق نباشد ، مگر بوعده خدای تعالی و ضمانت  
او ؛ از آنکه بسا کس که در سفر توشه برگرفته است ؛ و دل او با خدا  
نه با توشه و بسا کس که توشه برگرفته است ؛ و دل او با توشه است  
نه با خدای تعالی سوال اگر گوی که رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و اصحاب او و سلف صالح ؛ رضی الله عنهم توشه برگرفته اند  
جواب گویم من ترا لاجرم توشه برگرفتن مباح است نه حرام  
بلکه حرام متعلق شدن دل به توشه ؛ و ترک توکل بر خدا  
عز و جل ؛ و نیز چه گمان بری بر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و اشخاص متعلق طعام و شراب و درم و دینار بود ؛ حاشا و کلا که  
اینچنین باشد ؛ بلکه دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدا  
تعالی بود او است که جمله دنیا بر او عرض کردند ؛ و کلید خزائن  
زین بر او آوردند قبول نکرد ؛ و این که توشه برگرفتن بد نیست  
غیری برگرفتن ؛ نه بسبب میل ؛ نه بتوشه ؛ و معتبر نیست به  
سوال اگر گوی که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن

ابوالمعالی رحمه الله علیه شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند  
 بر عبادت مردمان و خدای تعالی با او معامله کند بر عبادت  
 مردمان در کفایت مؤمنان و داین سخن نیک خوبست و در این  
 این فوائد بسیارست هر کسی را که تامل کند سوال اگر گوی که خدای  
 تعالی گفته است وَ تَزِدُّوهُمُ الْكُلَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى  
 جواب بدانکه درین دو قول هست یکی آنکه مراد توشه آخرت  
 هست و لهذا گفت إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى و گفت اب  
 خَيْرَ الزَّادِ حُطَّاءُ الدُّنْيَا وَ اسْتِبَاقَةُ دَوْمِ الْكُلِّ قَوْمِ  
 در راجع توشه یعنی هر روز از مردمان میخواهند و ایضا میدهند  
 امر کرده شدند توشه هر کس بپایستد یعنی توشه بپایستد  
 از مال خود بهتر است از مال کردن از مردمان و نیک کردن بر  
 ایشان سوال اگر گوی که متوکل را روا باشد که در سفر توشه  
 بگیرد چنانچه جواب بدانکه با باشد که در سفر متوکل نشسته گیرد  
 ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه متعلق دل او بجزایست  
 باشد و اعتماد او بر وی بوده و بسا بود که نیست مسلمانی برگزیده

یعنی بگذارند بریرا به کسی ترا بیا فریده است و راحت بگیر  
 سبب دوم آنکه حاصل شدن صلاح و خیر در استقبال است  
 از آنکه عاقبت کار ما معلوم نیست ؛ بسا شر باشد که بصورت  
 خیر نماید و بسا زیان در صورت نفع باشد ؛ و بسا زبرد صورت  
 شهید باشد ؛ و تو جابلی عاقبت و اسرار کار را ؛ پس اگر کار  
 را قطع کرده بخوای که آن نزدیک تو نیست ؛ نزدیک است که  
 در هلاکت افتی و ندانی حکایت کرده اند که یکی از عابدان  
 از خدای تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید ؛ او را گفتند که از  
 خدای تعالی عاقبت خیر نخواه ؛ نشنید و همان خواست ؛ چون  
 خدای تعالی شیطان را بر او ظاهر کرد ؛ عابد قصد آن کرد که ویرا  
 بزند ؛ ابلیس گفت اگر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کردم ؛  
 عابد بر قول او مغرور شده و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است  
 چند گاه دیگر هر چه خواهم بکنم ؛ پس تعب بکنم به فسق مشغول شده  
 و شرک عبادت کرد و هلاک ابد گردید ؛ پس این حکایت بیدار  
 کننده است بر ترک حکم در خواست و لحاج کردن در مطلوب

جواب بدانکه این حکم مختلف میشود به اختلاف حال اگر  
 کسی هست که او مقتداست و میخواهد که بیان کند که برگرفتن  
 توشه مباح است؛ و یا خود بدان بنیت خیری کند اینچنین کس را  
 توشه برگرفتن اولی تر است؛ و اگر تنهاست و قوی دل است  
 به خدای تعالی و توشه او را مانع است از عبادت خدای عزوجل  
 اینچنین کس را ترک توشه افضل است؛ و بنکوه هم کن و الله الموفق  
 عارض دوم و آن خطر عاقبت کار است و دفع آن  
 در تقویض است بخدای تعالی پس بر تو باد و به تقویض کردن در  
 همه کارها به خدای عزوجل؛ و این بسبب دو چیز است یکی آنکه  
 ساکن شدن دل در حال؛ از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت کارها  
 ندانی؛ برائیند پریشان دل باشی؛ و چون کار بخدای تعالی  
 تقویض کردی؛ و دانستی که او ترا فرماید مگر صلاح و خیر این  
 شدی از خطر و دولت ساکن شد در حال و این امن و سکونت  
 و راحت دل نعمتی و غنیمتی عظیم است؛ و شیخ من در مجالس  
 این سخن بسیار گفتی که *دفع التذنب إلى من خلقك لتتريخ*؛

به استثنای قید کنی ؛ آن تفویض باشد ؛ پس اگر استثناء  
 کنی و به قطع و حکم بجوای آن طمعهاست ؛ استثنای منتهی ؛  
 پس موضع تفویض بر مراد است که در آن خطر است ؛ و آن  
 آنست که صلاح خویش در آن به یقین ندانی ؛ و اما معنی تفویض  
 شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار خیری است که در آن  
 بیم خطر است ؛ بسوی مدبر مختار علیم ؛ به مصلحت خلق ؛ و من میگویم  
 خدا تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی در  
 چیزیکه از خطر او ایمن نه ؛ و ضد تفویض طمع است ؛ و طمع بر دو نوع  
 است یکی در معنی رجاست و آن خواستن چیز نیست ؛ که در آن  
 خطر نیست ؛ و یا خواستن چیزیکه با خطر است به استثناء ؛ و این طمع  
 ستوده است ؛ چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه گفت  
 وَالَّذِي اَطَاعَ اَنْ يَّغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ یعنی آن  
 خدای که طمع میدارم از وی که یا مرز و گنا مان مراد ز یاد آید  
 و دوم طمع مذموم است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است  
 بهر چیزیکه از طمع که آن فقری حاضر است ؛ و شیخ من گفته است که طمع

و اما اگر کاری را بخدای تعالی تفویض کنی ؛ و از بخواهی که آنچه خیر  
 صلاح تست آن کند پس بینی مگر خیر و صلاح سوال اگر گوی که خیر  
 کن ما را از معنی تفویض حکم آن جواب بدانکه اینجا دو فصل است  
 که بدان مقصود روشن شود ؛ یکی موضع تفویض ؛ دوم معنی او ؛  
 و خداو ؛ و صدق او ؛ و اما موضع تفویض بدانکه مراد با بر قسم است  
 یکی مراد است که یقین میدانی که شرف و دست در عمل مثلش  
 و عذاب ؛ همچون کفر و بدعت و معصیت ؛ پس اینجا چه مرادی  
 اصلا طلبیدن نشاید ؛ دوم مراد است که میدانی قطعا در آن  
 صلاح است ؛ چنانکه بهشت و ایمان ؛ و فرض ؛ و سنت بدانکه  
 رواست ترا خواستن اینجا چه مرادی بحکم و قطع و این جا تفویض  
 نیست ؛ از آنکه در طلب او هیچ نوع خطری نیست ؛ و بی شک خیر  
 صلاح است ؛ سوم مرادی است که نمیدانی قطعا که در آن صلاح  
 و یا فساد آن همچون نوافل و مباحات است ؛ و این موضع تفویض  
 است ؛ و روانیست مر آنرا بر سهیل قطع و حکم بخوابی ؛  
 بلکه به استناد و شرط خیر و صلاح ؛ پس چون ارادت خود را

نیست ؛ از آنکه ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود ؛ و جمیع  
 نشود به استقامت گناهی ؛ پس روا باشد خواستن ایمان و  
 استقامت بر سبیل قطع و حکم ؛ شیخ من گفته است که خطر در فعل  
 آنست که ممکن باشد که در آن چیزی پیش آید که مشغول شدن  
 بدان پیش آید ؛ اولی تر باشد از اقدام کردن بر آن فعل ؛ و این  
 مباحات و سنن و فرائض افتد نه بینی کسی را که برو وقت نماز  
 تنگ شود ؛ و قصد او کند ؛ پس بنده کسی که در آتش می افتد ؛  
 یا در آب غرق میشود ؛ و خلاص دادن او را ممکن است ؛ پس  
 مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن ؛ پس  
 روا نیست خواستن مباحات و لوافل و پیشگیری از فرائض حکم قطع ؛  
 سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان چیز  
 فرضیه کند و بر ترک آن وعید کند ؛ و در کردن آن صلاح نباشد  
 نباشد جواب بدانکه شیخ ما گفته است رحمة الله علیه که  
 خدای تعالی نفرماید بنده را چیزی مگر آنکه در آن صلاح او باشد  
 چون مجروح شده باشد از عوارض و علل ؛ و تنگ نگردد برو

مذموم و دو چیز است یکی ساکن شدن دل بر منفعتی که در آن ملک  
 است ؛ دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم و این  
 ارادت است که مقابلۀ تفویض است و اما علاج تفویض آنست که خطر  
 عاقبت کار را یاد کنی و امکان هلاک و فساد در آن تصور کنی و  
 قوی ترین علاج او آنست که عجز خود را از امتناع بر افتادن در خطر  
 یاد کنی ؛ چون برین دو ذکر موانع طبیعت کنی ترا بدان آرد که همه کارها  
 بخدای تعالی تفویض کنی ؛ و طلب نکنی ؛ هیچ کاری را مگر بشرط صلاح  
 و خیر سوال اگر گویی که چیست آن خطر که بسبب آن تفویض در کار  
 واجب است **جواب** بدانکه خطر در جمله دو خطر است ؛ یکی خطر شک  
 باشد یا نباشد ؛ و بدان رسی یا نرسی ؛ و اینچنین خیر محتاج است  
 به استثنا ؛ دوم خطر فساد از آنکه یقین نمیدانی که در آن صلاح  
 مغضرتست یا فساد ؛ و درین محتاج هستی به تفویض کردن ؛ و بدانکه  
 عبارت ائمه مختلف است در بیان خطر ؛ بعضی گفته اند که خطر در  
 فعل آنست که فعلی باشد که بی او نجات ممکن نیست ؛ و ممکن است که  
 جمع شود به آن گناهی ؛ پس مدایجان و سنت و استقامت خطر



تفویض کرده است سوال اگر کسی که واجب است با منوی  
 چیزی کند که ان افضل است جواب بدانکه ایجاب  
 واجب گردانیدن باشد و این در حق خداوند سبحان و تعالی  
 محال و مستحیل است و مریدگان او را بر و چیزی واجب نیست  
 و روا باشد که باینده چیزی کند که ان اصلح است نه افضل  
 نه نبتی که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب او را رضی اللہ  
 عنہم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب و تا نماز  
 بامداد از ایشان فوت شد و نماز افضل است از خواب و با  
 باشد که بنده را تو انگری و لغت در دنیا بدید اگر چه درویشی  
 او را افضل است و بزرگ و فرزندان مشغول کند اگر چه مجرب و برون  
 برای عبادت خدای تعالی افضل است و او است و انان  
 بر بندگان خود و این بدانکه طیب حاذق و ناصح مریدان  
 ماء الشیر خوردن فرماید اگر چه شربت افضل باشد از آنکه بداند  
 صلح او در ماء الشیر است و مقصود بنده نجات اوست نه  
 سلاکت و نه فضل و شرف با فساد و بپلاک سوال اگر کسی

فعل فرض مجدی که تواند از آن عدول کردن؛ مگر اگر در آن صلاح باشد؛ و بسا باشد که خدای تعالی بسببی پیدا آورد که بر آن سبب عدول کردن؛

به یکی از دو چیز اولتر

باشد از مشغول شدن به دیگری؛ و بنده در آن چیز معذور باشد بلکه عاجز؛ نه بترک این فرض؛ بلکه به فعل فرض که اولی تر بود؛ از امام ابو القاسم قمیشیری رحمه الله علیه شنیده ام درین مسئله که گفت خیر بای که خدای تعالی بر بندگمان فریضه کرده است از نماز در روزه و مثل آن که در آن صلاح است مرنبده را لاحاله؛ و صحیح است خواستن آن به حکم؛ و من نیز در آن متفق شدم؛ پس باقیاندها را دنا و اخل این را نیکو فهم کن که از علم بای باریک است سوال اگر گویی بر که در کارها تفویض کند از هلاکت و فساد ایمن کرد و بانه و این برادر محنت است جواب به آنکه غالب آنست که با مفوض نکند مگر آنچه صلاح اوست؛ و بعضی گفته اند که ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که در آن صلاح او نباشد در کاری؛ که آن بخدمت الهی

خدای تعالی در چیزی از آن ؛ این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم  
و بقی است و از جمله اسرار است ؛ اگر حاجت تنبیه بنودی و ذکر مکرر و

من

از آنکه بعد مکاشفه آسب میزند و الله الموفق

عارض سوم قضا است و در و انواع آن پس بر تو

باد برضاد او ن بقضای خدای تعالی و آن بسبب دو چیز است

یکی آنکه تا ترافع برای عبادت کردن حاصل شود ؛ از آنکه اگر به

قضا راضی نباشی ؛ ایما نمکین مانی ؛ و عمر دین بگذرانی ؛ که چرا

این شده ؛ و چرا این نشد ؛ و چرا این باشد ؛ و چرا این نباشد ؛ پس

دل تو بدینها مشغول باشد ؛ چگونه عبادت توانی کرد ؛ از آنکه

یک دل پیش نذاری ؛ و این خود پراز اندوه تا کردی ؛ پس

نماند در دل تو جائی برای ذکر عبادت ؛ و فکر آخرت ؛ دوم آنکه

خطری است و نارضا دادن به قضای خدای تعالی و ایت

کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوٰۃ الله علی نبینا و علیهم السلام بسبب

مکروهی که بدو رسیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرده و چه

آید که مرا خدائی می آموزی ؛ که از من شکایت میکنی ؛ و من از

و قد صدق الله تعالی  
حیث قال ان حسن الامور  
الارضیه و النیکات النبییه  
قد هیبت بربک ما شک  
هذه

که روا باشد مفوض را چیزی اختیار کردن یا نه جواب  
 بد آنکه صحیح نزد یک علمائی ما رحمه الله نسبت که مفوض مختار باشد  
 و این اختیار در تفویض اوقاف نیست؛ از آنکه معنی اختیار نسبت که  
 مراد از صلاح است در مفضول و افضل؛ و از خدای تعالی بخواهد که  
 او را افضل دهد؛ چنانکه مریض طبیب را گوید که داروی من از شربت  
 کن نه از ماء الشعیر چون مراد بر دو صلاح است؛ تا حاصل شود مراد  
 بر دو چیز؛ افضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخواهد از خدا  
 تعالی که صلاح او در چیزی گرداند؛ که آن افضل است تا حاصل شود  
 مراد افضل و صلاح بر دو؛ لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی  
 صلاح او در غیر فضل نهد بر آن راضی باشد سوال اگر گوئی که چرا  
 رواست بنده را که افضل را اختیار کند که روا نیست مراد از صلاح  
 را اختیار کند جواب بد آنکه فرق میان این بر دو نسبت که  
 بنده افضل را از مفضول بشناسد؛ اما صلاح را از فساد نداند؛  
 و نیز معنی آنکه رواست خواستن افضل آنست که از خدای تعالی  
 بخواهد که صلاح او را افضل نهد؛ نه آنکه بنده را تحکم است بر

بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شرعاً نباشد و مشایخ  
 ما رحمۃ اللہ علیہم گفته اند که هر چه بدان قضا کرده اند چهار نوع  
 است نعمت ؛ و سختی ؛ و خیر ؛ و شر ؛ اما نعمت  
 واجب است در آن رضا بچشم کننده و حکم و بدلی حکم گردانده و واجب است  
 بر آن شکر ازین رو که نعمت است ؛ و اما سختی واجب است  
 در آن رضا بچشم کننده ؛ و حکم ؛ و حکم کرده شده ؛ و واجب است  
 در آن صبر کردن ازین رو که شدت است ؛ و اما خیر واجب است  
 در آن رضا به حکم کننده ؛ و حکم ؛ و حکم کرده شده ؛ و واجب است  
 در آن ذکر منت ازین رو که خیر است ؛ و بر آن خیر توفیقش داده  
 اند ؛ و اما شر واجب است در آن رضا بچشم کننده و حکم ؛ و حکم  
 کرده شده ازین رو که آن چیز حکم کرده شده است ؛ ان بیکر  
 این خبر شراست ؛ و واجب است از آن استعاذه سوال اگر گوی  
 راضی طلب زیاده کند یا نه جواب <sup>بقیه استغفار</sup> بدانکه طلب زیادت  
 رواست بشرط خیر و صلاح نه بهر سبیل قطع و حکم ؛ و چون بشرط  
 خیر و صلاح بخواند از مقام رضا بیرون نیاید ؛ بلکه ان دلیل

اهل ذم و شکایت نبستم؛ این چنین بود اول کار تو در علم غیب  
 پس تو چرا بقضای من راضی نمیشوی؛ میخواهی که دنیا را بسبب  
 تو بگردانم؛ یا لوح محفوظ را بسبب تو بتبدل کنم؛ تا آن شود که تو خواهی  
 و نشود آنچه ما خواهیم؛ و آن شود که تو دوست داری؛ نه آنکه من  
 دوست دارم؛ به عزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد غیبت  
 پیغمبری از تو بستانم و در دوزخ درآرم و پاک ندارم؛ میگویم که  
 ای غافل درین سیات عظیم و وعید ایل یک نظر کن؛ که با نبیا  
 و اصفیا بنگاه که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد که شکایت  
 کند سواں اگر گوئی که چیست معنی رضا به قضا و حقیقت آن و حکم  
 آن جواب بدانکه علمای مازحمته الله علیهم گفته اند که رضای تو که  
 خشم است و خشم آنست که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است  
 اولی تر و اصلح داند و بی آنکه صلاح و فساد او به یقین بداند سوال اگر  
 گوئی که شر و معاصی بقضای خدای است غرض جل پس چگونه  
 راضی شود بنده بشتر و معاصی جواب بدانکه رضای تو که  
 واجب است به قضا است؛ و قضای تو شر نیست بلکه شریعت است

در این کتاب  
 صد و یک  
 باب است

و مصیبت تا از چهار وجوه پیش خواهد آمد: یکی آنکه هیچ عبادتی نیست که در آن مشقت نیست؛ و ازین بسبب است این جمله ترغیبات و وعده های ثواب که در کار عبادت می بینی از آنکه عبادت نتوان کرد مگر بخالفت هوای نفس؛ از آنکه نفس از خیرش مانع است؛ و مخالفت نفس کردن سخت ترین کار است بر آدمی دوم آنکه چون بنده خیری بکند به مشقت واجب است او را احتیاط کردن تا آن فاسد نشود؛ و صبر کردن بر نگذاشتن عمل سخت تر است از صبر کردن بر عمل؛ سوم آنکه دنیا دار محنت است پس هر که در او باشد چاره نیست مراد از ابتلا به سختیها و مصیبتها همین بر انواع است مصیبت در اهل و قریب تیان و برادران و یاران باشد بمردن و رفتن؛ و در نفس باشد به انواع مرض و درد و در عرض باشد به بد گفتن مردمان او را و خوار داشتن و غیبت کردن و شتم نهادن و در مال باشد به رفتن و نقصان شدن؛ و هر یکی از این مصیبت ها پیشی است و عذاب است بنوعی دیگر و بنده محتاج است بصبر کردن بدین همه؛ و الا بخرع و فزع و تاسف او را از عبادت

است بر رضا؛ از آنکه هرگز اخیری خوشش آید و بدان راضی باشد  
 بر اینکه از آن چیز بیشتر طلبد؛ چون شش پیش رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم آوردندی میگفتی یارب درین برکت ده ما را و زیاده  
 که در آن ازین ما را و در غیر شش گفتی روزی کن ما را چیزی بهتر ازین  
 و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا به قضا دلیل نمیکند سوال  
 اگر گوئی که از رسول الله صلی الله علیه و سلم استثناء و شرط بخیزد  
 صلاح روایت نموده اند جواب بد آنکه این کار با تعلق بد  
 دارد و زبان عبارت پیش نیست؛ چون در دل حاصل شد  
 عبارت را اعتباری نیست؛ این را نیکو بدان و الله فوق و  
 عارض چهارم **سخنهای و صیبه است**؛  
 و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین مواضع  
 و آن بسبب و خیر است یکی آنکه چون صبر کنی عبادت توانی  
 رسید از آنکه بنای کار همه عباد تنها بر صبر و تحمل مشقت است پس  
 هر که بصورت نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت از دنیا یابد و هر که  
 قصد عبادت خدا می نماید و برای آن مجرب نشود و او را محنت تا



یعنی بر که بر پیغمبری کند بصبر کردن خدای تعالی را از سختیها بیرون  
 شدن بخشد و از آن جمله یکی ظفر یافتن است بر و شمنان چنانکه  
 خدای تعالی گفت فَأَصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ یعنی صبر  
 کن که عاقبت مرتقیان راست است و از آنجمله ظفر یافتن است  
 بر مرد چنانکه گفت وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي  
 إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد  
 به پشت بسبب صبر کردن ایشان و از آنجمله تقدم و امانت است  
 چنانکه گفت وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا مَا يَصْبِرُونَ  
 یعنی بگردانیدم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت دهند و امر چنان  
 صبر کرده اند و از آن جمله مدح و ثنائی است از خدای تعالی چنانکه گفت  
 إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نُّعْظِمُ الْعَبْدَ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی ما او را  
 بنده صابر یافتیم نیکو بنده ایست ایوب باز گردنده است بما و از آن  
 جمله بشارت است چنانکه گفت وَ كَثُرَ الصَّابِرِينَ و از آنجمله محبت  
 است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ  
 یعنی خداوند تعالی صابران را دوست دارد و از آنجمله یافتن و جفا

باز دارد و چهارم آنکه طالب آخرت را البته بلا و محنت بیشتر باشد  
 و هر که بخدای تعالی نزدیک تر و مصیبت نامر او را در دنیا بیشتر  
 و بلاها بر او سخت تر نشیند که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت  
 سخت ترین بلا بر پیغمبران باشد پس از آن بر اولیا و پس از آن  
 بر شهیدان و پس از آن بر کعبه بعد از ایشان باشد پس هر که قصد  
 خیر و برای سلوک راه آخرت مجروح شود و او را این محنت تابش خواهد آمد  
 اگر بر آن صبر نکند و بر آن التفات نماید از راه بریده گردد و از عذاب  
 محروم ماند و از فضیل عیاض رحمه الله روایت کرده اند که گفت هر که  
 خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه حرکت قبول کند مرگ  
 سبید و وسیاه و دسرخ و دسبز و مرگ سفید گرسنگی است و  
 و مرگ سیاه بدگفتن مردمان است و مرگ دسرخ مخالفت کردن  
 با شیطان است و مرگ دسبز واقعات که از هر جنس افتد و دوم  
 چیزی که بسبب آن جبری باید کرد آن است که خیر دنیا و آخرت در  
 نهاده اند از آنکه یکی بکس است چنانکه خدای تعالی گفت وَ هَمَّ  
 يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَكَ خُرْجًا وَيَرْزُقْكَ مِنْ حَيْثُ لَا تَحْتَسِبُ

اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت مقدر به جبرنج کردن تو زیاد  
 و نقصان و پس و پیش شدنی نیست؛ پس در جبرنج کردن چه  
 فایده؟ و قوی ترین علاج یاو کردن ثواب خدای تعالی است  
 که در وقت بلا سختی یاو کرده است <sup>بزرگ کرده است</sup> فضل بر تو یاو و بقطع کردن  
 این عقبه سخت و دشوار بدفع کردن این چهار عارض؛ و الا این  
 عووض ترا نگذارند که بمقصود رسی بلك نگذارند که در عبادت  
 نظر کنی؛ و از آنکه در هر یکی از این چهار مشغولی دیگر است؛ و بدانکه سخت  
 ترین این چهار و دشوارترین آن کار رزق است و تدبیر آن؛  
 از آنکه این است آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشت است  
 و دلهای ایشان را مشغول کرده است و عمرهای ایشان را ضائع  
 نموده؛ و بزرگکاری های ایشان بسیار کرده؛ و از ورگاه  
 خدای تعالی و خدمت او باز داشته؛ و بخدمت دنیا و  
 خدمت مخلوقات مشغول گردانیده؛ تا در دنیا به غفلت و غلام  
 رنج و ذلت عمر بگذرانیده اند؛ و در آخرت نادوم و مفلس افتند  
 و حساب و عذاب پیش ایشان آمده؛ و نظر کن که چن

بلند و بهشت چنانکه گفت اُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا  
ایشان را جزا داده شود و بلند می آید آنچه صبر کردند و از آن جمله کرامت  
بزرگ است چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی سلامی بزرگ  
باشد و آنچه صبر کرده و از آن جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت است  
چنانکه گفت اِنَّمَا يُؤْتِي الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بَعْدَ حِسَابٍ  
یعنی داده شود صایران را چیزی بی حساب، پس چه بزرگ است آن  
خدایی که چنین کرامات دنیاوی و اخروی بنده خود را بر صبر عباد  
بدهد چون و الهستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است، پس بر تو باد  
غنیّت داشتن این فضیلت شریفه و جهد نمودن در تحصیل  
آن و الله الموفق بفضلہ سوال اگر گوئی که چیست حقیقت صبر و حکم  
آن جواب بدانکه لفظ صبر از روی لغت حبس است قال الله  
وَالصَّابِرُ لِنَفْسِهِ اِيْ اِخْبِسْ لِنَفْسِكَ و مراد اینجا از صبر  
کردن نفس است از جزع کردن و فزع نمودن نفس بقول علامه  
ما رحمه الله عليهم ذکر عجز خویش است از سختی و بعضی گفته اند که جزع اراده  
خلاص است از سختی پس بنیل قطع و حکم و صبر کردن ترک این سختی است

وَلَا يَصْبِرُ عَلَى شَيْءٍ  
فَإِنْ صَبَرَ عَلَى شَيْءٍ  
فَإِنْ صَبَرَ عَلَى شَيْءٍ

از ایشان ناامید شد؛ و خلق از ایشان روی گردانیدند؛  
 و نفس فرمان بردار شد؛ و حال ایشان مستقیم گردید؛ چنانکه  
 آورده اند که ابراهیم ادهم رحمه الله علیه خواست که در بیابانی  
 بی زاد و راهی رفیق رود؛ شیطانش بترسانید و گفت  
 این بیابانی است مهلک و با تو تشنه نیست؛ ابراهیم  
 ادهم غم کرد بر نفس خود؛ که البته اینهمه بیابان را همچنین بی زاد  
 قطع خواهم کرد؛ و در زیر هر میلی هزار رکعت نماز گذارم؛ همچنان  
 کرد که غم کرده بود؛ ده از ده سال در بیابان بماند؛ تا گفته اند  
 که مارون رشید در آن سال در راه حج بود ابراهیم را دیده؛ که  
 میلی نماز میگزارد؛ نزدیک آمد و گفت چوئی یا ابا اسحاق  
 ابراهیم این ابیات بر خواند؛ تَرْقِعُ دُنْيَانَا بِكَمْزُوقٍ دِينِنَا  
 فَلَمْ يَتَّقِ دُنْيَانَا وَلَا مَا تَرْقِعُ؛ فَطَوَّيْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ  
 رَبِّهِ؛ وَجَادَ بِنْيَاكُمَا يَتَوَقَّعُ؛

یعنی چنانکه که دین را پاره میکنم و دنیا را پیوند میکنم؛ پس دنیا  
 باقی ماند ما را و نه دینی که بدان پیوند میکردم؛ پس شادی بود.

آیت خدای تعالی در کار رزق فرو فرستاده است ؛  
 و چند جای بران وعده کرده است ؛ و ضامن شده و بگویند  
 خورده ؛ و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت  
 کرده اند ؛ که در کار رزق به خدای تعالی توکل می باید کرد ؛  
 و خلق با این همه ازین نمی پرورند ؛ و دل خود را بوعده خدای تعالی  
 ساکن نمیکنند ؛ و اصل این همه آنست که در آیات و صنایع خدا  
 تعالی و در کلام او و در کلام رسول او اندیش نمیکنند ؛ بلکه گوش به سخن  
 جابلان میدارند تا شیطان برایشان دست یافته است  
 و رسوم و عادات احمقان در دل ایشان محکم شده و ضعیف دل  
 است یقین مانده ؛ اما انا که خداوندان بصیرت اند و اصحاب  
 جد و اجتهاد اند ؛ چون اسباب سماوی و طریق مشاهد  
 کرده اند ؛ با اسباب ارضی بیج التفات ننمودند ؛ و چنگ  
 به خدای تعالی زدند ؛ و بواسطه شیطان ؛ و خلق ؛ و نفس  
 التفات نکردند ؛ و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشانرا وسوسه  
 کردند ؛ برفع و به مخالفت آن بهشت تمام قیام نمودند ؛ تا شیطان

گفتم فی الحقیقه و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود و یکی از  
 مشایخ ما گفته است رحمه الله علیه که در سفری بودم از سفرهای  
 خود به ایام تعلم در مسجدی فرود آمدم و مجرد بی نوشته بودم  
 بر عادت اولیا به شیطان آمد و سوسه کرده گفت که  
 این مسجد است و دراز مردمان برخیز و در مسجدی رو که میان  
 مردمان است تا ترا بینند و بر کفایت تو قیام نمایند  
 گفتم بجای که من چشم مرا اینجا و بخورم مگر حلوائی خبیص و نخورم  
 مگر آنکه در دهن من نهند لقمه لقمه و نماز خفتن بکار دارم و در بستم  
 چون قدری از شب بگذشت و در مسجد کسی کوفتن گرفت  
 جوابش نگفتم چون کوفتن بسیار شد و در بکشد و زالی در آمد  
 در یکدست او طبعی و در دست دوم چراغی و با او پسر و  
 طبق حلوائی پیش من نهاد و گفت این حلوائی خبیص را برای  
 این پسر خود میباید که جوان خواست که بخورد و میان ما سخنی افت  
 سوخته خورد و که این حلوائی خورم مگر با مردی غریب پس یک لقمه  
 در دهن من میبرد و یک لقمه در دهن فرزند خود پس هرگاه که

بنده را که برگزید پروردگار خود را؛ و بخشید دنیا می خود را  
 از بهر چیزی که امید میداشت از پروردگار خود؛ یکی از صلیح گفته  
 است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد؛ و گفت  
 که تو مجرودی توشه هستی؛ و این بیابانی هست مهلک؛ و اوصلا  
 اینجا آبادانی نیست؛ و دزدان اند؛ بر نفس خود غم کردم  
 همچنین بیابان قطع کنم؛ و ترک راه گیرم؛ تا مرا کسی نبیند بجز  
 خدای تعالی؛ و چیزی نه دید؛ و چیزی نخورم تا در دهن من شهید  
 و روشن نکنند؛ و از راه بی راه شدم؛ همچنین میرفتم؛ تا دیدم  
 قافله را که راه گم کرده بودند؛ خود را بر زمین انداختم تا مرا نبیند  
 خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد؛ تا مرا بدیدند؛ و من چشم  
 فروبستم؛ و به نزدیک من آمدند بگفتند گدایی میکنی ما هم گم کرده  
 هستیم؛ و از گرسنگی و تشنگی پیش آمده؛ با یکدیگر گفتند که روشن  
 شهید بیاورید؛ و روشن دشتهد بیاورند؛ و خواستند که در  
 دهن من کنند؛ لب و دندان بستم؛ و یکس رمی طلبیدند تا دهن  
 من بکشم؛ و بچندیدند خود را بکشانم؛ و گفتند که تو جسونی؛



و تن و روح بوده اند چنانکه توتی ؛ بلکه از تو ضعیف تر بوده اند  
 در تن ؛ و باریک تر بوده اند و راستخوان ؛ ولیکن ایشان را  
 قوت علم و توفیقین ؛ و همت بزرگ بوده در کارین ؛ تا مثل  
 این مجاهدان قدرت یافتند ؛ و به حق آن مقامات چنانکه  
 باید قیام نموده ؛ و توفیق نفس خود را بنگردازین درو مشکل همچنان  
 دو اکن ؛ تا رسنگاری یابی انشا الله تعالی فصل در نکتهای  
 که متعلق است بر دفع عوارض و در آخر او ذکر توفیق و رضاست  
 بعد ازین جمله بدان که من در هر یکی ازین چهار چیز نکتهای مقننه  
 خواهیم گفت نیکو گوش دار ؛ و بشنو ؛ و بران عمل کن و الله اعلم  
 بفضله اما تو کل بشنو دران چهار نکته مقننه نکته اول  
 آنست که بدانی که خدای تعالی بزرگ ترا قبول کرده است  
 و ضامن شده در کتاب خود ؛ چه گویی اگر یکی از ملوک دنیا  
 ترا وعده کند که امشب ترا همچنان خواهیم داشت ؛ یا افطار  
 خواهیم کنایند و ترا بروی گمان آنست که او صادق است  
 در وعده نکوید ؛ و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا چو

بدین امثال از مجاهده کردن صالحان با نفس و مخالفت  
 کردن با شیطان نظر کنی؛ تراسته فایده حاصل آید؛ یکی آنکه  
 ترا معلوم شود که رزقی که ترا مقدر کرده اند؛ به هیچ حال از تو فوت  
 نشود؛ دوم آنکه ترا معلوم شود که تو کل کردن در کار رزق از جمله  
 مهماتست؛ از آنکه مر شیطان را در کار رزق و وسوسه نیست  
 عظیم؛ تا بجایکه مثل این بزرگان را ازین خلاص بنود؛ و با چندان  
 ریاضات و مجاهدت شیطان از ایشان درین کار نومیثد؛  
 تا محتاج شدند به دفع او بدین مناقضات؛ و بد آنکه اگر کسی با  
 نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده کرده باشد؛ از وسوسه  
 شیطان و نفس امین نتواند شد؛ از آنکه چون فرصت یابند او را  
 همچنان در عبادت و وسوسه کنند؛ چنانکه مبتدی را؛ بلکه  
 چنانکه غافل را که یک ساعت بر ریاضت و مجاهده مشغول نبوده  
 باشد؛ اگر نوعی بر وظیفه یابند فضیحت و عیث کنند؛ چنانکه غافلان  
 و مغروران را کنند سوم آنکه معلوم شود ترا که کار تمام نشود مگر بجد و مجاهدت  
 تمام از آنکه مشایخ سلف ما جمیع اهل ایشان نیز گوشت و خون

نسخ  
 مناقضات

از اندان تو شاید دیگری نتواند خایید پس رزق خود را  
 بعزت بخور و بی فائده خود را خوار کن تا زیاکار دنیا و آخرت  
 نگردی و این نکته بجایت خوب و مقنع است مردمان را  
 نکته سوم آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که  
 در کار تو کل نفع کرد این بوده که با خود گفتم رزق مرزندگان را  
 بکار آید و مرده رزق را چه کند پس چون زندگانی بنده  
 در خیرینده خدای است و بردت اوست اگر خواهد بپزند پس  
 سعی مرا چه فائده و این نکته لطیف است و مقنع است مرا به حق  
 نکته چهارم آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی  
 بنده را ضامن شده است و این رزق مضمر است که  
 غذا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب و طعام  
 اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست تا از آنکه خدای تعالی  
 لا محاله او را قوت دادنی هست تا آنکه زنده هست برای عباد  
 و او مقصود از رزق همین قوام پیش نیست و خدای تعالی قادر  
 اگر خواهد بنده بنده خود را بطعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد

رزق  
 خود را  
 با کمال  
 خیریت  
 بنده

یا انصرائی : یا مجوسی : یا کسی دیگر وعد کند نه آنکه بروعهده او  
اعتماد کنی : و بقول ساکن دل باشی : و برای نان آتش  
نم خوری : پس چیست مرتبر که بروعهده خدای تعالی اعتماد  
نمکنی : و بقول اوساکن دل نمی باشی : و سوگند او را استوار  
نمیداری : بلکه برای رسیدن رزق پریشان خاطر  
می باشی : نهی فضیحت و مصیبت : و بدانکه شک در کار رزق  
رفقن ایمان بار آرد : و ازین است که خدای تعالی گفت  
وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّكُمْ مَوْضِعِينَ یعنی بر خدای  
توکل کنید اگر شما مومن اید ننگته و و هم آنست که بدانی که رزق  
را قسمت کرده اند : و قسمت خدای تعالی متغیر نشود : پس در  
اهتمام و طلب چه فائده بجز خواری و مذلت : در دنیا : و شدت  
و نمان در آخرت : و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فرموده بر پشت دانه خسته خوانوشته اند که این فلان بن فلان  
است پس حرص را در حرص کردن زیاده نمیشود مگر زحمتی  
و شیخ من گفته است رحمه الله علیه که آنچه تقدیر کرده اند که

آواز مانتی شنیدم که گفت یا ابا سعید چه خبره و دست داری سبب  
 قوت یا قوت ؟ اندیشه کردم که قوت برای قوت باشد ؟ چون قوت  
 باشد قوت چه کار آید ؟ گفتم قوت میخواهم پس در حال برخاستم  
 و دروازه روز دیگری طعمام پاندم ؟ که در من سستی نبود ؟ پس چون  
 بنده ببیند که خدای تعالی اسباب رزق بروی جس کرده است  
 و او متوکل است ؟ یقین برداند که خدای تعالی میخواهد کسب سببی او را  
 قوت دهد ؟ چنانکه ملائیکه اراده است ؟ پس باید که ازین تنگ  
 نیاید بلکه شکر بسیار گوید که آنچه اصل مقصود است او را روزی  
 کرده است و رحمت و کرامتی واسطه از میان دور کرده ؟ و علالت  
 عادت از او باز داشته ؟ و راه قدرت او را بنموده ؟ و حال او  
 مانند حال ملائیکه کرده و بنحیان کرامتها او را از شرکت حال بیایم  
 و عام مردمان برواشته ؟ پس نیکو تامل کن درین اصل که این اصل  
 بزرگ است که سود عظیم باین ؟ میگویم من شاید بگوئی که دکاتوکل  
 سخن بسیار گفتی برخلاف شرط این کتاب ؟ بگو آنچه من در پیش  
 گفته ام هنوز اندک است ؟ از آنکه مهم ترین کار نادر عبادت توکل است

بگل و خاک قایم دارد؛ و اگر خواهد به تمایل و تسبیح قایم دارد چنانکه ملائک  
 و اگر خواهد بی این همه قائم دارد؛ و مطلوب بنده قوام و قوت است  
 برای عبادت؛ نه اکل و شرب؛ و بسبب این معنی است که زاهدان  
 و عابدان بقوت تمام سفرها کرده اند؛ و روزها و شبها بی هیچ خوردن  
 اند؛ و نیا شامیده اند؛ تا بعضی از ایشان ده روز چیزی نخورند  
 و بعضی از ایشان یک روز چیزی نخورند؛ چنانکه از سفیان ثوری رحمه الله  
 علیه روایت کرده اند که در راه که نفقه او با خر رسید؛ پانزده روز  
 یک روز خورد؛ و ابو معاویه بسوگفته است که ابراهیم او هم را دیدم که  
 بست روزی خورد؛ میگویم که ازین سخن تعجب کن؛ که خدای تعالی  
 قادر است بدینچه خواهد بکند؛ نه بینی که بسیار رنجور باشد که یک چیز  
 نخورد و زنده ماند؛ و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح است؛ و اما آنکه از گرسنگی  
 نبرد آن ازان است که عمر او تمام شده باشد؛ همچون کسی که اندک بسیار  
 خوردن بمیرد؛ و ابو سعید خدری از گفت که حال من با خدای تعالی  
 آن بود که مرا بعد از هر سه روزی طعام دادی؛ و وقتی در پیا بانی بودم  
 سه روز نگذشت که طعام نیافتم؛ ضعیف شدم و در سجده نشستم

ترا همست مشغول شو، و او نزدیک تو عالمترین و مشفق ترین  
 و راست گو ترین، و وفادارترین مردمان باشد، نه آنکه قول  
 او را اعتبار کنی، و آن را لغتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو  
 حواله کنی؛ و همه وقت شکری او گوئی؛ و اگر برای تو خبری اختیاری  
 کنی؛ که آن مخالف نفس است؛ از آن تنگ نیایی؛ بلکه گویی که  
 او بر مراد من و انا ترست از من؛ تا در زیر این خبری هست که از  
 خیر و دجهانی من که او اختیار کرده است؛ بسبب مرز اگر  
 حواله نمیکنی که او تدبیر کننده آسمانها و زمین است؛ و عالم  
 تراست از همه علما و قادر ترست از همه قادرین؛ و رحیم  
 ترست از همه رحمان؛ تا بسکال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست  
 اختیار کند؛ و اگر خبری باشد که تو حکمت آن خالی بدان  
 باشی البته که آن خیر و صلاح است و الله الموفق  
 اما رخصا به قضا تا تل کن در آن دو اصل مقنع که بر اینها  
 زائد نیست اصل اول آنکه بدانی در رخصا فائده حال و آل  
 است اما فائده حال فداش دل است؛ و کم شدن اندوه

بجای آید

بلکه مدار کار دین و دنیا بر ویست و پس هر که را بهمت عبادت  
 باشد چاره نیست مراور از توکل مدین کار و پس گوشتک کن  
 برو حق او نگاهدار و الا هرگز مقصود رسیدن دست نمیدارد  
 اما تفویض تامل کن در آن دو اصل اصل اول آنکه میدانی که  
 اختیار کردن در کارانشا پدید نگر کسی را که عالم باشد بکارنا از همه  
 چیزی ظاهر و باطن و در حال و قیام و الا عاقبت کار بیم آن باشد که  
 در فساد و هلاکت افتد و نه پستی اگر دیناری بد بهقانی دمی تا ترا سر  
 کند و در آن بیم آن باشد که ترازیان رسیده مگر آنکه صراحتی را دمی که  
 او دانا باشد به سره کردن و این چنین علم محیط بکارنا از همه چیز  
 نیست مگر خدای تعالی را و پس هیچکس حق نیست که کاری اختیار  
 کند مگر خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از صالحان را خدای تعالی  
 بخواه تا داده شوی گفت تو به همه چیز عالمی و من به همه چیز جاهل و نادانم  
 که مراجع می باید خواست آنچه مرا شاید آن بده اصل دوم  
 آنکه اگر کسی ترا بگوید که تدبیر کارهای تو من خواهم کرده و چنانکه حق آن  
 هست تمام خواهم نمود و کارهای خود را بمن حواله کن و تو بکار بیکه



است

بگیرد که بدان راضی باشد و این عنایت وعید و تهدید است و اند  
 کسی که بداند و اما صبر بداند که صبر در وی تلخ است و آشامیدن  
 او ناخوش آئیده و شومی است بر نفس مکروه و مبارک است  
 و کشنده جمله نفع است و دافع جمله مضرتهاست و چون دارد  
 بدین صفت باشد واجبست مرعاض را که نفس را گمراه کند بر  
 آشامیدن آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یکساعت است و است  
 یکسال بکثرت بیشتر اما نفع های که در صبرست بدانکه صبر چهار نوع است  
 صبرست بر طاعت و صبر از معصیت و صبرست از فضل دنیا  
 و صبرست بر محنتها و مصیبتها و چون تلخی صبر درین چهار موضع مخل  
 کند حاصل شود مراد از طاعت و استقامت و ثواب بسیار  
 در عاقبت و ایمن باشد از افتادن در محاصی و دانه بلای آن  
 در دنیا و از عقوبت آن در آخرت و اما دفع مضرتها که در صبرست  
 بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع و فزع و سختیهای او در دنیا  
 پس از آن خلاصست از عقوبت او در عقبی و بدانکه هر که از صبر کردن  
 عاجز باشد و جزع کند همه منفعتها از وفوت شوند و همه مضرتها بماند

بی فائده و چنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم مرا این مسعورا  
 رضی الله تعالی عنهما که کم کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است  
 بیاید و آنچه رزق تو نیست بتو نیاید اما مال بوابش ای تعالی  
 و رضای او است چنانکه گفت قول تعالی <sup>ای پادشاه</sup> رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا  
 عَنْهُ یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان  
 از وی اصل دوم آنکه بدانی که در سخط خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و  
 نفاق است تامل کن در سخن خدای تعالی که گفت آیته وَ كَذَلِكَ  
 نَبِّئُكَ لَا تُؤْمِنُونَ حَتَّى تُحْكَمُوا لَكُمْ قُضَايَا شُجَرَاءِ بَنِيكُمْ ثُمَّ لَا  
 تَبْدِلُوا فِيهَا شَيْئًا مِمَّا قَضَيْتُمْ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا  
 نقلی کرد ایمان را بسو کند از کسی که او بقضای رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم راضی نبوده پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدای تعالی  
 راضی نباشد و روایت کرده اند که خدای تعالی گفت هر که را  
 نشود بقضای من و وصیر نکند بر برای من و دشمن نکند بر نعمتهای  
 من و پس گو که گیرد خدای خبر من گویند که این راضی نیست که باید و  
 او با شتم از آنکه بقضای ما راضی نیست و پس باید که خدای دیگر

غنی که چون منع کند و باز دارد و فرزند غیر خود را از خوردن خرما  
 و یا سیب در آن حالت که در چشم دارد و تسلیم کند به معلم دست  
 و به برد او را حجام تا او را حجامت کند آیا این همه از بخل است  
 بی فی چگونه از بخل باشد که او بیکایک آن را امید دهد از فرزند غیر خود  
 چگونه باز دارد و ولیکن چون صلاح او در آن دید و دانست که بدین  
 رحمت اندک بجز بسیار نفع عظیم خواهد رسید بسبب آن  
 باز داشته چون ترا بسخی مبتلا کرده است یقین بدان که او از  
 امتحان تو بی نیاز است و او بر تو مشفق و رحیم است و ترا بدین  
 سختیها مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاح که ترا در آن است  
 و تو از امیدانی و چون خدای تعالی از تو گرفته مان و یاد تو  
 باز دارد و یقین بدان که او مالک است هر چه را خواهی قادر  
 است بر ساندن آن به تو و حال تو میداند و عاجز و بخل  
 نیست به حقیقت باز نداشته است از تو مگر بسبب  
 خیر و صلاح که ترا در آن است و ازین است که انبیا و اولیا  
 و اصفیاء را بلا بیش از حدی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت

لاسحق گردانند؛ از آنکه هر که بر مشقت طاعت جبر نکند؛ طاعت نتواند کرد  
 و هر که بر نگاهداشتن عبادت جبر نکند؛ طاعت او ضبط شود؛ و هر که  
 بر مواظبت کردن بر عبادت جبر نکند؛ به منزهتی شریف و رفیع رسد  
 و درجه استقامت نیابد؛ و هر که از مصیبت احتراز نکند؛ در محبت  
 افتد؛ و هر که از فضول دنیا جبر نکند؛ به او مشغول شود؛ و هر که بر مصیبت  
 جبر نکند؛ ثواب جبر نیابد؛ پس او را دو مصیبت باشد یکی فوت  
 شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر جبر؛ و گفته اند که محروم شدن  
 از ثواب جبر سخت تر است از مصیبت؛ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
 مردی را تعزیت کرده و گفت آنچه تقدیر بود آن شده؛ اگر صبر کنی اجر  
 یابی و اگر خیز کنی بزه یابی؛ پس ازین بگو حاصل سخن؛ بدانکه بریدن  
 از علائق و چیزهای که بدان دل بستگی شده باشد؛ و ترک عبادت  
 بتوکل کردن بر خدای تعالی؛ و ترک تدبیر در کارها؛ و تفویض کردن  
 بخدای تعالی و رضا دادن به قضا؛ و صبر کردن بر بلاها؛ و بازداشتن  
 نفس از سخط علایجی است سخت؛ و کاری است دشوار و باری است  
 و یکن راحی است سقیم؛ و عاقبتش ستوده؛ و چه گوئی در پیر مشفق

شد مر تراخیز دنیا و آخرت

و مستقیم شد مر ترا طریق

عبادت و این

عقده که سخت و

دشوار است

قطع کردی

والله

الموفق

فَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد و ایشان را به بلا مبتلا  
 گرداند پس چون به پستی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت  
 و ترا بختیها و بلاهای بسیار مبتلا ساخت بدانکه نزدیک او عزت  
 داری و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است میخواهد  
 بتوان معامله کند **فصل فی الجمله** چون به یقین دانستی که خدای  
 تعالی به زرق تو ضامن شده است و برو توکل کن و از علایق  
 دست بردار تا آنکه علامت یقین رساننده رزق خدای هست  
 و همین ترک تدبیر کن در کارها و خواه کن بخداوند مدبر استخوان  
 و زمین تا به و همچنین راضی باشی بدانچه خدای تعالی قضا  
 کرده است مرترا به و همچنین چون مصیبتی بتو رسد صبر  
 کن بر آن و اگر نعمتی داری در کار عبادت و چون اینهمه  
 که گفتم کردی و هر چهار عوارض از نفس خود دفع کردی  
 و از جمله منوکلان و صابران و مفوظان و راضیان  
 شدی و حاصل شد مرئوس تر از راحت دل و جان  
 در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبه و حاصل

بسیار بزرگوار

مفید

کرده اند که گفت اگر بگزیند مرا و برادرم عیسی را بیدار بچند این دو  
 عیب کرده اند؛ و اشارت بدو نمکشت خود کرد؛ و غذای  
 کنند مادر که بچکس را مثل آن عذاب نکرده اند؛ از حسن رحمت  
 اله علیه روایت کرده اند که گفتی چگونه این باشد از آنکه کسی  
 از آنکه احتمال دارد که گناهایی کرده باشد و بسبب آن در آخرت  
 بروی بسته شده؛ و او نداند؛ و او بی حاجت علی میکند  
 و در حمت می بیند؛ این سماک رحمت اله علیه نفس خود را عتاب  
 کردی و گفتی؛ ای نفس سخن میگوئی زاهدانه؛ و عمل میکنی منافقانه  
 و بهشت طمع داری؛ و بهیبت مر بهشت را قومی دیگر اند؛ و ایشان  
 را اعمالی است جز این عمل که تو میکنی؛ پس این و امثال این  
 واجب است بنده را که با نفس خود بگوید و بار بار تکرار کند تا بطاعت  
 عجب نکند و در محصیت نیفتد و اما وجوب رجا نیز  
 بسبب دو چیز است؛ سبب اول آنکه تا اثر باعث شود  
 بر طاعت آنکه طاعت کردن دشوار است نفس را و شیطان  
 از کردن آن مانع است و هوای نفس بصد آن داعی است و

عقبه محرم بواعث و باعث برانگیزنده را گویند  
 پس این بر تو باد ای برادر بر رفتن در راه عبادت  
 چون مستقیم شد ترا راه و عوالق مرتفع شد و عوارض  
 زائل و مسیر نشود مگر ترا رفتن در راه عبادت مگر بخوف و رجاء  
 و اما وجوب خوف به سبب دو چیز است سبب اول آنکه تا ترا  
 خوف از محاصره باز دارد که این نفس فرمایند است بهر  
 میل کننده است بقتل تا و باز نماند ازین مگر ترسانیدن  
 قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آن است که دایما بتزانی  
 خویش میزده باشی قولاً و فعلاً و فکر و چنانچه از بعضی صالحان  
 روایت کرده اند که نفس او را به معصیتی خوانده او بر نیت چهارم کشید  
 و در میان ریگ گرم غلطید و نفس خود را گفت که این را  
 بجوش آتش و فریخ ازین گرم تر است ای مرد در شب  
 و ای بد کردار در روز و سبب دوم آنکه تا بطاعت و عبادت  
 عجب کنی که در عجب هلاک شوی بلکه باید که دایما خدمت  
 و عبادت کنی چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت



مزد و پیا لافتن و فرود آمدن از ثروبان التفات نکنند و  
 بابا بکران در روز دراز گرامه بسبب آن دو دور می که شبانگاه  
 خوابد یافت و همچنین مزارع تحمل گرامه و سختیها میکند بسبب  
 غلکه که حاصل خوابد شده همچنین ای برادر عابدانی که ایشان اهل  
 اجتماع اند؛ چون بهشت و انواع نعیم او از حور و مقصوره و طعام  
 و شراب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی آنجا وعده  
 کرده است یاد کنند آسمان شود بر ایشان جمله رحمتی که در  
 عبادت می بینند؛ و جمله مشقتها که از فوت شدن لذت  
 دنیاوی بدیشان میرسند حکایت کرده اند که اصحاب  
 سفیان ثوری رحمه الله علیه مراد گفتند که یا دوستاد این خوف  
 و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر خیری کمتر کنی بهم امید هست که مراد  
 خود بیایم سفیان گفت رحمه الله علیه چگونه اجتهاد کنیم شنیه  
 ام که این بهشت در منازل خود باشند نوری چنان بدرخشد که  
 بر پشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای بهشت  
 غرور جل و سجده کنند؛ اندک کرده شوند که سر تا بر دارند؛ آنچه شما

و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غائب است ؛  
 و وقت رسیدن بدان ثواب در گمان بنده بعید است ؛ پس چون  
 حال بدین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن جنبش نباشد  
 و در آن رغبت نکند مگر بخیری که برابر آن موانع باشد ؛ بلکه بر آن  
 زیادت ؛ و آن نیست مگر امید در رحمت خدای تعالی و ترغیب  
 در حسن ثواب او ؛ و شیخ من گفته است رحمه الله علیه که اندوه از  
 طعام باز دارد ؛ و ترس از گناه کردن باز دارد ؛ و امید بر  
 طاعت کردن تقویت دهد ؛ و یاد کردن مرگ در فضول دنیا  
 نه کند سبب دوم آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیهایی و مشقتها  
 آسان شود ؛ از آنکه هرگاه بر که بشناسد قدر آن چیزی را که می طلبد  
 آسان باشد بروی هر چیزی را که برای او میدهد ؛ و هر چیزی که  
 کسی را خوش آید برای او سختیهایی تحمل کند و به مشقتها می که در راه  
 او پیش آید پاک ندارد ؛ و هر که کسی را دوست دارد محنت او  
 تحمل کند ؛ بلکه از محنت او لذت گیرد ؛ نه بدینی مشتاق شهید را که  
 پنج برکش ز نور الثقات ندارد ؛ بسبب بیستی شهید و همچنین

بگفت و این است که خدای تعالی در قرآن مجید بر دو را ذکر کرده  
 است ، وعده و وعید ، و ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده  
 تا از ثواب چندان کرده است که امان جبر ممکن نیست ، و از  
 عقاب چندان کرده است که بران جبر ممکن نیست ، پس  
 باید به لازم گرفتن این دو معنی ، تا حاصل شود ترا امراتو از  
 عبادت و آسان شود احتمال مشقت ، و الله ولی التوفیق  
 سوال اگر گوئی که چیست حقیقت رجا و خوف و چیست حکم  
 این بر دو جواب بدانکه خوف در جانزدیکت علی ما  
 رحمته الله علیهم از قبیل خاطرات ، و مقدمه و بنده مقدمات  
 خوف و رجا است ، و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه  
 است که در دل بنده حادث شود بگمان رسیدن مکر و عی  
 و مقدمات خوف چهار است اول باید کردن گناهان  
 گذشته ، و بسیاری خصمان که فردا بر کی طلب حق خود خواهند  
 کرد و دوم باید کردن بختی عقوبت خدای تعالی که بدان مت  
 نداری سوم باید کردن ضعیفی نفس خود را از تحمل آن چهارم

گمان می برید آن نیست؛ این نورندگان آن کینزکی است که با شکر  
 خود خندیده است؛ این و امثال این همه شکر مجاهده است؛ میگویم  
 که چون مدار کار عبادت بر دو چیز است یکی قیام کردن بطن  
 دوم باز بودن از معصیت؛ و این هر دو در نیاید ازین نفس  
 نرمانده به بدی تا به مکر به ترسانیدن و امیدوار کردن؛  
 از آنکه دایه حرون محتاج باشد بکشنده که او را بکشد؛ و براننده  
 او را براند؛ و چون در راهی تنگ افتی؛ بپا باشد که بتازد یا نه  
 بزنی از یک جانب؛ و بنمای او را جوار جانب دیگر تا برود  
 و بچند از انجای و خلاص یابی از آن تنگی؛ پس بچنین نفس دایه  
 است حرون و در هوا و دنیا و بلاد و افتاده است؛ و خوف  
 تا زنا نه و راننده او است؛ و امید جو د کشنده او است؛ پس ذکر  
 ناره و عذاب ترساننده او است؛ و ذکر جنیت و ثواب آن  
 امیدوار کننده او است و ازین است که واجب است بر بنده  
 که اوطال عبادت است که نفس خود را از دوزخ تبرساند؛  
 و بر پشت امیدوار گرداند؛ و الله نفس عبادت موافقت

علی غضبتی چون مواظبت کنی برین دو نوع اذکار؛ حاصل  
 مرترا خوف و رجا و الدول التوفیق فصل پس بر تو باد ای  
 مرد به قطع کردن این عقبه به احتیاط تمام از آنکه این عقبه است  
 باریک و خطرناک؛ به سبب آنکه طریق او میان دو طریق است  
 که آن هر دو مخوف و متهنک اند؛ یکی طریق امن و دوم طریق  
 نومیدی؛ و طریق رجا و خوف طریق عدل است میان این  
 نوع؛ از آنکه اگر بر تو امید غالب شود بمشابهتی که البته خوف نماند  
 در طریق امن افقی آیه و لا یأمن مکر الله <sup>قطعا</sup> الا القوم  
<sup>اینها نشوند از مکر خدای تعالی</sup> الا السوءن <sup>و اگر بر تو خوف غالب شود بمشابهتی که البته رجا</sup>  
 نماند در طریق نومیدی افقی آیه الله لا یلیس من رفح  
 الله الا القوم الکافرون <sup>نومیدی نشوند از حق خداست</sup> و اگر میان خوف و رجا جمع  
 کنی آن طریق عدل مستقیم باشد پس ظاهر شد مرتراست طریق  
 دین عقبه یکی طریق امن و دوم طریق نومیدی سوم  
 طریق خوف و رجا که میان این هر دو است پس اگر بقدری بود  
 چپ و راست میل کنی در جهالت افقی؛ و با بپلاک شدن

یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چه که خواهد  
 و اما رجا پس آن خوش شدن دل است بمعرفت فضل  
 خدای در راحت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالی  
 و این همه نیز از جمله خواطر است و مقدر و بنده نیست و رجائی دیگر  
 است که آن مقدر و بنده است و آن یاد کردن فضل خدای تعالی  
 و فراخی رحمت او است و مراد ازین باب همان اول است  
 یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای تعالی و صد تاجا و امید  
 است و آن تصور کردن و نت رحمت خدای تعالی است  
 عزوجل و فضل او و قطع کردن دل از آن و این معصیت محض است  
 و مقدمات رجا چهار است اول ذکر نعمتهای سابقه که  
 خدای تعالی بفرستاد و شفیع داده است و دوم ذکر آنچه  
 وعده کرده است از ثواب بسیار و کرامت بزرگ سوم  
 ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بفرستاد  
 و بغیر سوال چهارم ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابقین  
 رحمت او بر غضب و چنانچه فرموده است سُبْحَتُكَ أَجْمَعُ

و عفو کردن سب و م یاد کردن جزای خدای تعالی مریدان  
را روز قیامت از ثواب و عقاب و تفصیل بر اصل این  
متد اصل در اینست و درین باب کتاب تنبیه الغافلین تصنیف  
کرده ام ولیکن درین کتاب بجهاتی که مقصود به آن حاصل  
شود اشارت کنم اصل قول در اقوال خدای تعالی  
تامل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفته از آیات ترغیب و تنبی  
و خوف و رجا اما آیات رجا چنانکه فرموده **لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ**  
**اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا** یعنی امید مشوید  
از رحمت خدای تعالی بدستی که خدای تعالی بپامرزندگان  
را و بگوید **مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ** یعنی کس که  
بپامرزندگان با شرا جز خدای تعالی و بگوید **غَافِرُ الذُّنُوبِ وَ**  
**قَابِلُ التَّوْبِ** یعنی خداوند توبای پامرزندگان و قبول کننده  
توبه است و بگوید **وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ**  
**وَيَعْفُو عَنْهُمْ** یعنی اوست خدای تعالی که قبول  
کند توبه را از پندگان و عفو کند از پندگان و بگوید **رَبُّكَ**

بلاک شوی ؟ و دشوار آن هست که بر دو طریق مملکت آسان تر شود  
 از طریق عمل ؟ از آنکه اگر جانب امن نظر کنی ؟ یعنی رحمت خدا  
 تعالی چند نیکو با او اصلاً خوف نماند ؟ پس نیکو بر خدای تعالی  
 کنی و امن شوی ؟ و اگر جانب خوف نظر کنی یعنی سبب است  
 و هیبت خدای تعالی و غایت مناقشه ادباً ادلیا و اصفیا  
 چند آنکه اصلاً انجا امید نماند ؟ پس یک بارگی تو امید شوی ؟ پس  
 محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر کنی ؟ و  
 تنها بسوی عذاب و هیبت نظر کنی ؟ بلکه بسوی هر دو نظر  
 کنی ؟ و بگیری بعضی از آن و بعضی از این ؟ و ازین هر دو راهی با یک  
 بسازی برای خود و در آن راه روی ؟ تا بسلامت مافی اُلبیس  
 پس نیکو تامل کن این جمله را گفته ؟ چیست و بیدار شو برای این کار  
 که آسان نیست ؟ و بدانکه نتوانی که این نفس کامل و شلوخ را از  
 صحت و صیقلیت ادبازداری و بواسطه او کس طاعت  
 کنی مگر بیا کردن سه اصل بر سهیل دوام یکی باید کردن و نمودن  
 خدای تعالی در ترغیب و ترهیب و هم در موعظه و موعظه





عَلَى لِقَائِهِ الرَّحْمَةِ، یعنی نبوت پروردگار شما بر نفس خود  
 رحمت را و بگو و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَاتَّقُوا اللَّهَ  
 الَّذِينَ يَتَّقُونَ یعنی رحمت من شامل است همه چیز را و  
 باشد که رحمت کم مرگانی را که تقوی کرده اند و بگو إِنَّ اللَّهَ  
 بِاللَّاتِيهِ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ یعنی خدای تعالی ببردگان مهربان  
 و بخشنده است و بگو وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا یعنی  
 خدای تعالی رحیم است بمؤمنان پس این و امثال  
 این آیات رجاست و اما آیات خوف و سیات  
 قَوْلَ تَعَالَى يَا عِبَادِ فَاتَّقُوا اللَّهَ، یعنی بندگان من ترسید از من  
 قَوْلَ تَعَالَى الْخَشْيَةُ إِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عِبَادًا، یعنی بنده دارید که شمار  
 برای باری آفریده ایم قَوْلَ تَعَالَى الْخَشْيَةُ الْإِنْسَانِ  
 أَن يَتَرَكَ سُبُلِي، یعنی می پندارد آدمی که بگوید که اشتباه شود  
 قَوْلَ تَعَالَى مَنْ يَفْعَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ، یعنی هر که عمل بد کند بد آن  
 داده شود قَوْلَ تَعَالَى وَقَدْ ضَلَّآ إِلَى مَا يَعْمَلُونَ عَمَلٌ  
 قَبِيلَهُ هَبَاءٌ مُنْتَشَرٌ، یعنی برسیدیم به امید داران

انداختند و قبول نکرد و توبه اورا تا بکبریت دوست سال پیش  
 آمد اورا از خواری درج و بلا آنچه پیش آمده و از فرزندان او تا ابد  
 در رنج بماندند پس شیخ المرسلین نوح صلوة الله علی نبینا وعلیه  
 یحتمل کرد و در کار خود از مشقت آنچه تحمل کرد و گفت مگر یک کلمه بغیر  
 وجه ندایش آمد میخواه از من چیزی بگویم یا نه من ترا وعظ میکنم که  
 از جلد جا بمان مباش تا روایت کرده اند که چهل سال از یم  
 آن نظر بسوی آسمان نکرد پس ابراهیم علیه السلام نمود از وی مگر  
 یک لغزش چندان تضرع کرد و چندان توبه کرد و بنالید  
 تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت  
 پس خدا سی تعالی جبریل ابرو فرستاد و گفت ای ابراهیم برگرد  
 دیده که دوست مردوست خود را عذاب کند به التماس ابراهیم  
 گفت که ای جبریل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او فراموش  
 می شود پس موسی بن عمران صلوة الله علی نبینا وعلیه بود از  
 مکرشت زدن از غضب چندان توبه و استغفار کرد و گفت  
 رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی بِسْمِ رَبِّی اَو

نه پرازد چنانچه گویند از نادیده مهربان خود ترسی ؛ و از پیر مهربان  
 خود ترسی ؛ و از امیر کریم ترسی ؛ و مراد از این آیات آنست که هرگز  
 عدل باشی نه بر طریق امن و قنوط اصل و دم آنست که در  
 افعال خدای تعالی و معامله او نظر کنی اما از جانب خوف  
 پس بد آنکه ابلیس ششاد و هزار سال عبادت کرده تا او یان گفته اند  
 که بروی زمین جای نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد  
 پس یک فرمان خدای تعالی را ترک کرد و از در خود برانده و  
 عبادت ششاد و هزار ساله بر روی او باز زده تا روز قیامتش  
 کرده و عذاب مؤبد برای او مهیا کرده تا روایت کرده اند که  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم جبریل را دید دست معلق به پرده  
 کعبه و میگفت الهی نام مرا متغیر کن ؛ و جسم مرا بدل کن ؛ پس آدم  
 صلوٰة الله علی نبینا وعلیه را بیا فرید او را به دست قدرت خود فرو  
 آورد و یک گستاخی کرد و یک خوردنی خورد که در آن اجازت نبود  
 اندا کردندش که در همسایگی من نباشد ؛ هر آنکه بی فرمانی من نکند و نه  
 ملائکه را که از آسمان به آسمان میروند کردندش ؛ تا آنکه بر زمین

ای تامل کن  
 و هر که بگوید و کند در سجده این

عضبی مگرد و غیر محل حبس کرد و او را در شکم مایه در قعر دریا  
 روز و او در اینجا میگفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي  
 كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و ملائکه صوت او می شنیدند و گفتند  
 یا رب صوتی معروف از موضعی مجهول می شنویم خدای تعالی  
 گفت که این صوت بنده من است بولس پس ملائکه شفاست  
 او کردند و با این ناله می مگردانید و ذوالنون خواندش و همچنین  
 می آتی تا سید المرسلین صلوٰۃ الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین خلقت  
 او بود و او را گفتند فَاَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ  
 فَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ یعنی به است چنانچه فرموده  
 شده توبه و هر که بالت است و پیغمبرانی مکنید که خدای تعالی بدین  
 شما میکشید نپیاست تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت مرا  
 سوره بنود پیر کرد و چندین قیام شب کرد که پاهای مبارک  
 ورم کرد و گفتند یا رسول الله خدای تعالی گنا گنا گنا گشته و آینه  
 تو آفریده است این چیست گفت که بنده شکر کننده نباشم  
 پس صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایشان بهترین قرون است

بلعجم با جور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی به  
 میل سوی دنیا و اهل او کردی و ترک حرمت و لمی از او بپا  
 آمد کردی معرفت خود از سلب نمودی و همچون سنگ رانده باش  
 گردانیدی و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا ابد از  
 عالمی شینده ام که حکایت کردی اول کار بلعجم با جور چنان بود که  
 در مجلس او دوازده هزار دوات بود و در متعلمان <sup>تقدیم گیرندگان</sup> آنکه از وی علم  
 می نوشتند چون خدای تعالی او را بر انداول کتابی که تصنیف  
 کرد این بود که گفت عالم را صانع نیست کعبه و بالذکر من بخط  
 بنگر که دوستی دنیا و شومیت او عالمان را بچه میکشد پس  
 شو که کار بزرگ است و بسیار و عمر اندک و در عمل تقصیر و نافذ  
 بصیرت و او علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد  
 بر آن چند آن بگریست که از آب چشم او گناه برست و چون گفت  
 الحی بر گریه و زاری من رحمت نکنی جواب شنید که ای داد و  
 فراموش کردی گناه را و یاد میکنی گریه را تا چهل روز گریه او قبول  
 نکرد و بعضی گفته اند که چهل سال پس از آن علیه السلام که یک

و یکی گفت اورا بعد از کفر و ضلالت چندین ساله پس چگونه  
 باشد معاملہ او با کسی که ہمہ عمر در توحید او گذرانیده است ؟  
 یعنی کہ اصحاب کہف ہمہ عمر کفر بودند چون رَبُّنَا رَبُّ  
 السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ گفتند : چگونه قبول کرد ایشانرا چگونه  
 عزیز و مکرم گردانید ایشانرا ؟ چگونه حرمت و مہابت داد ایشانرا  
 تا بگفت مر بہترین خلق را و اِطْلَعْتَ عَلَیْہِمْ لَوْلَیْتَ مِنْہُمْ  
 فَرَأٰہُمْ اَوْ لَمْ تَلِہُمْ مِنْہُمْ رُحْمًا یعنی اگر مطلع شوی تو بر  
 ایشان بر نیئہ روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن و بر  
 شمی از ترس ایشان ؟ بلکہ چگونه مکرم کرد سگی را کہ متابع ایشان  
 میگردد ؟ اورا در کتاب عزیز چند بارہ این است فضل و  
 کرم او بنا سنی کہ گامی چند ہرشت با قومی کہ اورا شناختہ  
 بودند پس چگونه باشد فضل او باینکہ مؤمن کہ ہفتاد سال  
 خدمت او کردہ و اگر ہفتاد ہزار سال نریدہ ہم عبادت او  
 کند ؟ و نشیندہ کہ چگونه عتاب کرد نوح علیہ السلام را بسبب  
 دعا کردن بر کشتن بکاران ہلاک ایشان ؟ و چگونه عتاب کرد

بودند و وقتی نشسته مزاج میکردند این آیات این آیت فرو  
 اَللّٰهُمَّ يَا ذَا الْجَلَالِ اَمْبُوْا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُنَا لِذِكْرِكَ اَللّٰهُمَّ  
 وقت نیامد مرکسانی را که ایمان آورده اند آنکه از خدای تعالی  
 بترسند و با آنکه این امت بهترین امت اند و مرحوم اند چندین  
 حد و وسیاستها بر ایشان بنهاد و با آنکه پلّس بن عبید گفت  
 ایمن مشو از آنکسی که برای پنج درم دست تو بریدن گفته شاید که  
 فرو از عذاب او نیز نجات یابد و اما از جانب رجا میگویند  
 از رحمت فراخ خدای تعالی هر چه توانی و کیمت کنایان و نهان  
 او را تو اندک شناخت و یا وصف او بتواند کرد چه وصف کنند  
 رحمت خدای تعالی که اگر کفر سیصد سال به ایمان یک ساعت بگذرد  
 نه بینی که ساحران فرعون برای آن آمدند تا با موسی حرب کنند  
 و به دشمن او سوگوند و خوردند و بنود ایشان را کمر آنکه بصدقه  
 اَصْنَابُ بَرِّهِ اَلْهَالِکِیْنِ چگونه قبول کرد ایشان را و به بخشید  
 راجع گنایان گذشته و ایشان را سر همه شهیدان گردانید  
 و بهشت این بود و محاطه او با کسی که او را یکین است و بهشت



ترا معرفت خود داده است و از جمله این امت مرحومه  
 گردانیده و معرفت محبت و جماعت و نعمتهای ظاہر و باطن  
 داده است پس امید است از فضل عمیم او که آن را تمام کند  
 و از آن نور و نفع جز رحمت که ذخیره کرده است بجزئی کامل تر از آن  
 فرماید اصل سوم در ذکر وعده و وعید که در قیامت  
 کرده است یاد کن درین چهار حالت را: مرکب و گوشت  
 و قیامت و دشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی هست  
 از خطر نامرطبیحان و عاصیان را و مقتضای آن و مجتهدان را  
 اما مرکب یاد کن در دو حال دوم و یکی آنکه از این شهر مرده است  
 است که گفت ما شعبی برای پرسیدن مردهی برنجور رفتم و  
 او در سکرات بود نزدیک او مردهی بود که تلقین کلمه شهادت  
 میکرد و شعبی آن مرده را گفت که نرم گوی مرخص گفت اگر مرا تلقین  
 کنند یا نکنند من شرک آن نخواهم کرده شعبی گفت حمد خدای  
 که یار مراجعات داده و دوم حکایت شاگرد فضل عیاض گفت  
 آنکه او را شش گرویی بود وقت سکرات موت فضیل هر وقت

موسی علیه السلام را در کار فارون و گفت که فارون بنو فریاد  
 کرد به فریادش نرسیدی بغزت خویش اگر از من فریاد خواستی  
 بغیادش رسیدی و در گذشتی چگونه عتاب کردی بنس علیهم  
 و در کار قوم او گفت اندو همگین مشوی بر درخت کدو که در یک است  
 رویا بندم و در یک ساعت خشک کردم و اندو همگین نمیشوی بر صد  
 کس پاینده این پس چگونه عتاب کردی المرسلین صلی الله  
 وسلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شعیبه در مسجد حرام آمد  
 قومی با دیکدی خندیدند گفت چرا می خندید در بن خیر می بینم  
 چون نزدیک حجر اسود رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت و گفت  
 که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی میگوید که ای محمد بنده کان مرا  
 از رحمت من نومید کن بیایگانان بنده کان مرا که من غفور رحیم  
 و در خبر مشهور است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت خدای تعالی  
 را صد جز رحمت است یکی ازان در دنیا میان آدمیان و پریان  
 و بهائیم قسمت کرده است و نود و نه جز برای رحمت کردن  
 بر بنده کان در روز قیامت و خبر گذشته <sup>برای نجات و رستگاری</sup> بداند که چون خدای تعالی

دو کوه الش پیش خود می بینم مرا برای رفتن بران خبر میکنند  
 از اهل ادب پرسیدم که حالش چه بود گفتند دو پیمان داشت یکی  
 خریدی و بدگیری بغرض ختی برد و را بخواستیم یکی را بدگیری  
 زدم تا بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت  
 رناده رناده اما کور و حال آن بعد از مرگ با دکن  
 در آن حال دو مرد یکی آنکه صالحی گفته است که سفیان ثوری  
 را بعد مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبد الله  
 رومی از من بگردانید و گفت این وقت کنیت نیست گفتم  
 چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود معاشنه  
 کردم و دیدم مرا گفت که کورا با در ترا بارضای من ابا سعید  
 در شبها تاریک چشم گریان به اشتیاق تمام قیام میکردی  
 پس مرا تراست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی  
 و مرا زیارت کنی که من از تو دور نیستم دوم آنکه بزرگی گفته  
 است که مردی را در خواب دیدم رنگ رویش بر گردیده  
 است و هر دو دست بر گردنش بسته گفتم که خدا می بخشد

و نزدیک سر او به پشت و سوره یس خواندن گرفت و شکر  
 گفت که ای اوستاد این سوره مخوان فضیلت ساکت شد پس  
 تلقین کلمه شهادت کرد و مریض گفت نخوابم گفت که از بزم ارم  
 و بمیرم بمرد فضیلت در خانه رفت و چهل روز میگرست پس  
 او را در خواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت بچه چه خبر  
 معرفت خویش از تو بستانند و تو عالمترین شاگردان من  
 بودی گفت بسمه چیز یکی غازی یعنی از آنچه تو مرا می گفتی بریاران  
 خلاف آن می گفتیم دوم حسد سوم مرا علقی بود مرا طبعی گفت  
 اگر بر سال یک قح شراب بخوری علت تو برود پس یک قح  
 خمر بخور می بعد ازین یا و کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبد الله  
 ابن مبارک رحمه الله علیه حکایت کرده است که مردی بود بوقت  
 سكرات نظر سوی آسمان کرد و بجنید و گفت مثل هذا  
 فليجعل العالمون یعنی از برای مثل این چیز عالمان عمل  
 کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک وینار رحمه الله علیه  
 گفت بر همه باید خود وقت سكرات در رفتن مرا گفت ای مالک

بگوید باشید در این التماس از رحمت نا امید و سخن مگوئید بامس  
 روایت کرده اند که چون خدای تعالی این مگوید همه سنگ گردند  
 و در دوزخ بطریق سگان بانگ کنند خدای تعالی یا همه را ازین  
 خواری و عذاب نکاهدار و که مصیبتی هست سخت یحیی بن معاذ را  
 رحمة الله علیه گفته است ندانم که کدام مصیبت ازین بر دقوی  
 تر است فوت شدن نعمت بهشت + یا رفتن در دوزخ + یا همه  
 حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ + و مصیبت  
 عظیم بیرون آمدن مخلوق است از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بود  
 همه کار آسان تر بودی + ولیکن دشواری در ابدی آخر است  
 پس کدام دل آنرا تحمل تواند کرده و کدام نفس بر آن صبر تواند کرد  
 و ازین است که عیسی صلوٰۃ الله علیه و آله گفته است که اگر  
 مخلوق نار دلهای خائفان را می برد + با حسن رحمة الله گفتند که  
 آخرین کسی که او را آتش دوزخ بیرون آرند + مردی باشد که  
 نام او عیسا دست او را بر آسمان عذاب کرده باشند بعد از  
 هزار سال فریاد کند و گوید یا احسان یا احسان پس حسن است

با توجه کرد گفت روز کاری که ما در آن بازی میکردیم گذشت  
 اکنون این روز کاریست که با ما بازی میکنند و یاد کن حال  
 دوم و دیگر یکی آنکه صالحی حکایت کرده است که مرا پسری  
 بود شهید شد شبی که عمر بن عبد العزیز وفات یافت  
 او را بخواب دیدم گفتم ای پسر نه تو مرده بودی گفت من  
 شهید شده بودم و نزد یک خدای تعالی زنده ام شرف  
 داده می شوم پس گفتم چیست که چنین مدت ترانیدم گفت  
 در میان اهل آسمان ندا کردند که ای حمله انبیا و اولیا و صدق  
 و شهیدان در نماز جنازه عمر ابن عبد العزیز حاضر شوید پس من  
 آمدم و نماز جنازه بگذاردم پس از آنجا آمدم تا بر شما سلام  
 گویم اما دوم آنکه هشام <sup>رضی الله عنه</sup> گفت است که مرا پسری جوان  
 بمرد در خوابش دیدم پرسیده گفتم ای پسر این پیری چیست  
 گفت چون فلان بر ما رسید و مویخ بر سیدن او بانگی زد که  
 بچکس از ما جوان مانند همه پیشند اما قیامت نامل  
 کن در آن دو قول خدای تعالی که گفت **يَوْمَ تَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ**

بگوید یا بشید در این آتش از رحمت نا امید و سخن بگوئید با من  
 روایت کرده اند که چون خدای تعالی این بگوید همه سنگ گردند  
 و در و فنج بطریق سگان بانگ کنند خدای تعالی با همه را ازین  
 خواری و عذاب نکاهد و رو که مصیبتی است سخت یحیی بن معاذ را  
 رحمة الله علیه گفته است ندانم که کدام مصیبت ازین برود و قوی  
 تر است فوت شدن نعمت بهشت + یا رفتن در و فنج + یا  
 حال فوت نعمت آسمان تر است از تحمل کردن و فنج + و مصیبتی  
 و عظیم بیرون کردن و مخلوط است + از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بود  
 بهر کار آسمان تر بودی + ولیکن دشواری در ابدی آخر است +  
 پس کدام دل آید از تحمل تواند کرده و کدام نفس بران جبر تواند کرد  
 و این است که عیسی صلوٰه الله علیه و آله و سلم گفته است که اگر  
 مخلوق نارد لهای خائفان را می برد + با حسن رحمة الله گفته که  
 آخرین کسی که او را از آتش و فنج بیرون آرند + مردی باشد که  
 نام او عطاء است او را هزار سال عذاب کرده باشند + بعد از  
 آن روزی که بگوید یا حی یا قیوم یا ممتنان یا حسن یا حسین

و از امت کیستند ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه و سلم  
 ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند بی گویند که عملهای شما وزن  
 کردند گویند بی گویند که نامهای خود خواندید گویند بی ملائکه  
 گویند باز گردید که این همه شمار آور پیش است و ایشان گویند شما چیز  
 ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که بندگان  
 ما راست گفتند **قوله تعالى مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ**  
**وَأَمَّا جَنَّتْ وَنَارًا لَّنْ كُنْ دَرِينْ** هر دو آیت از کتاب  
 خدای تعالی یکی آنکه گفت **وَسَقَطَتْهُمْ رَبُّهُمْ نَشْرًا بَا**  
**طَهْرًا** یعنی نباشند در ایشان را پروردگار ایشان شرطی بود  
 دوم آنکه **كَانَ لَكُمْ جَزَاءٌ وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا**  
 یعنی این است جزای سستی شما و است سستی شما پسندیده دوم آنکه  
 حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان و گفته  
**مَنْ تَبَاخَرُوا مِنَّمَا فَاِنْ عَذَابًا ظَالِمُونَ** **قَالَ اخْسَوْا**  
**فِيهَا وَلَا تَكَلَّمُونَ** یعنی طایفه از اهل دوزخ گویند که ای پروردگار  
 ما بریدن آزار را از اینجا اگر باز گردیم و ایمان نیاوریم پس ظالم باشیم خدای تعالی



دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق حجاب  
 گویم که طریق مرکب از هر دو طریق نیکو است از آنکه گفته اند هر که  
 بروی رجا غالب شود او از جمله مریدان باشد و هر که خوف  
 بر او غالب شود او از جمله حُروریان باشد و مقصود آنست که میان  
 هر دو جمع کند سوال اگر کوئی که در هیچ حال یکی ازین هر دو راجح  
 و فاضلتر باشد یا نه جواب چون بنده قوی و صمیم باشد  
 خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود خاصه وقت سکرات  
 رجا اولی تر و همچنین شنیده ام از عالمان و میگویم این از آن  
 که خدای تعالی فرموده است که من نزدیک شکسته دلام از ترس  
 من پس در وقت مرکب و سکرات رجا اولی تر از آنکه اول  
 و بین وقت شکسته است بسبب ترس کنایان که در حالت صحت  
 کرده است سوال اگر کوئی که نه در کمان نیک بدون بخدا می گما  
 اخبار وارد است جواب بدانکه یکی از کمان نیک بدون  
 حذر کردن از معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از  
 عقاب او و جهد کردن در طاعت او و بدانکه اینجا اصل است

و از امت کیستند ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه و سلم  
 ملائکه گویند حساب کرده شدید گویندنی و گویند که علمهای شما وزن  
 کردند گویندنی و گویند که نامه های خود خواندید گویندنی و ملائکه  
 گویند باز گردید که این همه شمارا در پیش است و ایشان گویند شما چیز  
 ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که بندگان  
 ما راست گفتند **قوله تعالى مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ**  
**وَأَمَّا جَنَّتْ وَنَارًا لَّنْ كُنْ دَرِينْ** هر دو آیت از کتاب  
 خدای تعالی یکی آنکه گفت **وَسَقَطَتْهُمْ رَبُّهُمْ نَشْرًا أَبَا**  
**طَهْوَرًا** یعنی نبوت اند ما ایشان را پروردگار ایشان شراب طهر  
 دوم این **لَكُمْ جَزَاءٌ وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا**  
 یعنی این است جزای سعی شما و است سعی شما پسندیده دوم آنکه  
 حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان و گفته  
**لَهُنَّ أَجْرٌ خَيْرٌ مِّنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ** **قَالَ اخْسَوْا**  
**فِي سُبُوحِ رَبِّكُمْ وَلَا تَكْفُرُوا** یعنی طایفه از اهل دوزخ گویند که ای پروردگار  
 ما بیرون آیم از اینجا اگر باز کردیم و ایمان نیاوریم پس ظالم باشیم خدای تعالی

متنا باشد بی اصل که در آن حاصل نیست و از جهل خود آن را  
 رجا و حسن ظن نام کرده است : و این خطا و ضلالت است بگویم  
 که موبد این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم که گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای  
 مرگ عمل نیکو کند و احمق کسی است که پیروی نفس کند و از  
 خدای تعالی طمع مغفرت دارد و درین معنی حسن بصری رحمه الله  
 علیه گفته است : که قومی را تمنائی مغفرت از عمل کردن باز داشت  
 تا از دنیا بیرون رفتند و ایشان را حسنه نبود گفتند که باطن بنیکو  
 داریم بجهای تعالی و دروغ گفتند : اگر ایشان را ظن نیکو بود  
 به عمل مشغول شدند : چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است  
 وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَنْ تَكُمُ فَاتِحَتُمْ  
 مِنَ الْخَالِقِ بَدِئِينَ ط یعنی شما که به پروردگار خود گمان برده بودید  
 در دنیا آن گمان شما را بطلان کرد پس تیر شما از زبان کاران  
 جعفر صبحی میگوید که ابو میسره عابد را دیدم به ملائیش از غایت مجاهده  
 بیرون آمده : گفتم که چندین مجاهده چرا میکنی : دست خدای تعالی

بزرگ و نکته ایست باریک که بیشتر مردمان در آن غلط  
 میکنند؛ و آن فرق کردن است میان رجا و تمنا رجا بر اصل  
 باشد؛ و تمنی بی اصل؛ مثلاً شش انگه هر که زراعت کند و فرحمت بیند  
 پس بگوید که امید میدارم که ما را ازین زراعت صد پیاپی حاصل  
 شود؛ این آرزو رجا است؛ و دیگری باشد که زراعت نکند؛ و  
 همه وقت بخسبد و همه سال غافل ماند چون وقت درو در آید  
 بگوید که امید میدارم که مرا صد پیاپی حاصل شود؛ او را گویند از رجا  
 تر این آرزو حاصل شود؛ این تمنا باشد؛ بی اصل؛ همچنین  
 بنده چون چه کند در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز  
 ماند و بگوید که امید میدارم که مرا این اندک انشای تعالی قبول کند  
 و این تقصیر تمام گرداند؛ و ثواب عظیم دهد و زلف عفو کند؛ این  
 آرزو رجا باشد؛ اما چون غافل ماند و ترک طاعت کرد  
 و به معصیتها اکتفا کند و به شتم خدای تعالی پاک ندارد و به شتم  
 او التفات نکند؛ و بوعده و وعید او پروا نکند؛ پس بگوید که  
 امید میدارم از خدای تعالی بهشت؛ و نجات از دوزخ؛ این

صرف و از حرارت خوف صرف خلاص یافتی ؛ و بمقصود

رسیدی و از عتقین سالم گذشتی ؛ و یافتی

نفس خود را چست شده برای طاعت

و گذراننده در خدمت شب

روزی فوری و غفلتی ؛

از نخاصی بیک بار

خلاص یافتی و از

جمله اصفیاء

خوان من علیاء

شدی و این

عقبه خطیر

را و پس

بگذاشتی

فَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

فرسخ است ؛ در ششم شده گفت چه دیدی از من که آن دلیل  
 نومییدی باشد قوله تعالی اِنَّ رَحْمَةً اللّٰهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِینَ  
 یعنی رحمت خدای تعالی نزدیک نیکوکارانست ؛ جعفر گفت که این  
 سخن او مرا بگرمایانید ؛ پس نیکو فهم کن این نکته را و از خواب غفلت  
 بیدار شو و الله الموفق **فصل** حاصل جمله کار آنکه چون فراخی حجت  
 خدای تعالی یاد کردی ؛ بعد از آنکه تو از جمله امت مرحومه هستی ؛  
 پس غایت فضل و کمال خود او ذکر کردی ؛ و عنوان کتاب او که سوره  
 توفیر ستاده است بسم الله الرحمن الرحیم دیدی ؛ پس  
 بسیاری لغتها که او ترا داده است بی شخصی دیدی ؛ و از جانب  
 دیگر کمال جلال و عظمت و حییت او دیدی ؛ پس غضب او  
 که آسمانها و زمین با طاقش ندارند دیدی ؛ پس غایت غفلت و  
 بسیاری گناهان خود دیدی ؛ پس خطر معامله در عملها دیدی  
 این همه ترا به خوف و رجا آورده ؛ و راه عدل با سلوک کردی  
 و از هر دو جانب مهلک این شدی ؛ یعنی از امن و باس و  
 شراب معز و خوشگوار خوردی ؛ و از برودت و رجا

از نظر ریاضت است که در ریاضت دو فضیلت است: و در مصیبت  
اما دو فضیلت یکی فضیلت سحر است: و آن ملامت است پیش  
ملائک: چنانکه روایت کرده اند که ملائکه علی سبزه بالا برند: و  
خدای تعالی گوید که ببرید: و در یحیی اندازید که مقصود او این  
عمل من نبوده ام پس فضیلت شود دوم فضیلت علانیه است  
و آن روز قیامت است پیش همه خلایق: چنانچه روایت است  
از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت مرائی را هر روز قیامت  
پنج بار نام خوانند: ای کافر: ای فاجر: ای مکار: ای نیکو  
سعی تو باطل شد: و اجر تو بیاورفت: که امروز ترا الضیعی  
طلب کن اجر از کسی که عمل برای او کردی: در روایت کرده اند  
که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلایق بشنوند: کجاند  
آنانکه مردمان را می پرستیدند به خیرند: و اجرهای خود از ایشان  
بگیرند: که من قبول نکنم عملی را که با او خیر می آمیخته باشد: و اما در  
مصیبت یکی آنکه بهشت از دست روده چنانچه رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فرمود که بهشت سخن گفت که من حرامم

**عقیده ششم قوارج و قوارج عیب گشایه و توبه**  
 پس ازین بر توبه داسی برادر به نیکبداشتن خود از پیری گفت  
 و مبطل عمل است و گفته ایم که آن دو چیز است یکی ریاء  
 دوم عجب آثار یا بد آنکه اجتناب از ریاء واجب است بسبب  
 دو چیز سبب اول آنکه چون در عبادت ریاء کنی قبول افتد  
 و بدان ثواب بسیار حاصل شود و الا بر توبه کند و انجم  
 ثواب و یا از بعضی محروم مانی چنانکه روایت کرده اند از  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی گفت من تو را مکر  
 ترین تو را مکرانم از شرک یعنی هر که عملی کند و در آن کسی را خبر من  
 شریک کند من عمل او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای  
 من و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی مرئیه را کوثر  
 وقتی که بنده درخواست ثواب عمل کند نه در مجلسها ترا بجا  
 بلند نشاندند نه ترا در دنیا بهتری دادند و نه چیز بایست  
 تو از آن فروختند **سبب دوم** که موجب اجتناب از ریاء  
 آنست که در ریاء خطر سخت و ضرر عظیم است و هیچکس که بعضی



گوید بیک مقصود تو این بود که گویند فلان قرآن خوان هست  
 و آن خود گفتند پس صاحب مال را بسیار خدای تعالی گوید  
 نه آنکه بر تو نعمت فراخ کرده بودم و به کسی محتاج نگرد اینهم گوید  
 بی یارب خدای تعالی گوید چه کردی بر آنچه ترادایم گوید یارب  
 صلوات بر محمد و آل او صدقه دوم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی  
 و ملائکه گویند دروغ میگوئی خدای تعالی گوید بیک مقصود تو این  
 بود که گویند فلان سخی است و آن خود گفتند پس آنرا بسیارند که  
 در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی  
 گوید یارب مرا جهاد کن و من فرمودی در راه تو جهاد کردم تا کشته  
 شدم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی ملائکه گویند دروغ میگوئی  
 خدای تعالی گوید بیک مقصود تو این بود که گویند فلان دیر است  
 و آن خود گفتند و اینهمه کس با بروی اینها کشیده بدلت و  
 خوار می و دروغ اندازند ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله اینجا رسید دست بر زانو می زد  
 زود گفت ای ابوهریره ایشانند ائمه خدای تعالی که اول

برنجیل و مرثی : و این حدیث را دو معنی است : یکی آنکه در  
 آن بخیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله  
 بخیلی کرده باشد : و مراد از مرثی آن باشد که به ایمان و توحید  
 ریا کرده باشد و این قول ضعیف است : معنی دوم آنکه نفس خود  
 را از ریاء و بخل پاک نکرده باشد : پس چنین کسی را بیم نوال  
 ایمان باشد : پس در گرفتار افتد : و لاجرم بهشت او را از دست  
 میدهد : و بصحبت دوم دخول نار است : از آنکه ابوهریره روایت  
 کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت روز قیامت  
 اول مردی را بیاورند که قرآن خوانده باشد : و مردی را بیاورند که  
 در راه خدای تعالی کشته شده است : و مردی را بیاورند که با  
 بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرج کرده است : پس  
 خدای تعالی گوید : خواننده قرآن را ترا آموختم آنچه هر رسول خود  
 صلی الله علیه و سلم فرو فرستادم : گوید بلی یا رب : خدای تعالی  
 گوید : چه کردی : و در آنچه دانستی : گوید یا رب : شبانه روز خواندم هر آنچه  
 خدای تعالی کو به دروغ میگوئی : و ملائکه گویند : دروغ میگوئی : خدای تعالی

اخلاص قتی و خدا خلاص پیدا است و آن اراده نفع دنیا است  
 بل آخرت ؛ و آن برود و نفع است ریاض محض است ؛ و ریاضی تخلیط  
 ریاضی محض آنست که همین اراده نفع دنیا باشد لا غیر ؛ و ریاضی  
 تخلیط آنست که اراده برود باشد نفع دنیا و آخرت ؛ این است  
 خدا اخلاص و ریاضا اما تاثیر این تا در عمل بدینکه اخلاص در عمل ریاض  
 قربت گرداند ؛ و اخلاص در طلب بجز فعل را مقبول و او را لا محاله  
 گرداند ؛ و نفاق عمل را جبط گرداند ؛ و برود آمد عمل را از آنکه  
 او قربت باشد ؛ و باطل کند استحقاق ثوابی را که بران عمل بوده  
 کرده اند ؛ و نزدیک بعضی علما از عارف ریاض محض نباشد اگر چه  
 مبطل نصف ثواب است و نزدیک بعضی علما ممکن است که از عارف  
 ریاضی محض باشد ؛ و او مبطل نصف اضعاف است ؛ و مدیای تخلیط  
 مبطل جمیع اضعاف است و نزدیک علمای صامع آنست که از عارف  
 ریاضی محض نباشد ؛ بایا و گردن آخرت و بیکین با سهو افتد و نفاق  
 آنست که اثر ریاض نفع قبول ؛ و نقصان حد ثواب است ؛ و مقدر  
 نیست ؛ و به نصف مدیج ؛ و شرح این مسائل در این کتاب

انش و فرخ بدیشان برافروزنده ابن عباس رضی الله عنهما گفت  
 که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که دو فرخ و اهل و فرخ  
 از اهل ریا فریاد کنند گفتند یا رسول الله دو فرخ چگونه فریاد کنند  
 گفت از گریه انش که ایشان عذاب خواهند کرد و سوال اگر کنی  
 که خبر کن ما را از حقیقت ریا و اخلاص و حکم اینها و تاثیر این در عمل  
**جواب** بدانکه اخلاص نزدیک علای ما دو اخلاص است  
 یکی اخلاص عمل دوم اخلاص در طلب اجرة اما اخلاص عمل ارادت  
 قریب است بخدای تعالی و تعظیم امر او واجب است و دعوت او  
 واجبست برین اعتقاد صحیح است و اما اخلاص در طلب اجرة ارادت  
 نفع آخرت است به عمل نیر و رسول الله صلی الله علیه و سلم از انکار  
 پرسیدند فرمود اخلاص آنست که بگوئی پروردگار من خدای است  
 و تو عمل پس خیا آنچه فرموده است بران راست باستی یعنی  
 هوا و نفس خود را زیر بستی و عبادت کن مگر پروردگار خود را  
 و در عبادت مستقیم باشی چنانکه فرموده سوره و این اشارت  
 است به قطع کردن از هر چه بجز خدای تعالی است و این است

بشی

اخلاص باشد و همچنین در نوافل واجب است هر دو اخلاص وقت  
 شروع و اما مباحات که برای قوام گیرند در و اخلاص طلب اجبر باشد  
 نه اخلاص عمل از اگر صلاحیت آن ندارد که نفس خویش قریب  
 باشد بلکه آلتی است برای قریب سوال اگر کوئی که این  
 موضع اینها بود بیان ما را وقت اینها از عمل جواب  
 بدانکه اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لامحاله و از و متاخر  
 نباشد و اما اخلاص طلب اجبر باشد باشد که از عمل متاخر  
 باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر در آن وقت فراغ است که  
 چون فارغ شد بر اخلاص بایر بر یک کار تمام شده و تدارک ممکن  
 نیست و نزدیک عابدان که از شایخ گرامیه بودند ما دام منتهی  
 که مطلوب باشد از ریاضیه است اقامت اخلاص در آن ممکن  
 ممکن است چون مطلوب یافت اخلاص فوت شده و بعضی  
 علمائے گفته اند که در فریضه اقامت اخلاص ممکن است تا وقت حرکت  
 و اما در نوافل ممکن نیست و فروق این گفته اند که بنده فریضه را به امر  
 خدا می توان کرد است پس در نوافل از و امید فضل باشد

احياء العلوم و در کتاب استبراح معاملات دین به استقصا کفایم  
 سوال اکثر کوی که مواضع اخلاص کدام است و در کدام طایفه است اخلاص  
 واجب شود و جواب بدانکه اعمال نزدیک بعضی علما سه قسم اند  
 یکی قسم آنست که در و بر دو اخلاص باشد و آن عبادت ظاهریست  
 و قسم آنست که در و بر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطنیست  
 و قسم آنست که در و بر دو اخلاص طلب اجبر افتد نه اخلاص عمل و آن  
 مباحاتی است که برای قوام گیرند و شیخ من گفته است رحمه الله  
 علیه بر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند عبادت  
 اصلی در آن اخلاص عمل باشد پس برین قول را اکثر عبادات  
 باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجبر پیش گیریم  
 اند که اخلاص طلب اجبر در عبادات باطن نباشد از آنکه بجز خدا  
 تعالی کسی بر آن مطلع نیست پس در آن ریاست تواند بود و لاجرم  
 بر اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمه الله  
 چون مریدی از خدای تعالی عبادت باطن نفع دنیا خواهد آن  
 ریاست باشد و میگویم و در نیست که در پیشتری از عبادت باطن بود

پس چون مراد تو از عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواهد  
 از خدای تعالی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب  
 خود میفرماید **مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا فَلْيُحْزِنْهُ**  
**وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ لَغْوٍ** یعنی هر که مراد او کشت زار دنیا  
 باشد بدو هم او را از آن دنیا شد مراد او را در آخرت بهره پس نفع  
 ریاد در شتقاق خود از معنی ر و بیت معتبر نیست و آنکه این اراده نماید  
 ر نام ری کرده اند بدان سبب است که بیشتر از قبل مردمان در  
 ایشان افتد نیکو فهم کن این را سوال اگر کسی که آن دنیا  
 عبادت کردن از خدای تعالی میخواهد برای آن میخواهد که محتاج  
 مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت شود هم ری باشد  
 یانه جواب بدانکه مستعین شدن از مردمان در بسیاری  
 مال و جاه نباشد بلکه در قناعت باشد و اعطاء کردن بر خدا  
 تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر مراد او این باشد ریاست  
 و همچنین هر چه تعلق بکار آخرت دارد خواستن آن بعمل خیر باشد  
 و همچنین اگر مراد تو آن باشد که قرا مردمان تعلیم کنند دوست

و اما نقل بنده بر مراد خود کرده است پس بطلبند از وی حق را  
 به تکلیف کرده است پهنش خود من میگویم که درین مسائل فائده  
 است و آن آنست که هر که ریائی کند و یا ترک اخلاص کند از علی  
 تدارک او ممکن نباشد بر یکی این وجه که گفتم و مقصود ما از نقل  
 مذاهب مردمان درین وقایع آن بود که راه بر بنیادی در کار  
 عبادت آسان شود اگر در یک قول عفت خود را و انیا بد و قول  
 دیگر یا بد نیکی و فهم کن این را سوال اگر کوئی که هر علمی محتاج است  
 به اخلاص علیحده یا نه **جواب** بد آنکه درین خلاف کرده اند بعضی  
 گفته اند روا باشد که اخلاص متداول شود در جمیع عبادات پس علمی که  
 ثوابداران است مثل وضو و نماز و لبند است دین بایک  
 اخلاص از آنکه بعضی از آن به بعضی متعلق است از روی صلاح و  
 فساد سوال اگر کوئی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مدح مردمان و نفع  
 از ایشان نباشد ولیکن مراد دنیاوی باشد اندک ای متالی آن نیز  
 ریاء باشد یا نه **جواب** بد آنکه این محض ریاء باشد: علای گفته اند  
 رحمه الله علیهم که اعتبار در ریاء مراد است نه آنکه کسی که از او مراد طلب



علما و مشائخ سلف رحمته الله عليهم خوانده اند از اینجا است و الله  
 بجز الله بسختی نام و تنگی نامی دنیا این را التفاتی نیست بلکه  
 این طائفه کسانی اند که سختی نامی دنیا را غنیمت دارند  
 و از خدای تعالی منت کارند اگر چیزی از دنیا برایشان فراغ  
 شود برترسند و ناخوش شوند و آن را از خدای تعالی استیصال  
 دانند و قول ایشان آنست که گر تنگی سرمایه ماست و بنمای مذبح  
 اهل تصوف برین است و مذبح من و مذبح شیخان من نیز  
 همین است و وجه سلف برین بوده اند اما تقصیر بعضی از متاخران  
 را اعتبار نیست و ما که اینجا این فصل ذکر کردیم سبب آن بود که  
 نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود و درین غلط کند  
 و یا ببنده بی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد و غلط افتد  
 به آنکه گوید چگونه لائق باشد اینجا بحال اهل زهد و تجرد و ایستاد  
 صبر و ریاضت به آنکه این چیز نیست ما خود از سنت و نیز مقصود  
 حصول قناعت است و تقویت بر عبادت و نه آنکه مقصود  
 سره و شهوت است و باینکه آمدن از تنگ سختی و گر سنگی و

دارند و مراد تو ازین تأیید سبب حق باشد و نشر علم و برکتی  
 مردمان بر عبادت این هم ریا نباشد و اما اگر مقصود تو شرف  
 نفس تو باشد یا دنیا آن ریا باشد بد آنکه من از بعضی مشایخ شنیدم  
 پرسیدم که اولیا در ایام عسرت مسوره واقعه خوانده اند و مراد  
 ایشان از خواندن این مسوره آن بود که خدای تعالی ایشان بخشن  
 دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ گرداند پس چگونه را  
 باشد که متاع دنیا به علل خیر بخوابد مر اجواب گفتم که مراد ایشان آن  
 بود که خدای تعالی ایشان را قناعت دهد یا قوتی که بدان عبادت  
 توانست کرده و علم خوانند و این از جمله اراده خیرست  
 نه اراده دنیا و بد آنکه خواندن این مسوره در کار سختی رزق از جمله  
 سیرت های سلف است و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم و صحابه رضی الله تعالی عنهم دارد است و روایت  
 کرده اند که ابن مسعود را فر چون عتاب کردند در کار فرزندان  
 او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نیکداشت  
 جواب گفت که مسوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این که

سوال اگر گوئی که چیست حقیقت عجب و معنی آن و صفت تاثیر و  
 حکم آن جواب بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل  
 صالح است و توضیح آن بنزدیک علماء ماذکر کردن بنده است  
 حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی؛ جز خدای تعالی یا  
 برودان یا به نفس یا به چیزی دیگر گفته اند که عجب مشکک باشد  
 و آن آنست که عمل صالح را ازین سه چیز داند؛ نفس و خلق و شی  
 دیگر و متنی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را  
 از دو چیز و مؤخر باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را  
 از یکی و ضد عجب ذکر منت است و آن آنست که بداند که حصول  
 عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است؛ که او را مشرف گردانیده و توانا  
 و اجر و قدر او عظیم گردانیده؛ و ذکر منت فرض است وقت دعا و  
 خطرات عجب؛ و نقل است در جمیع اوقات؛ و اما تاثیر عجب عمل  
 صالح بعضی علماء گفته اند که عجب کند عمل او ضبط شود؛ اگر پیش  
 از مرگ توبه کند عمل او بسلامت مانده و این است اختیار محمد ص  
 از شیخ که امید و ضبط شدن عمل نزدیک او آنست که بکلی در آن

بیشتر آنست که در عقب خواندن این سوره قناعتی در دل پیدا  
 می شود، و حرص گریزگی دفع میگردد و دل را از طعام تسکین  
 حاصل میشود، بدانند این را کسی که امتحان کرده باشد قانع  
 دوم **عجب سبب** بدانکه وجوب پیریزیدن از عجب سبب  
 دوم نیز سبب اول آنکه آنکس که عجب کند از توفیق مجرب  
 مانده از آنکه عجب کنند، مخدول است؛ و چون از بنده توفیق  
 منقطع شود بزودی بپلاک شود؛ و ازین است که رسول الله صلی  
 الله علیه و آله فرمودست چیز پلاک کننده است بخوابی که پیروی آن  
 کنند، و هوای که اتباع آن کنند، و عجب کردن آدمی بنفس خود  
**سبب دوم** آنکه عجب عمل صالح است؛ و ازین است  
 که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد  
 پیرانیده است، و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است؛ و چون  
 مقصود فائده همین عبادت است و این خصلت محروم میکند  
 بنده را از عبادت، و اگر حاصل شود اندکی از عبادت عجب مقصد آن  
 عبادت است؛ پس عجب است خدا کردن از خصلت محروم کننده

در بین اختلاف مذهب بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان حبط  
 است بسبب اعتقاد ایشان؛ و بعضی گفته اند که هیچ عملی معتقد  
 ایشان را حبط نشود از ایشان تا مخصوص نباشد بر عملی بیعیبی؛  
 چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی  
 تا مخصوص باشد بذكر منت سوال اگر کوئی که خبر یابد عجب دیگر فاعلی  
 است در عمل یا به جواب بداند که خبر این دو قوادح بسیار است  
 ولیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه اصل اند و مدار کار  
 بر اینهاست؛ بعضی مشایخ گفته اند که بر نده واجب است که عمل را از  
 ده چیز نگا دارد نفاق و ریا و تحلیط و من و اذنی و ندامت و  
 عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت مردمان؛ و شومخ من هر  
 خصلتی را ضدی گفته است که ضد نفاق اخلاص است و ضد ریا  
 اطلاص طلب اجبر است؛ و ضد تحلیط تعزید عمل است؛ و ضد من تسلیم  
 عمل است بخدای عزوجل؛ و ضد اذنی نگا داشتن عمل است؛ و  
 ضد ندامت ثابت داشتن نفس است؛ و ضد عجب ذکر منت است؛  
 و ضد حسرت غنیمت داشتن خیر است؛ و ضد تهاون تعظیم داشتن

در آن توانی نماند؛ و در قول غیر و جسط شدن رفتن اضعاف  
 است نه رفتن کل سبب و ال اگر گویی که چگونه پوشیده شود بر بند  
 عارف مانند آنکه توفیق عمل صالح از خدای تعالی است چو آب  
 بد آنکه اینجا نکته ایست لطیف و آن آنست که بدانی که مردمان عجیب  
 سه صنف اند اول صنفی با عجب اند و در همه حال و ایشان معتزل اند؛  
 و قدریه اند؛ و کسانی که خدای را بر خویش و فعل مستغنی می بینند و  
 عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند و آن بسبب سه است  
 که بر ایشان مستولی شده است و صنف دوم آنست که با ذکر منت اند  
 و در همه حال ایشانند اهل استقامت و ایشان را در هیچ علمی عجب  
 نیست؛ و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی ایشان را کرامت  
 کرده؛ و صنف سوم مختطان اند؛ و ایشان عامه اهل سنت و جماعت  
 اند و قتی بیدار شوند و منت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی  
 دیگر غافل شوند؛ و عجب کنند؛ و آن بسبب غفلت عارضی باشد  
 و سستی در اجتهاد؛ و نقصان در بصیرت سبب و ال اگر گویی که  
 چیست حال قدریه و معتزله در افعال ایشان چو آب بد آنکه

حاصل شد و خوف نیست بر عبادت مگر ازین عقبت پس خدای عز و جل  
 واجب آمده و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قاعده اصول متفصّل را با  
 یاد کن در آن چهار اصل اول خدای تعالی گفته است **اللَّهُ الَّذِي**  
**خَلَقَ مَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مَنَ مَنَ مَنَ مَنَ مَنَ مَنَ**  
**بَيْنَهُنَّ لَعَالٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ**  
**بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا** یعنی خدای تعالی که با فرید هفت آسمان را و زمین  
 را مثل آن می رود و امد میان اینها و حکم و ملک او نافذ است در این  
 تا بدینند که خدای تعالی هر چه خیر و قدر است گویای فرماید که من  
 آسمان ها و زمین را و آنچه در میان اینهاست بیا فریده ایم با  
 چندین عجب و بدائع و بنظر تو بسنده کرده ام تا بدانی که من قادر  
 عالم و تود و رکعت نماز با چندین عجب و تفصیل میگذاری  
 و بنظر من و علم من و ثنای من و شکر من کفایت نمیکنی  
 و میخواهی که عمل ترا خلق بدانند تا ترا مدح کنند این روا باشد  
 و هیچ عاقلی این را پسند و اصل دوم هر کس را جوهری  
 باشد نفیس و کمی تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار

توفیق است؛ و ضد خوف ملامت مردمان ترس است از خدای تعالی  
و بدانکه لغاق عمل را جبط کند؛ و بر یا عمل را رد کند؛ و من و اوئی صدقه را  
جبط کند بجای در حال و نزد یک بعضی مشایخ من و اوئی جبط کند انصاف را  
و ندامت جبط کند عمل را بر قول همه مشایخ؛ و عجب انصاف عمل را برود  
حسرت و تهاون و خوف ملامت عمل را سبک کند؛ و اگر امان او برود و بیگانه  
حاصل قبول و رد باز میکرد و بنوعی از تعظیم و استخفاف؛ و جبط کردن باطل  
کردن لغوهای است که آن فعل باشد؛ و این باطل گردانیدن وقتی  
البطل ثواب باشد و وقتی به البطل تضعیف؛ و ثواب منقضي است به فعل  
بعینه منقضي است و تضعیف زیادت است برین؛ و اگرانی فعل را باطل  
است که بقدر احوال در فعل حاصل آید؛ چنانچه احسان کردن در حق  
یکی از اهل خبر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن در حق پیغمبری از  
پیغمبران و در سر نیز گرامی است ولیکن تضعیف نباشد؛ این است هت  
و خلاصه آنچه در معنی تحقیق کرده ام؛ نیکو فهم کن این را؛ و الله اعلم  
بمقوله قطع این عقیده بجهت تمام کردن عقیده خوف بسیار است از آنکه صاحب  
طاعت بر عقوبات ابریده و تحمل این همه مشقتها کرده تا او را بصفت عبادت



بعد از آخرت دنیا بیدار و لیکن بعد از دنیا آخرت ندهد پس اگر  
 نیست را خالص کنی و همت برای آخرت مجروح کنی دنیا و آخرت  
 ترا بر دو حاصل آید و اگر همین دنیا طلبی آخرت در حال از تو فوت  
 بشود و بسا باشد که دنیا هم نیایی و اگر نیایی خود بر تو باقی نماند  
 پس دنیا و آخرت هر دو رازیان کرده باشی **اصل سوم**  
 آنکه بدانی که مخلوقی که برای او عمل میکنی و رضای او میطلبی اگر بدانی  
 که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد و پس چگونه عمل کند عاقل بر  
 کسی که اگر آن کس بداند که عمل کننده رضای او میطلبد او را  
 دشمن گیرد پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل  
 کنی و رضای او طلبی ترا دوست گیرد و از همه مستغنی گرداند این  
 اصلی است مفید برای کسی که فهم کند **اصل چهارم** آنکه کسی را که  
 چیزی حاصل میشود و می تواند که بواسطه آن چیز رضای علی معظم  
 در دنیا حاصل کند پس اگر ترک آن گیرد و بواسطه آن چیز  
 طلب رضای کسی را خیس کند آن دلیل بر دانات و قناعت  
 او باشد و او را گویند چه حاجت داشتی که رضای کسی را بطلبی

بستانند پس آن به فلسی لغز و شده نه آنکه این زیاده  
 عظیم باشد و دلیل قاطع باشد بر کم بهمتی و قصور علم  
 و رکاکت عقل وی و همچنین هر چند بنده را از مدح خلق و  
 حطام دنیا حاصل آید به نسبت آنچه او را از رضای رب  
 العالمین و ثواب و شکر او حاصل شود کمتر از فلسی است  
 به نسبت هزار هزار دنیا و بلکه به نسبت تمام دنیا پس  
 آنکه این خسران عظیم باشد که آن چندان کرامات عزیز و  
 شریف بدین کارهای حقیر دنیاوی از خویش فوت کند  
 و اگر البته ازین بهمت خیس هم چاره نباشد ترا هم باید که  
 از عبادت قصد آخرت باشد که دنیا هم پس او بیاید بلکه  
 همین خدای را به طلب و ناپرد و سرای ترا بدین ازان که او را  
 پرورد و مالک هست چنانکه گفت **هَذَا كَانَ يَرْثُكَ**  
**ثَوَابُ الدُّنْيَا فَحَبِلَكَ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَكَانَ خَيْرًا**  
 یعنی هر که ثواب دنیا میجوید پس نزدیک خدا ثواب دنیا و آخرت  
 پرورد و در رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی

ینت چنان شد که پرهائغه که بگذشتی گفتندی در رحمت باد بر  
 فلان که بخیری مشغول است : چون حسن رحمه الله علیه این حکایت  
 تمام کرد این آیت بخواند **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**  
**سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ وَدَّاهٍ يُغْنِي عَنْهُمْ كَسَا بَنَیْمًا** آورده اند  
 و عمل صالح کرده اند : ایشان را خدای تعالی دوست گیرد و در دهرها  
 مومنان نیز دوست گرداند اما عجیب بشو که در آن سوره  
**اصل است اصل اول** عمل بنده را قیمتی و مقدر  
 که باشد از آن باشد که خدای تعالی انرا قبول کند و بدان را  
 شود : نه پنی که مزد و پهم روزگار کند به و و درم و و پاسبان به  
 شب بیدار باشد بسبب و و دانگ : و همچنین جمله ای باب  
 صناعت و حرفت بر یکی کار خود تا کند شب و روز : قیمت  
 عمل ایشان در مهاسی معدوده باشد : پس اگر فعل خود را صرف  
 برای خدای تعالی کنی : و پیری او مثل روزی داری : میگوید  
**الَّتِي لَوْ فِي الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِحَسَابٍ** این روزی است که  
 با بهیم صابران را اجر به حساب : و این آن روزی است که

با امکان قدرت بر طلبیدن رضای ملک پس از تو برود  
 خوشنودی فوت شد این سومانده و از آن سورانده این است  
 حال مرائی از آنکه چه حاجت دارد بر رضای مخلوق حقیر ضعیف  
 و او قادر است بر حاصل کردن رضای پروردگار جهانیان  
 و اگر البته نتوانی که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق تو آنست  
 که ارادت خود را بجزو کنی و همین رضای خدای تعالی طلبی تا  
 رضای مردمان نیز ترا حاصل آید و از آنکه همه دلهای بدست است  
 چنانکه خواهند بگرداند حسن بصری رحمه الله علیه گفت که مردی  
 سوگند خورد و گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بران  
 مشهور گردم پس اول کسی که در مسجد در آمدی او بودی و آخری  
 که از مسجد بیرون آمدی او بودی و دیگرگزندی کسی او را ملاقات  
 بنماید همچنین هفت ماه بماند و درین مدت بر هر طائفه که بگذشتی  
 گفتندی که این مرائی چنان کرده و این مرائی چنین گفت  
 پس بخواستن بازگشت و با خود گفت که بعد ازین عمل برای  
 خدای تعالی بگویم و بی آنکه بر علی که میگرد خیری بنویزاید و بجزو گردان

نیست و نه نزدیک تواند و مثل این چندین ساعتها را در لاشی  
 ضائع کرده و پس بدان قدر ساعات و انفس خود را و قیمت  
 او بفرازی و پس واجب است مرعاف را که حقارت عمل خود بداند  
 و قد عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند و پیریزد از  
 گردن عمل بر وجهی که او را صلاحیت آن نباشد که قبول خدای  
 شاید که هم به اصل خود باز گردد و قیمتش به هیچ باز آید مثال او نشو  
 باشد از انگور و یا دسته باشد از ریحان و قیمتش در بار یک  
 دانگ باشد و اگر آن را بوجه برید پادشاهی بدی و او را قبول  
 کند بسا باشد که هزار دینار در عوض آن به بخشد و اگر در حضرت  
 او قبول نیفتد و آنرا رد کند به هم بدان قیمت خیر خود باز آید  
 هم چنین کار عبادت است پس بیدار شود فهم کن **اصل دوم**  
 آنست که بدانی چون نیکی در دنیا یکی ما وظیفه معین کند از طعام  
 و یا جامه و یا درم شب در روز او را به انواع خدمت فرماید و  
 بانواری و دلت دارد بسا باشد که پایی او از کثرت ایستادن آتس  
 گیرد و چون سوار شود در رکاب وی پیاده دود او بسا باشد که

او و دردم بود با تحمل ریج بسیار و با آنکه نان با مداد و شبانگاه  
 خوری چنین قیمتی او را پیدا شدند و اگر کسی بخیزی و آن اعمال را  
 خدا تعالی کنی بگوید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّنْ  
 قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی ندانید هیچ نفسی که  
 من چه پنهان داشته ام برای ایشان از شکنجه چشم خرابی آنچه  
 عمل کرده اند پس این همان شب است که اگر کار دیگر میکردی  
 قیمت او و آنک یاد و دردم بودی که مرا و این چنین قدر  
 قیمت پیدا شد و یک در ساعتی اگر از آن شب یا روز و لغت  
 نماز شب بگذاری بیک ساعتی از آن بگویی كَا إِلَهِ إِلَّا اللَّهُ  
 خدای تعالی فرموده مَن عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ شَيْءٍ أَوْ أَثَمَتٍ  
 هُوَ مَوْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُدْرَبُونَ  
 فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن  
 و او مسلمان است ایشان در آیند و بهشت را در روزی خواهد  
 شوند و بهشت بی حساب است این یک ساعت بود از ساعات تو  
 و نفسی بود از نفاس تو که از آن نزدیک اهل دنیا قدری و قیمتی

نفسی

دوزخین نام و آنچه درینهاست اورا تسبیح میگویند و از جمله خدام  
 او جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش  
 و کروبیان و روحانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خداوند  
 و مَا لِعِلْمِ جَمْعِهِمْ ذَلِكَ اِلَّا هُوَ پس بعد از ایشان از جمله خدام  
 آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی  
 علیه و سلم بهترین عالمیان و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اند  
 بمراتب بلند و مناقب عزیز و شریف و مقامات کریم و او  
 عبادات عظیم و پس ایشان علما و ائمه و بزرگان و پادشاهان  
 پاک و عباد الهی خالص و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان  
 دنیا و جباران اند پس و با چندین عظمت و جلال ترا احاطه  
 کرده است که اورا عبادت کنی و بران دو رکعت نماز پر عیب  
 خواهی گزارد چندان ثواب و عده کرده است و با این سوره  
 دو رکعت عجب کنی و آن را کاری دانی چه تپا به بندگی باشی و چه جلیل  
 شخصی باشی وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَ اِلَيْهِ الْمُنْتَكَی مِنْ بَرِّهِ نَفْسِ الْجَاهِلَةِ  
 وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ و فصل تمثیل دی بروجه دیگر آنست که پادشاه

بادشمن او جنگ کند و دشمن او بکشد و چنین خدمت و شفقت و  
 و حضرت همه محبت آن منفعت حقیر فانی است که آن از روی  
 حقیقت هم از خدای هست هر جل پس خدای تعالی است که ترا بر  
 پس ترا به پروردید پس برانست مای ظاهر و باطن دینی و دنیا  
 داده و نفسی عطا فرموده چنانکه هیچ فهمی بکنه آن نرسد و تو دور  
 نماز با چنین عیوب داشت تا گذاردی با چند آن ثوابی که ترا خواهد  
 داد آن را بزرگ پذیری و بران عجب کنی این کار عاقل باشد  
 اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و امرا  
 را خدمت فرمایند و پیش او ادب و حکما به ایستند و عقلا و علما  
 پیش اسب وی برونند و چون آن پادشاه مرید باری را و با  
 در بقیانی را بگوید بسبب رحمتی که در باب او دارد و آنکه برابر این  
 ملوک سادات و اکابر و افاضل به ایستند و بسوی خدمت  
 پر عیب او به چشم رضا مگردند پس اگر این مرد بران خدمت  
 پر عیب بر ملک منت نهد هر آینه گویند که این دیوانه است  
 چون این بفرماید بداند که خدای تعالی پادشاهی است که اسم آنها



در آن رسته علیه گفتی که چون من از غار قانع شوم مرا شرم سخت  
 تر از آن زن آید که او از زنا و فانی شده باشد **فصل** میگویم که  
 بعد از این جمله بیدار شدی مرد از خواب غفلت خود درین عقبه بیدار  
 از جور دنیا کنایه این باشی که این عقبه دشوار است و تلخ است و صعب  
 است و دنیا کنایه ترین عقبات که ترا درین راه پیش آید این است  
 از آنکه نازده جمله عقبه است که شسته اینجا ظاهر خواهد شد و اگر درین عقبه  
 سلامت ماندی سوداگر دینی و الا اجماع سعی تو باطل شود و همه عمر تو به  
 بطالت گذشت پس این بدانکه درین عقبه سه چیز جمع شده  
 است که آن سبب دشواری است ؛ اول آنکه کاری با یک است  
 دوم آنکه زبانی سخت است ؛ سوم آنکه خطر عظیم است ؛ اما با یک  
 از آن است که جایهای ریاض و عجب در عملها بغایت دقیق و پنهان  
 است ؛ هرگاه که حال چنین باشد مطلع نشود بر آن مگر عالمی دانا  
 و بصیرت در کار وین و بیدار دل و احترار کننده چون چنین است  
 چگونه مطلع شود و چه حاصل غافل شکی از حلال و حرام و مراحمات که  
 عطا و سلیم رحمت الهی خواهد یافت و در یافتن آن بقدر

کس

بزرگ چون اجازت کند به آوردن بهیما برای خویش از جواهر و  
 نفایس و اموال؛ پس اگر بقای یکده سته ترب یاد بهتانی یکده سته  
 انگور که بهای او دانگی یا حبه است در حضرت آن پادشاه آورد و فرمود  
 این بزرگان و اغنیاء شود و این ملک ازین فقیر سوا می او این بد  
 را قبول کند؛ و بسوی او بنظر رضا و قبول بگردد و او را خلعتی نفیسی  
 نه آنکه این از دغایت فضل و کرم باشد؛ پس این فقیر برین ملک  
 مست بدهد و بدان دسده ترب و یا خوشه انگور عجب کند؛ و او را  
 بگویند که این مجنون است بی عقل؛ پس اکنون چون ششی بر خیزی  
 و رگمی چند بگذرانی در آن ساعت فکر کن که چند کس در تبر و بجز و شهرها  
 و سیاهانها از صدیقان؛ و خاندانان؛ و مشائیان و متضرعان خا  
 اند؛ و برور خدای تعالی بعبادت ایستاده؛ با انفسهای ترسان؛ و  
 دلهای بریان و چشمهای گریان؛ و زبانهای پاک؛ و نماز تو با آنکه در آن  
 بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نمائی لائق حضرت این ملک معظم باشد  
 و شیخ من گفته است رحمه الله علیه به بین ای غافل؛ هرگز نمازی سوی  
 خدای تعالی فرستاده که نخواهد سوی یکی از تو گذران فرستد و ابو بکر

والله که این کلمه نیز خوانده ام چرا در زیر این ثوابی ثبت نیست  
 آن شخص گفت راست میگوئی خوانده؛ و ما نیز ثواب آن  
 بنشینیم؛ و لیکن منادی ندا کرد و از زیر عرش؛ که آن را  
 یک کشید؛ پس آنرا محو کردیم؛ آن مرد گفت که هم در خواب  
 بگریستم و گفتم چرا چنین کردید؛ گفت چون بدین کلمه رسیدی  
 روی در شایع عام میکند؛ بسبب او آوار خود دین کلمه  
 بلند کردی ثواب این کلمه یاد رفت؛ اما سخن آنست که بیا  
 و عجب افعی عظیم اند در یک لحظه واقع شوند؛ و لب باشد که عباد  
 نوبس را باطل کند؛ حکایت کرده اند که مردی سفیان  
 ثوری و اصحاب او را همان خواند؛ پس آن مرد اهل خود را  
 گفت؛ طبعی که درج لعل آورده بودم بیاید؛ بلکه آن طبع  
 که درج دوم آورده ام بیاید؛ چون این گفت سفیانج سوی  
 او پیوست؛ و گفت ای سکین دوج را بدو کلمه باطل کردی؛ اما خطر  
 عظیم از چهار وجه است؛ یکی آنکه خدای تعالی ملکی است عظیم  
 جلال او را نهایت است؛ دوم مراد او را بر تو مقتداست؛ و

امکان احتیاط کرد پس در بازار آمد چون بر نزار عرض کرد  
 بزار او را قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب  
 است؛ عطا در گریه شد و بسیار بگریست چنانکه بزار ایشان  
 شده و به معذرت پیش آمده و گفت که بهای این هر چه مطلوب  
 است بستان؛ عطا گفت گریه من ازین نیست که تو گمان میری  
 من این صنعت را نیکو دانم و بقدر امکان درین جامه احتیاط  
 کرده‌ام تا درین هیچ عیبی نباشد؛ چون بر کسی عرض کردم که به  
 عیبها و انا بود چندین عیب روی پیدا کرد که من ازو غافل  
 بودم؛ پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی  
 فرزند چندین عیب و نقصان درو پیدا نشود؛ که ما هر روز از آن  
 غافلیم؛ و یکی از خطای گفته است رحمت الله علیه که شبی بوقت سحر  
 بالای بام که نزدیک شارع عام بود؛ سوره طه بخواندم؛ چون  
 تمام کردم در خواب شدم؛ شخصی او دیدم که از آسمان فرود آمد  
 و در دست او کاغذی؛ پیش من آنرا بگشود و دیدم که سوره طه  
 نوشته است و در زیر هر کلمه سه شت گشته مگر زیر یک کلمه گفته

عبادتک و محمد سید المرسلین و خیر العالمین صلی الله علیه و آله  
 میگوید که احصای ثنای علیک آنست که ما اثنت علی  
 لفسیک یعنی نتوانم ثنا گفتن بر تو چنانچه تو شای خویش خود گو  
 اما نعمت خدای تعالی بجزی است که شمار آن ممکن نیست چنانکه  
 گفت و این تعدد و انعمه الله لا تحصى و محققان روایت کرده  
 اند که مردمان را بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی دوم  
 دیوان بدی و سوم دیوان نعمتها پس نیکبها برابر نعمتها دارند  
 تا جمیع نیکی ها در مقابل نعمتها برود و بدی ها باقی ماند و حکم در آن  
 سرخدا ایر است هر چه خواهد بکند اما عیبهای نفس و افات آن  
 و آن خود هر یکی را پیش ازین در محل خود ذکر کرده ایم و کار و شوا  
 آن است که بنده هفتاد و سال زحمت بیند و عبادت و غافل  
 ماند از عیب ها خود را بس باشد که هیچ یکی ازین قبول نمیند و بسا  
 باشد که سالها زحمت بیند و بیک ساعت همه را باطل کند و  
 و بزرگترین خطا ازین همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سوبه  
 بنده نظر کند و او مشغول است به ریگ کردن در عبادت ظاهر

سوم آنکه ترابری هست در سبب و عیب ثانی بنهانی؛ و آنچه  
 به آفتبای بسیار؛ چهارم کارهای مخوف آنکه واقع شود و از  
 زلجی با تساع نفس سوی اوست؛ پنجم بختی که بیرون آری  
 علی صافی است که از بدنی معیوب و فاسدی مانع بشود؛ و هر چه  
 در حضرت خدای تعالی راشایه؛ تا جلالت و عظمت او و کثرت نعم  
 بر تو بانی ماند؛ و الا فوت شود هر ترابری؛ تا بهیم که هیچ نفسی نیست  
 شدن آن مساحت؛ و اندک و در ملک بانی؛ که در هیچی افقی که  
 طاقت آن نداری؛ و این و الله که کار به بنیم هست؛ اما جلالت  
 عظمت خدای تعالی بختی است که ملائیک مقرب شنب روز  
 در خدمت او ایستاده اند؛ و خدمتش میکنند؛ تا بعضی از ایشان  
 از روز آفرینش در قیام اند؛ و بعضی در رکوع اند؛ و بعضی سجود  
 اند؛ و بعضی تسبیح اند؛ و بعضی در تهلیل اند؛ و تا قیام قیام خود  
 تمام کنند و در رکوع رکوع؛ و نه ساجد سجود؛ و تسبیح تسبیح؛ و نه تهلیل  
 تهلیل؛ تا نفع خود و چون ازین دنیا بهشت عظیم قانع شدند؛  
 کنند یک بارگی و بگویند بختی است که ما را از آن عظمی

مصلحت می بینم که خبری مروایت از رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 اینجا ثبت کنم: روایت کرده اند از ابن عباس که فرمودی  
 که آن مرد مرعاض را گفت رضی الله عنه: بگویش من حدیثی از  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا  
 میخوانی بسبب توفیق و وقتی که در آن است مرعاض گفت میگویم  
 پس برگزید گریستن در آرزو گفت و اشواقاً الی رسول  
 الله و الی لقائہ پس گفت که وقتی نزدیک رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم بودم پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد و چون  
 قدری بر رفتم رسول الله صلی الله علیه و سلم سرودی آسمان کرد  
 و گفت حمد مرخدا می را عرض جل که حکم کند در مخلوقات خویش  
 خوابید پس گفت یا معاذ که گفت لبیک یا سید المرسلین  
 گفت حدیثی میگویم ترا اگر از آن کتاباری ترا نفع کند و اگر  
 ضائع کنی حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده گردد ای معاذ  
 خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها بیا فرید بهت فرشته بیا  
 و هر مردی از درهای آسمان یکی را از ایشان در این گروه

خود را مرخص میگردانده است و باطن خود را برای خلق دیگر  
 برانداخته و از در خود راندنی که باز نخواند و از عالمی شیشه‌ام  
 که حکایت کرد از حسن بصری رحمه الله علیه که او را بعد از بزرگ  
 در خواب دیدند از خالش پرسیدند گفت که خدای تعالی  
 مرا پیش خود پراستایند گفت حسن باید میداری آن روز  
 را که در مسجد نماز گذاردی چون دیدی که مردمان سوی تو  
 نمی‌نگرند نماز بهتر گزاردن گرفتی تا اگر اول نماز تو برای من  
 خالص نبودی امروز از در خود ترا براندمی و دیگر بار از خود ترا قطع  
 کردم و بسبب باریکی کار و صعبیت خداوندان بصیرت بر  
 خود برسدند تا بعضی ایشان <sup>بجای</sup> بجمع عمل خود که مردمان آن را  
 دانسته اند اعتبار نکرده اند حکایت کرده از رابعه بصریه  
 رضی الله تعالی عنها که گفت بر عمل که از آن من ظاهر شود آنرا  
 در حساب نگیرم و دیگری گفته است که یکی بای خود را چنان  
 پنهان دارد که بدیها، او را پنهان میداری و دیگری گفته  
 است اگر توانی که خیری بکنی پنهان کن پس این چنان



در میان مردمان تکبر کردی؛ مرا دوستی نیست که عمل او را  
 و هم پس عمل نبد. دیگر همچون ستاره و خشنده از بسیم و  
 تهلیل و نماز و حج و عمره بربند چون به آسمان چهارم رسند  
 فرشته آسمان چهارم بگوید به ایستند و این عمل بر روی او باز  
 زیند که مرید فرشته پنجم بگوید که عمل وی از من درگذرد که  
 او هیچ کاری نکرده است که نه عجب در میان آوردی پس عمل نبد  
 دیگر و به برنده همچون طرکس آراسته که او را جلوه کنند و فرشته  
 آسمان پنجم بگوید که این عمل بر روی او باز زیند که من پنجم  
 خدمت او کردم کردی بر خلق به نعمت وی و صد کردی  
 بر کسی که عمل آموختی؛ عمل او را راه ندیم که از من درگذرد پس عمل  
 بنده دیگر به برنده تا به آسمان ششم همچون آفتاب از نماز  
 و روزه و حج و عمره و زکوة و بهروی شنا گویند فرشته آسمان ششم  
 گوید که آن عمل بر روی او باز زیند که او به هیچکس خدمت نکرد  
 و بر ما این خلق شادی ندادی نه می ندمن فرشته رستم بگوید که  
 عمل او از من درگذرد پس عمل نبد دیگر به برنده تا به آسمان

چون کرامت کاتبین که ایشان رقیب اعمال بنده باشند عمل بنده که  
 از باید او تا شبگاه عبادت کرده باشد به آسمان برزند و چون  
 نور خشنده چون به آسمان اول رسد بر گرد آن بنده ثناء  
 بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل  
 بر روی آن بنده باز نیند که من فرشته غیبت ام مرا  
 خداوند من فرموده است که کسی که مردمان را غیبت کند گذار  
 عمل او را راه مده که از تو در گذرد پس از کرامت کاتبین عمل بنده دیگر  
 به برزند که غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته  
 گویند که این عمل بر آسمان دوم گوید که آن عمل بر روی آن بنده  
 باز نیند که مراد او این عمل عرض دنیاوی بوده و مرا فرموده است که  
 عمل او را راه مده که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس  
 کرامت کاتبین عمل بنده دیگر بر بند از صدقه و روزه و نماز و حج و  
 عبادت و صلوات فرشتگان ثناء به آسمان دوم بران عمل  
 ثناء گویند چون به آسمان سوم رسند فرشته آسمان سوم گوید  
 این عمل بر روی وی باز نیند که من فرشته تکبر ام

و آشکارا میدانم بر او باو لعنت من و لعنت ملائکه سفت آسمان  
 و زمین : و سه هزار فرشته گان که با او بوده اند بگویند یا رب بر او  
 باو لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان : پس معاوذ بگردد  
 و فرمود و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازین چگونه نجات  
 باشد بگو تو گفتی : گفتم یا معاوذ پس روی پیغمبر خود کن و یقین :  
 معاوذ گفت تو رسول خدائی : و من معاوذ : مرا چگونه نجات خلاص  
 باشد : گفتم ای معاوذ اگر و عمل تو تقصیر باشد زبان خود را گداز  
 از غیبت گفتن : و به عیبی که دران مبتلا باشی دیگری را عیب مکن :  
 و بخوار گردن دیگری خود را عزیز مکن : و عمل خود را بیا مکن و در دنیا  
 چنان مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی : و خود را از مردمان  
 بزرگ بدان که از خیرات دنیا و آخرت بریده مانی : و مجلس خیر  
 نامردمان از خلق بد تو اجتناب نه کنند : و تنهای مردمان را بنویزان  
 بمن تا سگان و دوزخ ترا پاره نکنند : گفتم یا رسول الله که طاقت آور  
 این خصلتها را گفت ای معاوذ آنچه من ترا گفتم آسان است بگو  
 خدای تعالی بر تو آسان کند : و بسنده است هر روز این یکبار

هفتم از نماز و روزه و صدقه و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان  
 ششم با ایشان موافقت نموده بران عمل ثنا گویند و این عمل  
 همچون آفتاب روشن می‌درخشد چنانچه آسمان هفتم می‌بیند  
 فرشته آسمان هفتم گوید به السعید و این عمل بر برده‌ی او باز می‌گردد  
 من فرشته جبرائیل و صاحب این عمل جبرائیل بود و نزدیک مردمان  
 بگذارم که این عمل از من در گذرود که من مأمورم بران که هر عمل که خاص  
 برای خدای تعالی نباشد آن را راه مده پس عمل بنده دیگر از  
 از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خا مویشی و ذکر  
 خدای تعالی و هرگاه که این چنین عمل نکند بگذرانند از هفت آسمان  
 و هر جبرائیل به برزند تا برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی  
 بایستند و برین بنده به عمل صالح گواهی دهند و خدای تعالی گوید  
 شما کتابان بودید بر عمل بنده و من کتابم بدراجه در دل او است  
 و مراد او این عمل من بنوده ام و میدانم که مراد او این عمل است  
 بود و بباد سعادت من که آدمیان راه فریادگر را شنیدند و مراد او بود  
 تواند کرد که من غیب دانم و بدراجه در و بهاست مطلع ام و بهشت

چگونه قیمت او زیاده شود پس بلند بستی و بلند پری تن : دیگر  
 خدای تعالی مجرب و شود و همچنین هرگاه که سگواتمل کردی و نعمت بزرگ  
 خدای تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و بر دفع کردن  
 موانع و در گویای نفس منست مر خدای راست که این همه از لطف  
 تویم دوست : و شرم دار از التفات کردن بعل خود : پس چون  
 مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکر کنی و از خدای خود متعاضد  
 طلبی : ترا از التفات کردن به خلق و عجب کردن بعل خود باز  
 دارد : و در محض اخلاص برانگیز و طاعت پاک و عبادت مقبول  
 حاصل آید : پس تامل کن ای مسکین : و از جمله غفلان مباش  
 و چون چنین کردی که گفتم از جمله مخلصان شدی منت  
 مر خدای را دانستی : و این عقبه با تیر را  
 پس انداختی : و از آفت به سلامت  
 ماندی و نجات یافتی :

والله اعلم

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

خصصت که مردمان را همان خواهی که خود را ؛ و آنچه خود را نخواهی مرا  
 را نخواه ؛ چون چنین کردی مسکات مانی ؛ آن مرد گوید که محاذ  
 بعد شنیدن این حدیث چند آن قرآن بخوانند کسی که این حدیث را  
 پس ای مرد چون این حدیث معجب و جیم ما گوید که از  
 دلهما و شکننده پشت و پهلو باشدندی چنگ بستند ای خواهش زن  
 و به تضرع نداری ملازم در او باش ؛ که این کار بخت نیست مگر  
 بر حمت او ؛ و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او ؛ پس سیدار  
 شوارز خواب غفلت تا ملاک نشوی **فصل الحاصل** چون نیکو نظر  
 کردی و قدر طاعت خدای تعالی دیدی و بجز و ضعف و جهل  
 خلق مشاهده کردی ؛ پس بنشینان التفات کن . و ترک نشا  
 و مع و تعظیم ایشان گیر که در آن هیچ فائده نیست ؛ و چون خست  
 مقامت و شریعت زوال دنیا دیدی ؛ و بطاعت خود را بخواه  
 و بگوی که ای نفس شای پرو و کار عالمیان بهتر و یا خطایم و گناه  
 غانی ؛ و ای نفس ترا بگویند که هر چه طاعت لغت اندی را  
 حاصل کنی ؛ پس کم هستی کن ؛ نه بی که چون بگویند ؛ چه شده

و رسید حکیم چون بنده را به بندید که بجز نعمت قیام نموده منت  
 نهند مرا در این نعمتی دیگر نه والا نعمت داده از زبانها نهد  
 و بکفران نعمت مبتلا گرداند و پس ازین بدانکه نعمت با برود  
 است دنیاوی و دینی و دنیاوی بر دنیوی است نعمت دفع  
 و نعمت دفع : نعمت دفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع  
 بر دنیوی است : یکی صورت تمام با سلامت و عافیت و الهام  
 تبیر و دوم لذتها از طعام و شراب و لباس و کنج و غیر  
 و نعمت دفع آنست که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر تو نهد  
 است یکی در نفس بید که سلامت داشت ترا از جای ماندگی و  
 جمیع آفات و علتهای که در نفس باشد و دوم دفع کردن مضرتها  
 از انواع عوائل بتواضع شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی و  
 پیری و سباع و هوام و غیران و اما نعمت دینی بر دنیوی است نعمت  
 توفیق و نعمت عصمت و نعمت توفیق آنکه داد بتواضع بر اسلام  
 دوم برکت : سوم بر طاعت و نعمت عصمت آنکه عصمت داد  
 ترا اول از کفر و شرک پس از فضیلت و بدعت پس از سازمعا

و این کلام از عارف است

## عقبه ستم و این عقبه ستم و شکرت

بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع کردن این عقبات  
ظفر یافتن بمقصودات از عبادات سالم از آفات بجز  
شکر گفتن مرخدا را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و وجوب  
حمد و شکر بر تو بسبب و و خیر است یکی برای دوام نعمت  
برای حصول زیادت؛ اما دوام نعمت پس بدایه شکر قید نعمتهاست  
که بدو دوام دقایم ماند و تبرک وی زائل شود خدای تعالی عزوجل  
در حق تویی گفت **كَفَرْتُ بِالْعَمْرِ اللَّهِ فَأَذَاكُمَا اللَّهُ**  
**لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ** یعنی کافر  
شدند به نعمتهای خدای تعالی پس بخت نیدایشان را خدای تعالی لباس  
گرسنگی و ترس بسبب کفر آن دو رسول گفت **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نعمت  
وحشی است پس قید کنید او را بالشکر و اما حصول زیادت نعمت  
که چنانکه شکر قید نعمت است مثر زیادت هم است خدای تعالی گفت  
**لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ** یعنی اگر شکر گویند شمارا نعمت زیاده

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَ لَهُ  
نعمتی

النعمه و حقیقتش بید و عا با شکرم

بشکرت



پس ثابت شد که هر یکی ما از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد  
گفتن ثنا است بر کسی لفعیل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمه  
علیه و اما شکر در معنی او سخن بسیار گفته اند ابن عباس  
رضی الله تعالی عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است  
به جمیع جوامع هر پروردگار خود را در سر و علانیه و یکی از شیخ ما  
گفته است رحمه الله علیه که شکر ادا کردن طاعتهاست و ظاهر  
باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است  
و ظاهر و باطن و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل و  
زبان و جمیع ارکان است تا چیزی از این سه چیز بیفتد و معصیت  
نکند و فرق میان این قول و قول شیخ من آنست که این نگه  
را معنی زائد داشته است بر اجتناب کردن از معاصی و ظاهر  
اجتناب پس نیست آن اجتناب مگر این که گناهی نخورد و وقت  
و داعی آن بی انگه و نفوس معنی موجود و محصل باشد که گفته  
بدان مشغول باشد و اگر آن بدان معصوم و شیخ من گفته است  
که شکر تقظیم نعم است بهر مقابله نعمت او بحدیکه از جنایات

مسئله اول  
در بیان شکر

و تفصیل این نعمتها ندانند و بشمار نتوانند کسی بجز خدای تعالی که ترا  
 داده است چنانکه گفت **وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَشْكُرُونَ** و **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**  
 یعنی اگر خواستید که نعمتهای خدا را بشمار کنید نتوانید پس بدانکه  
 دوام اینهمه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی که و هم انجا نرسد مثل  
 بیک چیز است ؛ و آن حمد و شکر است پس خصلتی که مراد از چنین  
 قیمتی باشد و دور و اینچنین فائده بوده واجب بود که از وی به هیچ  
 حالی غافل نباشی ؛ که جوهری قیمتی و کمیای عزیز است **وَاللَّهُ الْمُنْفِقُ**  
**حَسْبُكَ** اگر کوئی که چیت حقیقت حمد و شکر و چیت معنی این  
 بر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که  
 حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است ؛ پس از افعال ظاهر باشد و شکر  
 از قبیل صبر و تقوی است ؛ پس از افعال باطن باشد و ویلی دیگر  
 بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است ؛ و شکر مقابل کفران است  
 و ویلی دیگر گفته اند که حمد عامتر و بیشتر است ؛ و شکر خاص و اندک  
 تر است ؛ چنانکه خدای تعالی گفت **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ**  
**الشَّاكِرُونَ** یعنی اندک اند از بندگان من شکر بجا آورنده ؛

و بینی در دنیا و نیست؛ اما سختیها و مصیبتها در دنیا در نفس و اهل و  
 مال دین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نه بعضی  
 گفته اند که در سختیها و مصیبتها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت  
 است بلکه صبر واجب است؛ اما شکر بر نعمت باشد و بعضی گفته  
 اند که هیچ شدنی و مصیبتی نیست که در مقابل آن خدای تعالی را نعمتی  
 نیست پس شکر واجب شود بدان نعمت تا که مقدر است بر مصیبتها  
 نه بر نفس مصیبت؛ و آن نعمت تا که در مقابل مصیبت است آن است  
 که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما گفته است مبتلا نشدم به بلای مگر آنکه خدا  
 تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی آنکه لای بلا در دین نیفتادم  
 و دوم آنکه بلای از این سخت تر نیفتاد؛ سوم آنکه از رضا و اولی بلا  
 محروم نگردم؛ چهارم آنکه امید ثواب دارم بر بلای او به صبر و بعضی  
 گفته اند که یکی از نعمتها این است که بلا را قایم نیست؛ و ثواب و ایمان  
 پس واجب است و بنده را شکر بر نعمتها که مقرون به بلا است؛ و  
 اولی نزدیک شیخ بهین است که بر شدائد دنیا شکر واجب است از آنکه  
 شدید از روی حقیقت نعمت نیست از آنکه بنده را در مقابل آن

اغفران او مانع شود و اگر بگویم که تقطیع محسن است بر مقابلۀ احسان  
 تا صحیح شود در شکر از خدای تعالی مرئوسه را بهم نیکو است و در شکر  
 تقاضیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام و لیکن  
 حاصل آنست که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا  
 نمودن کسی که احسان کرده است بسوی او و آن بیاوردن احسان  
 محسن است و آن حسن حال شاکر است در شکر او و در حق حال کافر است  
 در کفران او و گفته ام من کمترین چیزیکه حق منعم است به نعمت دادن  
 آنست که نعمت او را بسبب معصیت او بسازد و چه تباہ است حال  
 کسی که نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد پس آنچه بر بنده از  
 شکر فریضه است آنست که باشد در روز تعظیم خدای تعالی آن مقدار  
 خائل شود میان او و میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او  
 چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس باید که در عبادت  
 نیز جہد و جہد بیخ نماید و بجہد مت قیام کند تا آن که آن نیز از حق  
 نعمت است اما از نگاهداشت در معاصی چاره نیست و اللہ فوق سوا  
 اگر گویی که موضع شکر کدام است **جواب** بدانکه موضع شکر نعمت است

ابراهیم شکری بود به نعمتها برگزیده خداوند تعالی و دلیل دیگر آنکه شکر عظیم  
 انعام است و اینها بزرگی گفته است اگر نعمت دهند و شکر کنیم  
 تر از آن داریم که بپادهند و صبر کنیم و بعضی گفته اند که صبر افضل است  
 از آنکه در صبر مشقت بسیار است پس ثواب او بسیار باشد و ثمر  
 او بلندتر و خدای تعالی گفته است در مع یوب اِنَّا وَجَدْنَاهُ  
 صَابِرًا نَّعْمُ الْجَدُّ أَنَّهُ أَتَابَ یعنی یافتیم ایاوب را صابر  
 نیکو بنده ایست ایاوب باز گردنده بخدای گفت اِنَّمَا لَوْفِي  
 الصَّابِرُونَ اَجْرُهُمْ لَغَيْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران  
 مزدی بی حساب و خدای تعالی گفته است وَاللَّهُ مُجِيبُ  
 الصَّابِرِينَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را گفتیم  
 من که شکر گویند به حقیقت نباشد مگر صابر و صبر کننده به حقیقت  
 نباشد مگر شاکر از آنکه شاکر در دامن محنت خالی نیست از محنتها  
 که بران صبر خواهد کرد و صابر خالی نیست از نعمتهای که بران شکر  
 خواهد کرد که بالا گفته ام که سختی به حقیقت نعمت است پس چون  
 شکر در سختیها گوی که به حقیقت شکر گفت و دلیل دیگر آنکه شاکر شکر

دعا قبت ثوابی است که در مقابل آن این شکر اندنا چیز است  
 و کدام نعمت باشد بزرگ تر از این ؛ و این یکسوی مانند که داروی تلخ  
 بخوراند و یا ترا فصد و یا حجامت کند بسبب علتی که در دست از آن  
 علت خلاص یابی ؛ پس شک نیست که آن خوراندن دارو پیرو  
 آوردن خون بفصد و حجامت نعمتی است بزرگ اگر چه از روی عورت  
 مکروه است و طبع از روی متنفر است و همچنین است حکم شدن دنیا  
 به نینی که خدای تعالی فرموده است فَحَسَىٰ أَنْ تَكْفُرُوا بِمَا أَنْتُمْ كَاذِبُونَ  
 اللَّهُ فِيهِ خَيْرٌ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُرْجَوْنَ یعنی شاید که خیری را دشوار دارید و  
 خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده است سوال اگر گوئی که شکر  
 افضل است یا صبر جواب بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل  
 است از آنکه خدای تعالی گفت وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ  
 یعنی بنده گان شکر گوینده من اندک باشند ؛ پس شکر از صبر  
 اخص خاص گردانیده و حق تعالی در معراج نوح علیه السلام گفت  
 إِنَّكَ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا یعنی نوح بنده من شکر گزیده بوده و در  
 حق ابراهیم علیه السلام گفت شَاكِرًا لِّمَا آتَاكَ مِنَّا بِحُسْنٍ یعنی

ما خواهند دانست و بشکر آن قیام خواهند نمود پس ایشان اولیتر  
 باشند بدین نعمت از شما؛ پس توانگری مال و جاه شما راست است؛  
 و حسب شما را در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمت حطام دنیا را  
 نعمت میدانید نه دین حق و معرفت را؛ و هم چنان مال خود را فدای  
 جاه دنیا میکنید؛ و اما این ضعیفان خود را می کشانند و جاه آنها  
 خود را در راه ما بذل میکنند و بدان پاک نمیدارند ایشان قدرتی  
 دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و مننت کریم شده اند؛ و من میگویم که  
 حال همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده  
 است از نعمت دین از علم یا عمل یا عین است؛ یعنی هر یکی را از ایشان  
 یابی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده آن و جهد کننده در تحصیل  
 آن؛ و قیام نماینده بشکر آن؛ و هکذا که این از نعمت محدود کرده؛  
 یابی مراد را جاسیل به بزرگی نعمت؛ و غافل از شکر آن؛ از آنکه اگر تعظیم  
 علم و عبادت در دل بازار بیان عوام آبخیزان بودی که در دل علمای متعبد  
 است؛ بازار را به علم و عبادت بر میگزیند نه پستی اگر فقهی باشد که  
 مشکل مانده او را حل شود؛ چگونه خوش شود و چنان پسندد که چنان

و اینست که  
 در این کتاب  
 مذکور است

خواهد کرد و نفس خود را از کفران و این صبر است از محضیت و نیز  
 صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این بشکرت **فصل**  
 بر تو باوای مرد بقطع کردن این عقبت اندک مونت بسیار نفع  
 بجهد تمام و تامل کن بدین دو اصل یکی آنکه نعمت کسی را دهنده که او  
 قدر داند و قدر نعمت شاکر داند و دلیل برین آنست که خدای تعالی  
 حکایت کرد از حال کفار و رد کرده است بر ایشان اَهُوَ لَا یَعْلَمُ  
 هُوَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ قَوْلٌ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اَلْمَسَّ اللَّهُ بِاَعْلَمَ بِالشُّكْرِ مِنْ  
 معنی چنان باشد که این جا بهلان گمان برنده نعمت عظیم و منت  
 کریم کسی را دهنده که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاده باشد پس  
 بگویند که چیست خدای تعالی این فقیران را چنین نعمت و عین  
 عظیم داده و ما را نداده جواب گفت بدین سخن که اَلْمَسَّ اللَّهُ بِاَعْلَمَ  
 بِالشُّكْرِ اَوْ یَنْهَ تقدیر کلام چنین است که سید که یم نعمت کسی را دهد که قدر  
 او که شکر نماید که به تن و جان روی بدو آورده و او را بر همه چیز برگزیده  
 و از شفقتی که در راه اوست تحمل کننده و تنگ نیاید و همیشه برود و  
 ایستاده شکر گوید و در علم سابق با بود که این ضعیفان **نخت**



از افطار یا ترک کردن کلمه لا یعنی یا وضع خواب یا معنی نفس  
 او بدان مساحت نکند و اگر بسبیل ندرت عبادت با صفا  
 او را حاصل شود، آنرا خود خیری نشمارد و بران شکر گوید  
 بلکه خوشی و شکر گفتن او انگاه باشد که درمی حاصل شود یا  
 خوردنی خوب یا نانی نخته یا خواب و راز یا سیاحت تن بدست  
 و بگردان بگوید الحمد لهذا من فضل الله پس مثل این غافلان  
 عاجز و کمبود برابران نیک بختان و مجتهدان شوند و بنا برین معنی  
 این مکیدمان این چیز محروم مانند و آن طالبان بران ظفر  
 یافته و این قسمتی بود که احکم الحاکمین کرده و هو اعلم بالصواب  
 این است تفصیل علم انکه خدای تعالی گفته است اَلَيْسَ اللَّهُ  
 بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ پس نیکو فهم کن و حق او بدار و بدانکه هر  
 چیز را که تو از وی بری آغوش برگزانه آن محروم نشوی مگر از قبل  
 نفس خود پس جهد کن و بکوش تا قدر نعمت خدای تعالی بدانی  
 و چنانکه حق اوست او را تعظیم کن تا مستحق بودن نعمت بگوشی  
 فصل بدانکه کسی که قدر نعمت خدای تعالی نداند از نعمت

هزار دنیا ریافت ؛ و ب باشد که در مسئله دینی سالی تفکر کند ؛  
 بلکه ب باشد که ده سال و بیست سال و زیادت تفکر کند و این را  
 بسیار شمرده ؛ و طول نکرده ؛ و چون معلوم شود ؛ منتهی عظیم و منتهی بزرگ  
 داند ؛ و خود را بدین توکل ترین توکل ان تصور کند ؛ بلکه ب باشد که با آن  
 یا متعلی کامل را که خود را در غیبت و محبت علم پیچاوی سپارد و مثل این  
 مسئله مشکل حل نشود و حق ان نداند باشد که اگر بر سخن در آن گنی طول شود  
 و چون بکشد این را کاری بزرگ نه شمارد ؛ و همچنین کسی که بجز ابتعا  
 بازگشته است و جبهه دهد کند و چندان خود را بریافت بگذارد  
 چندان نفس را از شهرت ها و لذت ها نگذارد ؛ تا شاید که دو رکعت نماز  
 چنانکه باید میرشد و یک ساعت مناجاتی با صفوت و خلوت حاصل آید  
 و چون بدین خلقت یا بدو را بی یکبار بلکه در سالی یکبار بلکه در همه یکبار  
 آن را منتهی بزرگ و منتهی عظیم تصور کند ؛ و بغایت خوش شود و خدا  
 را شکر کند و ان زحمته را و بیداری ها به پیچ نشود ؛ و پیچ دیگر را که  
 نیز گمان می برود که من در عبادت و رغبت دارم اگر محتاج شود و در  
 حاصل کردن مثل این عبادت صافی به نقصان کردن بقدر

قد رنعت مانند انت و حق کرامت نالشناخت و بدنیای حقیر  
 ولد زت خیس او مشغول شده پس نظر کردیم سوی وی بنظر سیات  
 و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم و در حکم جزوت  
 پس سلب کردیم از خلعتهای کرامتهای خود و پیرون بریم  
 از دل او معرفت خود و برهنه گردانیدیم او را از جمیع فضائل  
 کرامتهای خود و بگردانیدیم او را همچون سگ رانده و شیطان  
 از رحمت دور مانده لغو بالله من سخطه پس اینجا قناعت کن  
 بمثال ملکی که بنده از بندگان خود را کرم کند و جامه خاص خود  
 او را بپوشاند و بخود او را نزدیک گرداند و مرتبه او بالا ترا از  
 همه خادمان و خاجیان کند و بقواد او را ببلایم بودن برود و خود  
 و در موضع دیگر برای او قصری بنا کند یا مائده و کینه گان و غلامان  
 تا چون از خدمت باز گردد اینجا ملک بخند و دم شده بنشیند پس  
 اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خرسیده ملک بنشیند  
 نانی میخورد یا سگی را بیند که استخوان می خاند پس ترک خدمت ملک  
 کرده سوی او نگردد و دست دراز نکند و باره نماند از خرسیده

سلسله شود دلیل برین قول خدای تعالی است و ائمه علیهم السلام  
 نبأ الذی ایتناه آیاتنا فالسلخ منها فاتبعه  
 الشیطان فکان من الغاوین و لو شئنا لرفعناه بها  
 و لکنه اخذنا الی الارض و اتبع هواه فمثله کمثل  
 الکلب ان یحمل علیه یلهث او یشترکه یلهث  
 ذالک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا فاقصص  
 القصص لعلهم یتفکرون و تقدیر این کلام چنین باشد  
 که ما نعمت و اویم این بنده را نعمت عظیم در باب دین و دنیا  
 ریخت کرامت کریم نامزد یک ماجاه و منزلت او بزرگ باشد  
 و یکن ندانست قدر نعمت ما و بسوی دنیا و حبس حقیر میل کرد  
 و مشهورت بغش و بی را بر گزید و ندانست که همه دنیا نزد یک است ای کتاب  
 در مقابل نعمت دین یکساعت از پیر پشه پس همچون سگی باشد که  
 قدمه اکران از آنست ندانده و هر کرامت و بر پاره نان و استخوان که  
 سوی او اندازی تصور کند و او آنکه او را برخت نشاند یا میان کجا  
 ایستد و نزد یک او بر آید باشد پس این بنده تنها کار جوان

و از پیغمبران و صدیقان و عالمان و عابدان که عزیزترین  
 خلق اند باز میدارود تا بجای که بسا باشد که پاره نان و پاره  
 جامه نیابند و به ان برایشان منت می نهند چنانچه موسی  
 را گفت اگر خواستی شمار ازینت دنیا چندان دادی که چون  
 فرعون آن را بدیدی و انستی که او را مثل آن عاجز است و کن  
 دنیا را از شما دور میدارم و من با اولیای خود همین کنم و ایشان را  
 از نعمتهای دنیا چنان نگاهدارم که شتران مشفق شتر خویش را  
 اندک تر از شتر نگاه ندارد و اینکه من ایشان را دنیا نمیدهم به سبب  
 خواری ایشان است بلکه این برای آنکه من ایشان را فردا نصیب  
 کامل کریمت کنم پس اگر بصبارتی داری درین کار با یک  
 نیکو نظر کن و بر نعمت نامی خدای تعالی حمد و شکر گویی خاصه  
 بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه اگر  
 تو در اول آفرینش دنیا آفریده میشدی و شکر نعمت اسلام می  
 از آن وقت تا ابد هم حق آن نگذاشته بودی روایت کرده اند  
 که چون بشیر بر یاقوب علیه السلام آمده بشارت یوسف علیه السلام

و در بان بستانند یا استخوان از سنگ بر باید نه آنکه ملک و نجات  
 او را گوید که این سفله ایست که حق کرامت مانند النست و قدر  
 افزایا شناخت این مرد ساقط القدر و عظیم الجبل و بی تمیز است  
 جمله خلعتها از و بستانید و از و من برانید این است حال  
 عالم چون میل کند بسوی دنیا و این است حال عابد چون پیوست  
 بهو کند بعد از آنکه خدای تعالی او را به علم و عبادت مشرف گردانید  
 پس بر تو باوای مردی بگردن تمام در شناختن قدر نعمت خدا  
 تعالی و چون ترا نعمت و هدیه دینی و بر تو باو که سوی دنیا التفات  
 نکنی نمی شنوی که خدای تعالی با سید المرسلین چه میگوید و لقد  
 اٰتٰیٰکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثٰنِیِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِیْمَ لَا تَمُدَّنَّ  
 عَیْنُکَ اِلٰی مَا مَنَعْنَا بِهِ اَکْرَ وَاَجَاجِئُهُمْ وَاَلَا تَحْزَنُ  
 تَحْلِیْقُهُمْ تَعْدِیْرَ کَلَامِ حَبَابٍ بَاشِدْ که هر که او قرآن می داند واجب  
 است بر او که نظر سوی دنیای حقیر نکند و رغبت نماید که حطام دنیا  
 خدای تعالی بر همه کافران و فرعونیان و ملحدان و زندقیان و جاهلان  
 و فاسقان که خوارترین خلق اند میریزد تا بحدی که دمان و ریش و گوشه

ثواب الله الموفق وفضل حاصل گاه که چون در نعمتهای خدای تعالی  
 نیکو نظر کردی و این عقبات صعب نبریدی و عملها حاصل  
 گردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض  
 دفع کردی و بر بواعث ظفر یافتی و از قواصی سلامت ماند  
 بسیار حاصل شد مرتب از خلقتهای شریف و مرتبه های بلند  
 پس تامل کن در این بقدر عقل خود و شکر گویی بقدر طاقت  
 خود و مشغول کن زبان خود را بحدیثی او و پیرکن دل خود  
 بعظمت او و باز میبایست بقدر امکان از معصیت او بگریز  
 که از شکر غافل شوی باز گردد و شکر گویی و بگوی ای خداوند  
 کریم چنانکه در اول فضل کردی بی استحقاق تمام گردان بفضل  
 خود بغیر استحقاق و بالحق دست بالا کن و بگوی رَبَّنَا لَا تُخَلِّقْ  
 بَعْدَ اِذْ هَكَائِثَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ  
 اَنْتَ الْوَهَّابُ ۝ اسی پروردگار مایل مکنان و بسیار السبوی غفور  
 بعد از آنکه راه راست نمودی به بخشش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو  
 بخشیده + و پیوسته از زایل شدن این نعمت خائف باش که

بدو یعقوب گفت هر کدام دین گذاشته به گفت بر دین اسلام  
 یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس زنجیرها را از شکم گرفتند و بر نعمت  
 اسلام غافل نشوی و بر اسلام حالی ایمن مباشی که اعتبار آخر  
 کار را با باشد روایت کرده اند که سفیان ثوری علیه الرحمۃ و الفوا  
 گفته است هر که از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی سلب  
 کنند و شیخ من گفته رحمه الله علیه چون حال کفار و خلود ایشان در  
 دفع بشتیزی بر نفس خود ایمن مباش ندانی که عاقبت کاتو حبس  
 و سفیان ثوری رحمه الله علیه ایما گفتی اللهم سلم سلم چنانچه  
 کسی در کشتی گوید وقت بیم غرق شدن و از عارفی شنیده ام  
 گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید از حال طبعم با عود در اندن او  
 با چند ان آیتها و کرامتها خدای عز و جل گفت خندان نعمتها  
 که من او داد ادم بیک روز هم شکم من نکفت اگر در همه عمر یکبار شکم کرد  
 هرگز ان نعمتها از وی سلب نکردی پس پدار شو امیر و از شرک  
 غافل مشو و بقدر امکان بر نعمتهای شکرگویی تا ببلای زوال نعمت  
 مبتلا نشوی که در بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است



۱۵۲  
 بهمد کردن : و بر خدای تعالی راه راست نمودن چنانکه گفت  
 وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ  
 اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ یعنی کسانی که مجاهده کنند در راه ما  
 بهمنونی کنیم ایشان را و بدرستی که ما باینکو کارانیم و چون  
 بنده ضعیف بدینچه بربست قیام نماید گمان بری بنده  
 پروردگار قدیر و غنی و رحیم که ترا ضائع گذارد : برگزینود  
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ **سوال اگر**  
 گوئی که عمر کوتاه است و این عقبات دراز و سخت است :  
 پس چگونه عفوفا کند که آدمی این همه شر الطیحا آرد و این  
 عقبات را قطع کند **جواب** ای جان بدانکه هر آینه عقبات  
 بس دراز است : و شر الطیحا در و سخت و دشوار : ولیکن  
 چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند راه دراز را و  
 کوتاه کند : و دشوار را و آسان گرداند بروی : تا بعد از  
 قطع این عقبات گوید : چه نزدیک است این راه و چه کوتاه  
 است : و چه آسان است این کار : و من نیز بین کفتم +

خطر بزرگ است : چیکمی گفته است که مصیبت بخت در عالم پنج  
 چیز است : یکی پنجوری در غربت : دوم درویشی در پیری : سوم  
 مرگ در جوانی : چهارم کوری بعد از بنیای : پنجم فراق بعد از  
 وصال : و همچنین یعنی که خدای تعالی ترا داده است شکر میکنی ؟  
 چون این همه کردی از جمله عارفان : و عالمان : و دانشبان :  
 و طاهران : و زاهدان : و مجروران : و قهاران برفس و شیطان :  
 و متقیان : و ناصحان : و صابران : و خائفان : و خاشعان  
 و متواضعان : و راضیان : و راجیان : و مخلصان شدی :  
**وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** سوال  
 اگر کسی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس کم باشد کسی که  
 عبادت کند و بدان بمقصود رسد : و کدام کس را قوت آن باشد  
 که این شرائط بجا آرد **جواب** بدانکه خدای تعالی گفته است  
**وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ** و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ  
**لَا يَشْكُرُونَ** و لَا يَتَّقُونَ یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکرگو  
 و با این هم آسان است بر کسی که خدای تعالی بر او آسان کند :

اگر از این قوت عاجز باشد

و مشاق شدند به تقای خدای جل و علی تا یکبار شد اکبر و بنده  
 لَا خَيْرَ اِذَا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ یعنی نیست زیانی بکن هر چه  
 میشود ای که ما بسوی پروردگار باز خواهیم برگردیم و ایم حکایت کرد  
 اند که ابراهیم او هم بود چنانکه بود ارگزار دنیا روی بگردانید این  
 راه بصدق سلوک کرده ننگدشت بروی مگر مقداری که  
 این پنج تا بروم رسید چنان شد که مروی از پیل در آب بی افتاد  
 اشارت کرد که بایست آن مرد در هوا بایستاد و خلاصی  
 در ابجه بجزیره کنیزی بود در عمر بسر آمده و باز بار بهره میفرود خشنه  
 شمس دروغت نمیکرد بسبب آنکه درش بسر آمده یکی از بانایان  
 بروی رحم کرد و بمقدار صد و سیصد و هفتاد و هشتاد و نه و از او کرده و با او این راه  
 اختیار کرده و عبارت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که  
 عابدان بهره و علما بزیارت او آمدن گرفتند بسبب بزرگی و شرف  
 او اما آن کسی که خدای تعالی در باب او عنایت نکند و او را  
 به نفس او مانده گذارد و بسا باشد که در یک شاخ از شاخهای یک  
 عود سه سال بماند و قطع نکند و در سال و فریاد کند که چه بایست

سال

چون برین غایت رسیدیم نه کسی باشد که این عقبات را در وقت  
 سال قطع کند و کسی باشد که در سبت سال و کسی باشد که در وصال  
 و کسی باشد که در یک قطع کند و کسی باشد که در یک ما و قطع کند بلکه  
 در هفته بلکه در یک روز بلکه در یک ساعت قطع کند تا کسی باشد که  
 قطع کند بتوفیق خاص الهی که یک خط پیش نبود نه پستی که اصحاب  
 هم راحت ایشان یک خط پیش نبود که چون در یک خود وقت  
 تیر ویدند گفتند رَبَّنَا رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَاصِلُ  
 ایشان را معرفت و بیدند آنچه درین راه است از دقایق  
 حقایق و قطع کردند این راه را و از جمله مفوضان و متوکلان  
 دستشان شدند و این همه راه ایشان را مقدار یک ساعت و  
 یک لحظه حاصل شد و نه پستی سَحْرَةُ فِرْعَوْنَ را که نبود مدت ایشان  
 که یک لحظه چون بیدند محضره موسی علیه السلام را گفتند اَصْحَابُ  
 رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ و راه بیدند  
 و قطع کردند و در ساعتی بلکه کمتر از ساعتی از جهل عارفان شدند  
 و دراضی شدند به قطعنا و صابر شدند بر بلا و شاکر شدند بر نعمت

و هوای او اهل بصیرت بینند و اختلاف احوال سالکان در  
 آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است در دنیا و پس از آن  
 و این را نیکو بدان؛ و الله الموفق **فصل** پس ازین بدانکه  
 حقیقت دین کار نیست که این راه در درازی و کوتاهی همچون  
 راهی نیست که آن را بسا قطع کنند بلکه این راه روحانی است  
 و قطع آن بدل است؛ بر حسب عقاید و بصائر و اصل آن  
 نور سعادتی و نظر الهی است که در دل بنده افتد که بدان نظر  
 کار هر دو سر یکبختین بیند پس این نور را بسا باشد که بنده  
 صد سال بطلبد و نیابد و اثری از آن نه بیند و این بسبب  
 خطای او باشد در طلب و توقیری کردن او در اجتهاد و  
 جهل او در بطریق کای و دیگری در پنجاه سال یا بد و دیگری در  
 ده سال یا بد و دیگری در یک روز یا بد و دیگری در ساعتی و دیگری  
 لحظه یا بد بغایت رب العالمین و لیکن بنده نامور است  
 به اجتهاد و پس بر و واجب است که آنچه فرموده اند بکند تا بیاید  
 آنچه وعده کرده اند و کار خیر مقسوم و مقرر است و در هر روز

و دیگری در بیست سال یا بد

این راه و چه مشکل است این کار پس بدانکه همه کار بیک اصل باز میگردد  
 ذلک تقدیر العزیز العظیم العدل الحکیم بنو ال اگر کسی  
 که چنانچه این یکی مخصوص شده بتوفیق خاص و این دیگر محروم و  
 هر دو در بندگی مشترک جواب بدانکه چون این سوال کنی از  
 سر اوقات جلالند استنوی که ادب نگار دارد و دست  
 ربوبیت شناس و حقیقت بندگی بدان که خدای تعالی بفرمود  
 قَوْلَهُ لَا يَسْتَلْ عَمَّا يُفْعَلُ وَهُمْ يَسْتَلُونَ میگویم که حال این راه  
 مثل صراط است و آخرت و کسی باشد که از آن چون برق  
 بگذرد و کسی باشد که همچون باد بگذرد و کسی باشد که همچون  
 پرند بگذرد و کسی باشد که همچون اسب تیز رو بگذرد و کسی  
 باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون دوزخ بشود  
 پیچیده و کسی باشد که سگان دوزخ او را بگیرند و در دوزخ انداخته  
 پس همچنین است حال این راه در دنیا پس اینها و صراط  
 است صراط دنیا و صراط آخرت و صراط دنیا مرد لاهوت است  
 و هوای او اهل شهوات پیوسته و صراط آخرت مرغی است

کنند پرسیده نشود

از اینک بالش رسم پس اسی برادر کار و مشوار است چنانکه گفتیم بلکه  
 سخت تر و عظیم تر است از آن که در گمان و وسم است + ولیکن <sup>بسیار</sup>  
 که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بران سوره پس جمله نیست  
 بنده را مگر بقدر امکان جهد کردن در عبودیت + و چنانکه در کلام  
 خدای تعالی + و نالیدن و تضرع + تا باشد که به فضل و کرم او  
 سلامت مانی و اما اینک گفتی که اینهمه جهد و عمل برای چه چیز است  
 این سخن است که دلالت میکند بر غفلت عظیم + بلکه صواب این  
 است که بگوئی + آنچه بنده ضعیف میطلبد به آن همه عمل و جهد +  
 در مقابل آن چه چیز است + میدانی که بنده ضعیف چه میطلبد  
 اول آنچه اوستی طلبد علی الجهد و چه نیست + یکی سلامت در هر دو  
 سرای دوم ملک و مرد و مسرور + اما سلامت دنیا + از اولی  
 و آفتبای او چنانست که ملائکه <sup>و شایسته</sup> مرتب از و بسلاست نمایند چنانچه  
 حکایت ماروت و ماروت شنیده باشی تا بعضی روایت  
 کرده اند که چون روح بنده را به آسمان میرسانند ملائکه آسمانگویند  
 تعجب که چگونه نجات یافت از اندامی که <sup>در آن</sup> مآلها ملائکه





اِذَا رَأَيْتَ لِقَمَّ رَأَيْتَ لِقَمَّكَ اَوْ مَلِكًا كَمَلِكًا. یعنی  
 چون به بینی آنچه به بینی نعمتی و ملک بزرگ پس بزرگ  
 دار ملکی را که پروردگار عالمیان انرا بزرگ فرماید + نوید آن  
 که همه دنیا قلیل است + و نصیب یکی از انا قلیل است از آن  
 قلیل یا این قلت بدل مال و جان میکنی + تا بران قلیل ازین قلیل  
 ظفر یابی + و بس باشد که نیابی + و اگر نیابی با غدا بسبب بازو  
 گدورت بی شمار است + و آنچه در آن خرج کنی از نفس و  
 مال بسیار کرده نه بینی + پس چگونه باشد که ملک کبیر در دار  
 نعیم مخد طلب کنی + و در مقابله اینچنین ملک و حکومت نماز  
 گذارون و یاد و درم صدقه کردن بسیار شماری + چه چهل و  
 تیمری باشد + بلکه آدمی را که هزار هزار نفس باشد و هزار هزار  
 باشد و هزار هزار عمر باشد همچون عمر دنیا + بلکه بشود و این همه  
 برای این مطلوب عزیز نذر کند اندک باشد + و اگر مطلوب  
 ظفر یابد آن غنیمی عظیم باشد + پس پادشاه از خواست غفلت  
 بعد ازین کوشش کن که چون بنده خدای تعالی را طاعت کند

شدند و اما سلامت در آخرت + بهوهای و سختیهای او  
 نه انبیا و رسول نفسی فریاد کنند + و بگویند من خواهم امروز از تو  
 بگریزم خود را + تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل سبها و غیره  
 باشد + گمان برد که خلاص نخواهد یافت + پس کسی که از چنین دنیا  
 باین اسلام سلامت بیرون آید + و در چنین روزی از بهر  
 او سالم ماند + و در بهشت رود + این کار اندک نباشد + اما ملک  
 که امانت دنیا بداند که ملک نفاذ امر و تصرف مشیت است + و این  
 بتحقیق در دنیا هر ادبای خدای راست که راضی اند بقضای او  
 و بر بجز و زمین ایشان را یکدم است + و سنگ دشت ایشان  
 نذر و نقره است و او میان + و پریان + و بهایم + و طیور + و سحر  
 ایشانند + ایشان هر چه خواهند آن شود از آنکه نخواهند مگر آنچه  
 خدای تعالی خواسته است + و آنچه خدای تعالی خواسته است  
 بشود + از کسی ترسند و همه کس از ایشان بترسند + و هیچکس را خد  
 نکندند + و همه کس ایشان را خدمت کنند + ملک دنیا را و سر ایشان  
 در بهشت است + اما ملک آخرت خدای تعالی + در وصفه آن میگوید

سید ابی طالب علیه السلام

دنیا اور اخلاصت کنند مہم ہونے بہت بلند شش حاصل شود  
 تا از ملوث شدن بخیاست دنیا کہ اہل او گراہت کند و  
 بلندی جوید و ہم توانگری دل اورا حاصل شود پس تو نگہ  
 ترین تو انگران باشد در دنیا و دایما خوش دل بود و بہ پیش  
 غمگین نگردد و یازو ہم نوزدش حاصل آید کہ تابان بعلوم  
 و اسرار و حکمت مطلع شود کہ غیر او بر کی از ان آگاہ نشود  
 مگر بچند سخت و عمر دراز و وازو ہم انکہ فراخی دل درو  
 پیدا شود کہ تا بہ هیچ چیز از محن دنیا و مصائب او دل تنگ  
 سپرد و ہم مہابتی در وی پیدا آید کہ نیکان دیدان اورا  
 حرمت دارند و جملہ شیرین و سرکشان ازو بہتر سنجند  
 چہار و ہم محبت در دہا کہ خدای تعالی اورا در دل  
 سیر و دوست گرداند یا شرو ہم برکت عام در کلام و در  
 نفس و در فعل و جامہ و مکان و تا انکہ بجائی کہ بران رفتہ  
 و بمقامیکہ بران نشسته است و بہ آدمی کہ اورا پدیدہ است  
 مردمان بزرگ کنند شش شرو ہم منور شدن بحر و پرتو

و خدش لازم گرد و این را به هر سلسله کند خدای تعالی او را  
 علی الجمله چهل کرامت و خلعت عنایت فرماید، بست ازان در  
 دنیا و بست ازان در عقبی اما کرامت و خلعتهای دنیا  
 اول آنست که خدای تعالی او را یاد کند و بروی ثنا گوید زنی  
 بنده باشد که پروردگار عالمان در شای او باشد دوم  
 آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند سوم آنکه خدای تعالی  
 او را دوست گیرد اگر رئیس محلی یا امیری مراد و بست گیرد بدان  
 مباحثات کنی و مفاخرت جوی و نفعهاگیری پس چگونگی  
 محبت رب العالمین تعالی و تقدس چهارم آنکه خدای تعالی  
 او را دوستدار سازد او را تدبیر کند پنجم آنکه رزق او را کفیل  
 دینی از حتمی و بدی بدو رساند ششم آنکه خدای تعالی او را  
 ده او شود دفع کند از وی دشمنان او را بر که از آنها بر بدی  
 قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی او را دوستدار سازد او را  
 مستوحش نشود هشتم آنکه غرضش حاصل شود که بخت کند  
 دنیا و اهل او لذت نوزاد و ملک را طعی نشود که طوک و هلاک

اگر خلعتی تصنیف شد از این کلام گوید و تعظیم کند بدین منزهت گردد  
 پس چگونه شرف باشد مرکب است که پروردگار عالمیان او را بخشنود و بدارد

کند و این خیریت که در لهای همه پیغمبران از آن دریم است  
تا باشد که مرگ او را بمنزله شربت زلال است مرگش را  
و دوم آنکه او را خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد  
و بر خونی و قرعی که هست ازین است سوم آنکه خدای تعالی  
را بر روح و راحت و بشارت و ایمان فرو فرستد تا هر چه از چیزی که  
او را و عقبی در پیش است و اند و بکین نشود و هر چیزی که در دنیا پس  
گذارد چهارم مخلد بودن در بهشت در جوار پرور و گوار  
عالیان پنجم آنکه جلوه دهد روح او را بر ملا که سموات و  
اکرام و الطاف و انعام در ستر و علانید و مرتن او را بر  
تعظیم جنازه او ششم ایمنی از فتنه سوال قبر و تلقین جواب  
با صواب هفتم فراخی گور و روشنایی آن پس گورش بر وضه  
باشد از ریاض جنت تا روز قیامت هشتم تا کرام روح  
او را نبیند و در حوصلهای پرندگان سبز یا برادران صالح با کرام  
و خوشی بخیری که خدای تعالی ایشان را داده است نهم  
حشر او در عزت و کرامت باشد از حله و تاج و هراق و...

دولان

چهارم آنکه خدای تعالی  
او را بر ملا که سموات و  
اکرام و الطاف و انعام  
در ستر و علانید و مرتن  
او را بر

اگر خواهد بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بکشد  
 از یک ساعت قطع کند هر قدر هم تسخیر حیوانات از سباع  
 و دوحوش و سوام و غیر آن و مراد را اجابت کند و حشیان و  
 مرغها کنند ویرا شیران هیچ در هم مملوک او کند کلید تا  
 زمین تا هر کجا که فرو و آید مراد را بکشی است اگر خواهد و هر جا که  
 پای زند مراد را چشمه ای است اگر محتاج باشد و هر کجا که فرو و آید  
 مراد را مانده است اگر قصد آن کند نوز و هم جاه است  
 بر در خدای تعالی تا خلق بواسطه خدمت او وسیله کنند بواسطه  
 جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند بست  
 مستجاب شدن دعا تا پس هر چه خواهد از خدای تعالی  
 مستجاب شود و اگر شفاعت کند به پیروی و اگر بر خدا  
 تعالی بگویند خورد و او را سنت کند و اگر بگوی اشارة  
 کند در زمان زائل شود و اگر چیزی در خاطرش بگذرد در  
 نهان حاضر شود و این است کرامات دنیا و اما کرامات  
 عقبی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بروی آسان

بگویند که  
 بگویند که  
 بگویند که

و هم قریب چهل خلعت شود و از جو و قصود و لباس غیر  
 آن و هر یکی از این مشتمل است بر ثفا طویل بسیار که محیط  
 شوند شد آن را که عالم غیب است شهادت آنکه خالق و مالک  
 است و چگونه طمع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه  
 میگوید و لا تعلم نفس ما اخفی کلمه من قریة اعین  
 جزاء بما کانوا یعملون و در رسول صلی الله علیه و سلم  
 میگوید و بهشت چیزهای آفریده شده است که هیچ چشم ندیده  
 است و هیچ گوش نشنیده و در هیچ خاطری نگذشته پس  
 بذل کن ای برادر جهد خود را برای این مقصود عظیم  
 و مطلوب عزیز و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا  
 چاره نیست علم و عمل و اخلاص و خوف و اگر کسی بای  
 که اول راه بدانی و الا چون گوی باشی پس عمل کن  
 بر آن علم و الا محبوب باشی پس آن عمل را با اخلاص کن  
 و الا گویی باشی که در آن باز نباشد و بی فائده بر آید  
 پس همیشه می ترس و در اسان باش تا آنکه ایمان یابی

نکته

نکته  
 در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

سپیدی روی و نور او یا نه و هم امینی از بهوهای روز قیامت  
 دو از و هم دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا  
 نامه نباشد سپید و هم اسانی حساب بکند و باشد که  
 اصلا حساب نکند چهار و هم گردان شدن غرازی و  
 و شایکه اصلا بروی وزن نکنند یا نه و هم خوردن  
 آبهای حوض کوثر که بعد از آن برگزاشته نشود شایه و هم  
 که نشستن از پله اطراف و بجات یافتن از آتش سرفه هم شفاقت  
 در دعوات قیامت همچون شفاعت انبیاء و صلحید هم  
 ملک ابدی و بهشت فوز و هم رضای خدای تعالی  
 اللهم رب العالمین الاولین و الاخرین جل  
 جلاله بی کیف و وصف + بدانکه این کرامت تا که من بشنود  
 ام برانمازه فهمم قاهر و ناقص شنیده ام و با این همه محال و حیرت  
 کرده ام و اصل بر سهیل اجمال ذکر کرده ام + و اگر بعضی  
 ازین را تعجب کرده اند این کتاب احتمال نگردی + نه یعنی که  
 من ملک ابدی را یک کرامت داشتم + و اگر این را تعجب



پس آنکه گفت وَالَّذِينَ جَاءَهُدُ قَافِلِينَ لَتَهْدِيَهُمُ  
 رَبُّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْحَصِينِ ه یعنی  
 آنانکه در راه ما مجاهده کنند بنمایم راه خود ایشان را و خدا  
 عزوجل باینکو کاران است + پس آنکه گفت وَمَنْ  
 جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ  
 عَنِ الْعَالَمِينَ ه یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود  
 کرده باشد و خدای تعالی از عالمیان مستغنی است  
 و اما آمرزش می خواهیم از خدای تعالی از هر چیزی که  
 بدان قدم مانع گردیده است + و از چیزی که مسلم  
 خطا بران رفته ++ و آمرزش می خواهیم از کفت های  
 ما که موافق کرد های ما نیست ++ و آمرزش می  
 خواهیم از چیزی های که بدان وعوی کرده ایم و علم دین  
 از خدای تعالی + و در آن تقصیر کرده ایم + عل  
 و آمرزش می خواهیم از خطره که ما را بپوشان  
 از آن کشنده است و کتاب که نوشته ایم

والا مغرور باشی که هر کسی را یکان هست بی قبول و این چنان  
 در مقابل این نعمتها قلیل است راست گفته است و ذوالنون  
 رحمه الله علیه که همه خلق مرده اند مگر عالمان و همه عالمان نرفته  
 اند مگر عالمان و همه عالمان مغرور اند مگر مختصان و مختصان  
 بر خطر عظیم اند و میگویم که عجب ترین عجب تا از چهار کس است یکی  
 از عالمی که بی علم عمل کند و دوم از عالمی که بعد علم عمل نکند سوم از  
 عالمی که بی اخلاص عمل کند و چهارم از مخلصی که خائف نباشد  
 و بدانکه جمله کار آنست که بتفصیل خدای تعالی در چهار ایت گفته  
 است اول آنکه گفت اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا  
 وَ اَنَّا اِلَيْكُمْ لَا تُرْجَعُونَ یعنی می پندارید که شما را بربا  
 بازی آفریده ایم و باز گشت شما سوی ما نیست و پس آنکه  
 گفت وَ لَنَنْظُرَنَّ نَفْسًا مَّا قَدْ هَتَّتْ لَغَدٍ وَ الْقَوَا  
 اِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی به بیند هر  
 نفسی که چه پیش فرستد و برای فردا و از خدای تعالی  
 بر هر چیز پدید خدای تعالی دانا است به آنچه شما می کنید



و پاسخنی که گفته ایم \* و یا علمی که افاده کرده ایم \*

و می خواهیم ایندهای تعالی تا بگرداند ما را

و شما را ای جماعت برادران عمل

کننده بر علمی که دانسته ایم + و نگردان

بر ما علم ما را و بال + که او بخواد

کریم و غفور رحیم هست فقط

منت الكتاب

بغون الملك

الواب

تم تم  
تم